

مجلس
قضاة کتبخانه
خداوندگار
از کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

[illegible]

این حدیث در کتاب
السنن
در باب
الصلوة

بی علم و بصیرت محقق نمی باشد و موقوف است بر این چنین دلالت فعل بر مرادی و موقوف است بر علم
 بعلاقه که می افعل آن امر است فظا بهر است که بعد از حصول این دو علم در قول تخلف در اول
 از دال و توجیه می یابد بخلاف فعل و با آنکه این عبارت خبر و آیتی است از سوره نمل که رسول صلی
 الله علیه و سلم گفتن آن را موراوند و اتیان حمد بر نبویه و جیه است از چند وجهی آنکه در کشف
 مذکور است که این تعلیم حمد و تسلیم است دوم آنکه چنانچه مذکور شد و صلوة تیمم مطلوب است همین
 در چیزی که از آیات قرآنی و کلام اسمانی بود و اتم خواهد بود و سیوم آنکه عادت محدثان است
 که هنگام ادای حدیث قرآن بعضی از قرآن کنند و بعد از آن شروع در حدیث نمایند پس این
 مقتضی عمل آن نیست بنیاید چه را هم آنکه فقره مذکور شعر وصف صطفاست که شهر او صاف
 سید شرافت است که مقصود از کتابی که شمایل است بجمع آنکه چون ساخت شمایل علیه افضل الصلوة
 و السلام از آنکه علم گفتن این را مورا شده اند فظا بهر است که در آن حمد نعم قالیقه بر حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم که شمایل فرموده درین کتاب که از آن جمله است منظور بوده بشد پس در وقت اراده ذکر آن
 شمایل که بعضی از آن نعم است که حمد و مقابل آن بوده ذکر آن حمد مناسب است و هر او بعباد و موصوفه صطفا
 بقول مقابل انبیاست بقول این عباس اصحاب محمد و بقول کلایه است آنحضرت صلی الله علیه و سلم و
 بقول بعضی دیگر هم میوه منان پس آنکه بعضی فضلا تفسیر اول را با کثر مغیران نیست و او نه نکات شد و
 بنا بر آن تفسیر که غیر از اینها و یا انبیا و غیر سببه عموم لفظ بر مصنف ایراد کرده اند که لازم می آید استقلال
 تسلیم آنکه عبات امام نوک و در اوقات شکر بستم نیست بعضی فضلا در جواب این ایراد گفته که در غیر
 موجب استقلال غیر تسلیم است پوشیدنیست که مراد از عدم استقلال تبعیت و زکریست و این بر
 سلام که ذکر انبیا بعد از ذکر انبیا باشد خواه و کر لفظ علم بود یا غیر و چون مذکور در مقام تفسیر است
 بر انبیا و غیر انبیا پس همه متقل باشند و هر دو جواب که منع او منسوب است اینچه از صحیح بخاری و ولید امام
 الحارثی از جمله فقها بنا فعیه است و دلیل منع است که سلام بعضی صلوة است و دیگران بر آن نیستند و
 نیز شاید که بر آن نباشد و با آنکه مصنف در جامع خود بخیریت آورده که کل خطه للسر فی اتمه که لید
 الحارثی و بنا برین اتیان تشهد از او است و این خطبه از آن عاریست و توان گفت که مراد از خطبه
 مخصوصه است نه کتابی که از آن فتنای کبار سلف و اقم نیست بعضی فضلا گفته اند که مراد از تشهد حمد
 و صلوة است و بنا بر آن خط سلف از آن عاریست و بعد ازین سخن بر مصلحت سبب مخفی نخواهد بود و قال
 الشیخ شیخ و در هر فن سبب عرف کسی است که پیر و او شیخ یا و سبب آنکه سن او با من بخواه و پنهان

باشد و این نمی است که در آن تمام حدیث تحسین است و غیر این سن نزد این خلایق و خلاف تحسین است
لیکن تحقیق امر است که مراد متلع او بر نیست که محتاج الیه باشد الحافظ شیخ ابن حجر گفتند که حافظ در دعوت
محدثان کسی است که شهرت یافته باشد بطبیعت وافر گرفتن از افواه رجال معترفین به شیخ طوفاً
و مراتب ایشان در هر باب بر تیره رسد که از این امور آنچه آن استحضار دارد و از دست او آنچه سخن
نباشد و با وجود این متون بسیار محفوظ باشد و بنابراین ظاهر باشد آنچه بعضی فضلا و غیر حفظ آورده اند
که حافظ کسی است که عالم باشد بصدر حدیث با سند و طریق و تفریع صادق می آید بر کسی که معرفت امور و
نیز شایسته باشد و توصیف ترمذی خود را اینج وصف است که او جب اهتمام است شناسند و بعضی شارحان گفته اند
که ظاهر شیخ تالان را و این است غالب نیست که سخن قال العبد فیما باشد و نشان سخن این بعض
است که تو هم کرده اند که ترکیب نفس مطلقاً منوع است و حال آنکه چنین نیست بلکه بر وجه تفریع منوع است و در کتاب
نفس علم که عرض شد پیش آنکه از او اندکند و دفع چیز که موجب عراض از اخذ باشد تحسین ابوعلی
ابن عیسی بن سوره گفته پس چه عیسی بوده و در نزد سبک اختصار تهذیب الاسلام و می است چنین گویند
که محمد بن عیسی بن زید بن سوره بن سکن لیکن بنابر شهرت سوره عیسی ابا و منسوب است اندک از مدینه و حفظ
ترمذی سه وجه جایز است یکی که سوره دوم ضم هر دو و سوم فتح تا و کسر سوره ابوعلی ترمذی از کلامان محمد
بنجاریست و در بعضی شیوخ شریک است با او گویند که بوده بعضی فضلا گفته اند که این منافق نیست
که در کثافت نقل کرده که در این است آنکه نبوده غیر فتاده بن عامر مخفی نیست که آنکه مجتبی علمول العین آمده
و بمعنی کور یا در زاد آمده و مراد صاحب کثافت معنی اول است آنکه بطن ترمذی لازم نیست که آن معنی باشد که
ماتانی لازم آید ترمذی را تصانیف رحمت بسیار است و صحیحی حسن است از روی ترتیب و فکر
آن که سرست و فاشات امر ترمذی و سوره دوم هر چه باشد دوست به فتاده و نه سال از هجرت نبویه بود و رحمه الله
باب ما جاء فی خلقه رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی این باب شیئی است که آمده در بیان
و سیت رسول الله علیه و سلم و خلق بقیمه خا و ضم در اصل صدر است معنی اندازه کردن لیکن استعمال فتح مخصوص
بصورت است که در آن بر بصورت و استعمال فتح در طبیعت سیرت است که از مذکرات بصیرت حدنا و
بعضی و متی اخبرنا و اتم است و ظاهر از لفظ حدنا بطبیعت تکلم غیر نیست که در تمام حدیث دیگری شریک
بوده باشد چه استعمال صغیر در واحد کجاست تعلیم نا و است و احتمال حدنا و حدیثی و سمعت و سماع لفظ
از شیخ شایع است و اخیراً و اخیراً در خواندن بشیر لیکن سبب لغت فرقی نیست و خلاف است
برالسنة مختلفه در نه برابر است ابو جاب و قتیبه بن سعید گفت راوی حدیث کرد ما را ابو جابر

که امام را وقتیدیم است اسیر سعید بن ابی صالح بن النخعی و در آن حال که نازل بود از امام مالک امام شهرت یافت
و یَعْنِي ابْنِ أَبِي عُبَيْدٍ الرَّحْمَنُ و امام مالک گفت که از ربيعة پسر ابی عبد الرحمن بن ابی ابراهیم مالک رَضِيَ اللَّهُ
و ربيعة نازل بود و از انس بن مالک که گفت که خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله سلم را دیدم و سمعته يقول
بدرستی که سخن راست است که شنیدم ربيعة از انس بن مالک که می گفت که کان رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
بِالْطَّوِيلِ الْبَاشَنَ و لا بالقصير و رسول خدا سلم درازان را میانه و نه کوتاه و لا بالاقصر و لا بالمتوسط
و نبود و سفید چو گچ و که بالا خیم و نبود و سیاه گود و در بعضی کتاب گفته است که او هم بسیار گندمگون
و که بالجمع الفطيط و نبود کسی که در مکه و بیابان و خم باشد و که بالثبط و نه کسی که در مکه و بیابان
بسیار چرخ و خم نباشد یعنی آنحضرت مجنون نبود بلکه در وی مبارک ایشان چرخ بوده لیکن بسیار اثر
موی چشمان بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى رَأْسِ رَجُلٍ نَسْنَخَ مَبْعُوثًا خُتَّ وَخُتْلًا فَرَسًا وَهُوَ رَجُلٌ
او را بر سر چهل سال و او را چهل سالگی اول کسی آخر و ایام او را آخر سال است فاقام بمكة عَقْرَ
سینین پس قامت کرد و در که ده سال و این عمر مخالفت حاشی است که حضرت عبدالعزیز در باب این
حضرت را یاد نموده و قول کرده و شهرت است که سیر و سال بوده و قال ابْنُ عَبَّاسٍ عَشْرَ سِنِينَ و اقامت فرمود
در مدینه ده سال و درین اقامت فتوحاه الله تَعَالَى عَلَى رَأْسِ رَجُلٍ نَسْنَخَ مَبْعُوثًا خُتَّ وَخُتْلًا فَرَسًا وَهُوَ رَجُلٌ
آنحضرت که در شصت سال بر آنکه آنحضرت شصت و نه و شهرت است و سال است بعضی شصت
پنج سال گفته اند و علماء حدیث تمیق میا در این چنین کرده اند که شصت گفت که در اعتبار کرده و که
شصت سال گفته سال ولادت و وفات را شصت و نه و راوی شصت و پنج و در او اقل ساخته و که شصت
و اربع و شصت و نه و شصت و نه و در او و در آنحضرت و حایه و بیت و وی سعید بن ابی صالح بن النخعی
سَالِكٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ و ربيعة از انس بن مالک بنی النخعی قال کان رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
و سلم ربيعة و لكن بالطویل و لا بالقصیر و بعد از آنکه در آنحضرت و بعد از آنکه در آنحضرت و بعد از آنکه در آنحضرت
کوتاه حسن الشیم و کجیم و نه بسیار فربه و نه بسیار لاغر و در آنحضرت که مراد از آنست که نباشد و کان
سَعْدٌ کَثِيرٌ جَدِيدٌ و سبط و بود و وی مبارک آنحضرت اندر ولیده و نه فروخته است و اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ
مبارک را تمام گون بود و ادا است اینها چون پیاپی می آید و می آید و می آید و می آید و می آید و می آید و می آید و می آید
و بعضی تنبیه این کرده اند که پای بر شتر و باز نهاده و در و برین کشتی عن ابی سَیْدٍ قَالَ سَمِعْتُ
الْبَوَّاءَ بْنَ عَزَّازٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ و کان رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و کان رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
و نه می گفت کان رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و کان رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و کان رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مفتی محمد امجد علی دہلوی

حضرت صاحبزادہ
مستطاب العالی
شاہ ولی اللہ علیہ الرحمۃ
الکافی
مستطاب العالی
شاہ ولی اللہ علیہ الرحمۃ
الکافی

و بعد از آنکه در این شهر رسید و در آنجا اقامت نمود و در آنجا

[illegible]

الاحمدين برآده بود و از زمین آنچنان بامیاد که زمزم بنشیند یعنی آن موضع از کف ای آنحضرت بلند

[illegible]

آتی یحییٰ ناک سال دخل البراء بن عقیل مرویت از ابی اسحق گفت پرسیدی برابر بنی باز ملک کان
 و بعد رسول الله صلی الله علیه و آله که پیش از یهودی مبارک سول مثل شمشیر قال لا
 بل مثل القمر گفت برانی ملک مثل القمر بود و سوال یکیش مثل شمشیر گفته معصوم و در آن روی انبیا
 احسان و در خندگی برانرمود که فی مثل ماه بود بلکه وی شوی و بعد آن خبری در حق قال مرویت
 از ابی هر و گفت کان رسول الله صلی الله علیه و آله سلم ابیض کانتا ضیغ من فضة بود و در حد
 سفید و باخاق از نقر و رجل الشجر موی و غشی و نه عن جابر بن عبد الله در مرویت از ابی هر که گفت
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله سلم قال عرض على الانبياء بعدتيك مني كيف عرض كرهه شذرن
 پیغمبر و گفته اند از او چشم شده بود و در نظر آنحضرت بصورتی که میان فرموده اند و این بر تقدیر است که
 رویت و رسید که بوده باشد چه بعید است که احیا اجساد است آنچه در بعضی روایات دارد و در حیات انبیا
 علیهم السلام و اگر در خواب بوده باشد شکالی نیست نسبت معروفتی بانبیا تنزلیت حضرت است
 چه عرض نکرد و چه بر سلطان مجتهد شایسته فاذا اوتی علی السلام ضربت من الی ان یوم موسی
 را پس نگاه موسی علیه السلام یک گونشی از مردان گاناه من یزال شوقه گوید که او از مردم شوم
 است آن مردم بطول قامت و کم گونشی شهور بودند و در بعضی روایات بسمت گونشی آمده و داکت
 عیسی بن حریم و دیدم عیسی بن مریم را فاذا اوتی من راکب به شبهة عرو و من معوه و بنی نگاه
 نزد دیگر کسی که من دیدم از روی مشابیهت با عرو و بنی خود و داکت ابی اهدیم علیه السلام و دیدم بریم
 علیه السلام را فاذا اوتی من راکب به شبهة صلیحکم یعنی نفسی بنی نگاه نزد دیگر کسی که من دیدم
 ام از روی مشابیهت او یا شماس را وی میگوید که از صاحب خود را خواسته و داکت جبرئیل و دیدم
 جبرئیل علیه السلام را فاذا اوتی من راکب به شبهة حیا بنی نگاه نزد دیگر کسی که دیده ام از روی
 مشابیهت با و و حیا و ذکر جبرئیل در میان انبیا بر سبیل تعلیفات چاطلاق نبی بر ملا که در رویت
 عن سعید الجریقی قال سمعت ابا الطفیل بن یقول مرویت که گفت شنیدم ابی الطفیل را که گفت
 داکت رسول الله صلی الله علیه و آله سلم و ما یقیح و بعد از آن گفت که دیدم پیغمبر را
 و باقی نامه بحسب بر کوزین از بنشکر دیده باشد او را غیر من و قید و مبر از آنرا است از عیسی علیه السلام که
 حضرت را در شب معراج دیده و ابی الطفیل را از آنجا است از روی فاطم و در سن حد و در اجرت در که
 وفات یافته و امام اعظم را از جمیع روایات گفته که در از انجلیکی ابی الطفیل است قلت و بنی
 قال کان ابیض کانتا ضیغ من فضة استعید میگوید که گفته که وصف کن او را از برای من گفت بود آن حضرت را

این روایت از ابی هر و است که در حد سفید و باخاق از نقر و رجل الشجر موی و غشی و نه عن جابر بن عبد الله در مرویت از ابی هر که گفت ان رسول الله صلی الله علیه و آله سلم قال عرض على الانبياء بعدتيك مني كيف عرض كرهه شذرن پیغمبر و گفته اند از او چشم شده بود و در نظر آنحضرت بصورتی که میان فرموده اند و این بر تقدیر است که رویت و رسید که بوده باشد چه بعید است که احیا اجساد است آنچه در بعضی روایات دارد و در حیات انبیا علیهم السلام و اگر در خواب بوده باشد شکالی نیست نسبت معروفتی بانبیا تنزلیت حضرت است چه عرض نکرد و چه بر سلطان مجتهد شایسته فاذا اوتی علی السلام ضربت من الی ان یوم موسی را پس نگاه موسی علیه السلام یک گونشی از مردان گاناه من یزال شوقه گوید که او از مردم شوم است آن مردم بطول قامت و کم گونشی شهور بودند و در بعضی روایات بسمت گونشی آمده و داکت عیسی بن حریم و دیدم عیسی بن مریم را فاذا اوتی من راکب به شبهة عرو و من معوه و بنی نگاه نزد دیگر کسی که من دیدم از روی مشابیهت با عرو و بنی خود و دیدم بریم علیه السلام را فاذا اوتی من راکب به شبهة صلیحکم یعنی نفسی بنی نگاه نزد دیگر کسی که من دیدم ام از روی مشابیهت او یا شماس را وی میگوید که از صاحب خود را خواسته و داکت جبرئیل و دیدم جبرئیل علیه السلام را فاذا اوتی من راکب به شبهة حیا بنی نگاه نزد دیگر کسی که دیده ام از روی مشابیهت با و و حیا و ذکر جبرئیل در میان انبیا بر سبیل تعلیفات چاطلاق نبی بر ملا که در رویت عن سعید الجریقی قال سمعت ابا الطفیل بن یقول مرویت که گفت شنیدم ابی الطفیل را که گفت داکت رسول الله صلی الله علیه و آله سلم و ما یقیح و بعد از آن گفت که دیدم پیغمبر را و باقی نامه بحسب بر کوزین از بنشکر دیده باشد او را غیر من و قید و مبر از آنرا است از عیسی علیه السلام که حضرت را در شب معراج دیده و ابی الطفیل را از آنجا است از روی فاطم و در سن حد و در اجرت در که وفات یافته و امام اعظم را از جمیع روایات گفته که در از انجلیکی ابی الطفیل است قلت و بنی قال کان ابیض کانتا ضیغ من فضة استعید میگوید که گفته که وصف کن او را از برای من گفت بود آن حضرت را

این روایت از ابی هر و است که در حد سفید و باخاق از نقر و رجل الشجر موی و غشی و نه عن جابر بن عبد الله در مرویت از ابی هر که گفت ان رسول الله صلی الله علیه و آله سلم قال عرض على الانبياء بعدتيك مني كيف عرض كرهه شذرن پیغمبر و گفته اند از او چشم شده بود و در نظر آنحضرت بصورتی که میان فرموده اند و این بر تقدیر است که رویت و رسید که بوده باشد چه بعید است که احیا اجساد است آنچه در بعضی روایات دارد و در حیات انبیا علیهم السلام و اگر در خواب بوده باشد شکالی نیست نسبت معروفتی بانبیا تنزلیت حضرت است چه عرض نکرد و چه بر سلطان مجتهد شایسته فاذا اوتی علی السلام ضربت من الی ان یوم موسی را پس نگاه موسی علیه السلام یک گونشی از مردان گاناه من یزال شوقه گوید که او از مردم شوم است آن مردم بطول قامت و کم گونشی شهور بودند و در بعضی روایات بسمت گونشی آمده و داکت عیسی بن حریم و دیدم عیسی بن مریم را فاذا اوتی من راکب به شبهة عرو و من معوه و بنی نگاه نزد دیگر کسی که من دیدم از روی مشابیهت با عرو و بنی خود و دیدم بریم علیه السلام را فاذا اوتی من راکب به شبهة صلیحکم یعنی نفسی بنی نگاه نزد دیگر کسی که من دیدم ام از روی مشابیهت او یا شماس را وی میگوید که از صاحب خود را خواسته و داکت جبرئیل و دیدم جبرئیل علیه السلام را فاذا اوتی من راکب به شبهة حیا بنی نگاه نزد دیگر کسی که دیده ام از روی مشابیهت با و و حیا و ذکر جبرئیل در میان انبیا بر سبیل تعلیفات چاطلاق نبی بر ملا که در رویت عن سعید الجریقی قال سمعت ابا الطفیل بن یقول مرویت که گفت شنیدم ابی الطفیل را که گفت داکت رسول الله صلی الله علیه و آله سلم و ما یقیح و بعد از آن گفت که دیدم پیغمبر را و باقی نامه بحسب بر کوزین از بنشکر دیده باشد او را غیر من و قید و مبر از آنرا است از عیسی علیه السلام که حضرت را در شب معراج دیده و ابی الطفیل را از آنجا است از روی فاطم و در سن حد و در اجرت در که وفات یافته و امام اعظم را از جمیع روایات گفته که در از انجلیکی ابی الطفیل است قلت و بنی قال کان ابیض کانتا ضیغ من فضة استعید میگوید که گفته که وصف کن او را از برای من گفت بود آن حضرت را

این روایت از ابی هر و است که در حد سفید و باخاق از نقر و رجل الشجر موی و غشی و نه عن جابر بن عبد الله در مرویت از ابی هر که گفت ان رسول الله صلی الله علیه و آله سلم قال عرض على الانبياء بعدتيك مني كيف عرض كرهه شذرن پیغمبر و گفته اند از او چشم شده بود و در نظر آنحضرت بصورتی که میان فرموده اند و این بر تقدیر است که رویت و رسید که بوده باشد چه بعید است که احیا اجساد است آنچه در بعضی روایات دارد و در حیات انبیا علیهم السلام و اگر در خواب بوده باشد شکالی نیست نسبت معروفتی بانبیا تنزلیت حضرت است چه عرض نکرد و چه بر سلطان مجتهد شایسته فاذا اوتی علی السلام ضربت من الی ان یوم موسی را پس نگاه موسی علیه السلام یک گونشی از مردان گاناه من یزال شوقه گوید که او از مردم شوم است آن مردم بطول قامت و کم گونشی شهور بودند و در بعضی روایات بسمت گونشی آمده و داکت عیسی بن حریم و دیدم عیسی بن مریم را فاذا اوتی من راکب به شبهة عرو و من معوه و بنی نگاه نزد دیگر کسی که من دیدم از روی مشابیهت با عرو و بنی خود و دیدم بریم علیه السلام را فاذا اوتی من راکب به شبهة صلیحکم یعنی نفسی بنی نگاه نزد دیگر کسی که من دیدم ام از روی مشابیهت او یا شماس را وی میگوید که از صاحب خود را خواسته و داکت جبرئیل و دیدم جبرئیل علیه السلام را فاذا اوتی من راکب به شبهة حیا بنی نگاه نزد دیگر کسی که دیده ام از روی مشابیهت با و و حیا و ذکر جبرئیل در میان انبیا بر سبیل تعلیفات چاطلاق نبی بر ملا که در رویت عن سعید الجریقی قال سمعت ابا الطفیل بن یقول مرویت که گفت شنیدم ابی الطفیل را که گفت داکت رسول الله صلی الله علیه و آله سلم و ما یقیح و بعد از آن گفت که دیدم پیغمبر را و باقی نامه بحسب بر کوزین از بنشکر دیده باشد او را غیر من و قید و مبر از آنرا است از عیسی علیه السلام که حضرت را در شب معراج دیده و ابی الطفیل را از آنجا است از روی فاطم و در سن حد و در اجرت در که وفات یافته و امام اعظم را از جمیع روایات گفته که در از انجلیکی ابی الطفیل است قلت و بنی قال کان ابیض کانتا ضیغ من فضة استعید میگوید که گفته که وصف کن او را از برای من گفت بود آن حضرت را

یهو و یعل سلمان بنیه حتی یطعم نعرس رسول الله صلعم الخلل لا یخله و لحد غرسها
 عمر رضی الله عنه بن علی بن عمر و سلمان بن خردسان را تا بار و رشتند پس آن خراسانی را نزد رسول
 خدا صلعم همه آن بختها را اگر یک نخل را که آن را نشاند بود و میرالمومنین عمر فاروق فحکمت الخلل من
 عاصها و لکم خلیل الخلل پس آن گرفت نخل از سالی که از غرس آن گذشته بود و الا یک نخل فقال
 رسول الله صلعم ما شان هذا فقال عمر بن الخطاب رسول الله انا غرسها لی گفت رسول خدا صلعم
 چیست حال این نخل که بر نهاده بر گرفت عمر رضی الله عنهما رسول الله بن نشاند هم آن را و عاصها رسول
 الله صلعم غرسها فحکمت من حکایه پس کند آن را رسولی اصلی السید علیه و آله و سلم بن نشاند آن را
 پس بار آورد و از سالی که بر غرس آن گذشت فحکمت آورده اند که سلمان رضی الله عنهما از مهنه آن را و از قریب
 که نام آن جی است و درین زمان نیز معمور است اگر بعضی از طول حیات او در سخنان گفته اند یعنی نه سال
 ساله نام نووی گفته که باتفاق عمر او بدست و چاه سال سیده و بعضی بیست سال و بعضی پنجاه سال
 گفته اند و آنچه در تفسیر که شرح بخاری است نقل از امام فخری کرده که ظاهر شد هر که وی را بناس
 ثانیین بوده و بعد تر سیده و گویند خدمت را می میکرد و در این راه از قریب نام بود حضرت علی علیه
 و سلم و علامات نبوت آن سرور و مدینه طیبه خبر داده بود و سلمان اقتصد او را که ملازمت رسول کند از
 اتجار با قاف عرب و انداخته و ایشان او را بدست یهود مدینه فرستند و او در مدینه بود که آن سرور و سلم
 مدینه شریف آورده فحکمت که سلمان در زمان حکومت بنیانی کردی و از کسب و خور و
 در حسینی گفته که بر سر اکر اسیر بود عباسی شوت که در آن خطیبی خواند و ملبوس و مهر و شاپو و
 عطای و بدینچهره را بر سید و در مدینه حلت کرد و در زمان خلافت امیرالمومنین عثمان ذو النورین
 رضی الله عنهم عن ابی نصره قال سألت ابی سعید الخدری عن حاتم رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه السلام مرویت از ابی نصره که گفت پیغمبر از ابوسعید که از خاتم نبوت فقال
 کان فی ظهره بضعة ناشدة پس گفت ابوسعید که بود و در بار آن سرور و بارای گوشت بریده
 عن عبد الله بن مسعود قال آتیت رسول الله صلی الله علیه و آله فوجدت فی ناس من اصحابه
 مرویت از عبد الله بن مسعود که گفت آمدم بسوی رسول خدا صلعم و در حالتی که در میان مردمی چند بود
 از ایشان خود دذذت هلاک امین خلفه پس تمام چوبین و عقب او و کین شستن صورت آن یارید
 پس آنست آنچه من بخوام یعنی دیدن خاتم فالتی الوداع عن ظهره پس گفت و از اینست خود و کرد
 مؤمنه الخاتم علی کفیه پس دیدم مؤمنه خاتم مشرف بر گفت او مثل

نشان داده بود و در میان
 آنرا که در آن نخل را
 معقول و در آن نخل
 منقول و در آن نخل
 در نقیض نقیض فحکمت
 یو ابوسعید و قال
 الخراسانی اصله
 و بنی من راجع اولی
 به الخندق مات سنة

[illegible]

قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَكْنُزُ دُفْنُ كَرَامَةٍ مَرُوسَةٍ زَانِسٍ بِنِ الْاَلَكِ
 كُفْتُ بُو دُفْنُ خِرَاكِي سِيَارِ رُوْعِنِ مِيكَرِ وَسَمْبَارِكِ خُو دُرَاوَلَقِي دُفْنُ حَيَاتِيهِ بِيَارِ زَانِسِ مِيكَرِ وَحَسَنِ
 مَسَارِكِ خُو دُرَاوَلَقِي دُفْنُ حَيَاتِيهِ كَانِ قُتُوبُهُ قُتُوبُ زَبَانَتِ مِي بُو دُكِي سِيَارِ مِي حَبِيْدُ خُو دُرَاوَا
 اَنَكِي جَامِرِهْ اَمِ جُو جَامِرِهْ نِيْتِ فَرُوشَانِ بُو دُوَاوَزِيْنِ جَامِرِهْ مَرَاوِيْمَانِ خَرَقَهْ كُو رُوْقَتِ رُوْعِنِ كُرْدُوْنِ
 مِي حَبِيْدُ جِهْتِ اَنَكِي سَمْبَارِكِ رُبُوْعِنِ هَمَايِيْتِ رُوْعِنِ اَللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ اَقَالَتَا شَانِ كَانِ رَسُوْلُ اَللّٰهِ صَلَّي
 اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيَعِيْبِ السَّيِّئِيْنَ فِي طَهْوَدِهْ اِذَا تَطَهَّرَ مَرُوسَتِ زَانِسِيَهْ كُفْتُ بُو دُكِي مِيكَرِ
 كُو بُو دُفْنُ خِرَاكِي دُفْنُ مِي سِيْتِ نَاوَزِ كُرْدُوْنِ كَرَامِيْتِ رِهْتِ پَامِي رِهْتِ وَجَانِبِ سِيْتِ دُرَاوَلَقِي دُفْنُ
 وَفَتِي كُو دُفْنُ كُرْدِي وَفِي رَجُلِهْ اِذَا رَجُلُ وَدُرْشَانِ كُرْدُوْنِ خُو دُفْنُ كُرْدِي نَاوَزِ وَفِي رَجُلِهْ اِذَا
 اَتَقَلَّ وَدُرْشَانِ بُو شِيْدِيْنِ خُو دُفْنُ كُرْدِي كُرْدِي خُو دُفْنُ كُرْدِي عَيْنِ اَللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ اَقَالَتَا شَانِ رَسُوْلُ اَللّٰهِ
 صَلَّي اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الدُّخْلِ اَلَا عِيَابُ مَرُوسَتِ زَانِسِيَهْ مِفْعَلُ كُفْتُ جِهْتِ كُو دُفْنُ خِرَاكِي
 دُوَاوَلَقِي سِيْتِ يَمِيْنِ شَانِ زُوْنِ حُوِي كِي رُو دُو دُفْنُ مِيَانِ رِيَاكِي رُو دُوَاوَلَقِي شَانِ كُرْدُوْنِ جِهْتِ
 وَزِيْتِ طَاهِرِي اَلِيْنِ بِيَالِ مَرُوسَتِ عَيْنِ حَبِيْدُ رِيَاكِي عَيْنِ رَجُلِ مَرُوسَتِ اَللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ
 صَلَّي اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرُوسَتِ زَانِسِيَهْ دُرْشَانِ نَاوَلِ لُو دُوَاوَلَقِي زَانِسِيَهْ مِيكَرِ شَانِ وَدُفْنُ
 شَانِ اَلِ رُو دُو
 وَرِيَاكِي **بَابُ مَا حَاوَلْتُ فِي شَيْبِ رَسُوْلِ اَللّٰهِ صَلَّي اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَمِيْنِ بَايِيْتِي سِيْتِ كُو**
 اَمَدِهْ وَرُفْعِي دُفْنُ مِيكَرِ عَيْنِ قَتَادَهْ قَالَ كُنْتُ لَا سِيْرَ اَمِيْنِ اَللّٰهِ مَرُوسَتِ زَانِسِيَهْ كُفْتُ
 مَرُوسَتِ بِنِ الْاَلَكِ اَهْلُ خَضَبِ رَسُوْلِ اَللّٰهِ صَلَّي اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُو اِيَا خَضَبِ كُرْدِي بُو دُفْنُ خِرَاكِي
 كُفْتُ بُو دُفْنُ خِرَاكِي اَنَكِي رِيَاكِي رِيَاكِي رِيَاكِي رِيَاكِي رِيَاكِي رِيَاكِي رِيَاكِي رِيَاكِي رِيَاكِي
 بُو دُفْنُ مِي رُو دُو
 رُو دُو
 مَرُوسَتِ زَانِسِيَهْ اَلَا اَرَبْعَ عَشْرَةَ شَعْرَةً بِيَاوَلَقِي مَرُوسَتِ
 اَللّٰهِ كُفْتُ شَمْرُوْمِ وَرُفْعِي دُفْنُ مَسَارِكِ بُو دُفْنُ خِرَاكِي مَسَارِكِ مَسَارِكِ مَسَارِكِ
 اَبْنِ حَرْبِ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمُرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ رَسُوْلِ اَللّٰهِ صَلَّي اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 سَمَاعُ كُفْتُ شَمْرُوْمِ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ اَدْرَا خَالِ اَللّٰهِ مَرُوسَتِ زَانِسِيَهْ كُفْتُ
 اِذَا دُفْنُ رَايَسُ كُفْتُ بُو دُفْنُ خِرَاكِي اَبْنِ حَرْبِ كُفْتُ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
 اِذَا دُفْنُ رَايَسُ كُفْتُ بُو دُفْنُ خِرَاكِي اَبْنِ حَرْبِ كُفْتُ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

كُفْتُ بُو دُفْنُ خِرَاكِي
 اَبْنِ حَرْبِ كُفْتُ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ اَدْرَا خَالِ اَللّٰهِ
 مَرُوسَتِ زَانِسِيَهْ كُفْتُ بُو دُفْنُ
 خِرَاكِي اَبْنِ حَرْبِ كُفْتُ جَابِرِ بْنِ
 سَمُرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

دیده نمیشد از وضعیکه فاذا اقمیدهن رایضیه و چون روغن میگردید مبارک خود را و بر
 میشت از وسفیدی عن ابن عمر رضی الله عنهما قال انما كان شنب رسول الله صلى الله
 علیه وسلم نحو اربعين شعرة بيضاء مرويت از ابن عمر که گفت جز این نیست که بوی
 موی پنجم بزرگ است موی سفید یعنی سبب رسیده و حدیث این که چهارده موی سفید بود
 باین کرده اند که زیاده از چهارده در تحت شمار اند و زیاده اگر چه در آن وقت موجود بود و در
 تحت شمار این عمر در آمده باشد اتمام و ضیاط او در طلب قوف بر آن عن ابن عباس قال
 قال ابو جحرفه يا رسول الله قل شنبت مرويت از ابن عباس که گفت ابو جحرفه رضی
 الله عنه ای پیغمبر خدا تحقیق ظاهر شد در تو ان شنبت آن موی سفید است قال صلى الله علیه وسلم
 شنبت بي سودة هو ذو القعدة والرمضان وعيم بيشاء لولن واذا الشمس كبرت
 گفت پیغمبر خستار من زول این سور مانند کوره زبر که بدستی درین احوال قیامت احوال خود قیام
 امر به تقاست و غیر آن مذکور است و این امور مذکوره موجب اند خوف و خزن و دوام عمر و فکر را
 و این موجب است از پیروی موی سفید را عن ابی جحرفه رضی الله عنه قال قال ابو جحرفه يا رسول الله انك
 قل شنبت قال شنبت بي هو ذو القعدة والرمضان وعيم بيشاء لولن واذا الشمس كبرت
 دیدیم تا از تحقیق از پیروی موی سفید فرمود خستار من زول بود و مانند آن سور بایر و جواب حضرت
 تنبیه است محابه را با آنکه از آیت سور مذکور متاثر شوند و در مقام خوف و خشیت نبیند عن ابی جحرفه
 الشنبت بي الربا قال انك الشنبت بي هو ذو القعدة والرمضان وعيم بيشاء لولن واذا الشمس كبرت
 رفته که گفت آدم من بلامت پیغمبر را حال با من بود پس من قال فانيت له گفت او بر من نمود
 شد آنحضرت را فقلت لك اذيتك هذا انبي الله پس گفتم از زمان که مشاهد آنحضرت را موجب بدین
 من شد و جان جهان را می آن سرور کاینات دلیل نبوت گشت این پیغمبر خست و علیه قومان آنحضرت
 و حال آنکه بر آنحضرت بود و دو جامه بر او از او روا شده اند و که شعرة قد عاده الفقيه
 و بود و او را موی تحقیق بر آمده بود و او را سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید
 که بر سفید مقدم باشد عن ابی جحرفه قال انك الشنبت بي هو ذو القعدة والرمضان وعيم بيشاء لولن
 رسول الله صلى الله علیه وسلم شنبت مرويت از سماک که گفت که گفته شد مبارک جابر را یعنی رسیده
 شد از او که آیا بود او در مبارک موی سفید قال کم یکن فی رأس رسول الله صلى الله علیه وسلم
 و سلمه شنبت گفت جابر که نبود در مبارک پیغمبر موی سفید الا شعرة یک فی مفرق رأسه

عَلَى مَا لَكَ سَأَلَ وَحَلَام

و حال آنکه مرا جنونی بود آنچه مر بود اگر از گرسنگی اگر گوید که حدیثی است که عیسی الیه بریده
نه عیسی پیغمبر که باب در بیان آنست گویم که ضیق عیسی الیه بریده در تخریب است بر ضیق عیسی آن
حضرت چه معلوم میشود که طبق حدیث آن سرور که اللهم اجعل رزقنا من رزق الجنة و از قضا
صرو که در خانه آنحضرت بود و چنانچه حال الیه بریده که از مخصوصا بود و اینجا میسر شد که از گرسنگی بهوش
میشد یا آنکه در جواب آنحضرت بود و اگر از قدر ضروری زیاد بود و او را مدد کرد و حال
آنجا به اینجا رسیدی عن مالك بن دينار قال ما شيع رسول الله صلى الله عليه وسلم
من خبز قطن لحم مرويت از مالک گفت سیر خورده و پیغمبر از آن سیر کرد و از گوشت
علی ضیق گرفت و در ضیافتها هرگز آنحضرت نکم را بر آن خسته من اهل البادية ما الضيق
قال ان نيتنا اول مع الناس گفت مالک پیغمبر مددی از این ادریه که حبست ضیقت گفت مالک
میخوردند با مردان بنی تنها آنحضرت سیر خورده اند که در ضیافت امر و م قاتل ما جاء
في خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم اين با عیسی است که آمده در بیان موزه آنحضرت عن محمد بن عبد الله
عن يزيد بن عمار عن ابيه ان النخاسة اهدت للتي سلم مرويت از محمد بن عبد الله بن بریده و حال
که ناقل است از پدر خود بریده گفت پدرت یکجائی با دانه حبسته نام او صمغ است که در زمان حضرت
سرور کائنات شرف لام در یاب و یستاد برای پیغمبر خفین اسودین ساذجن فلبسهما
حبست موزه سیاه ساده که نقشش است بر پیشانی آنحضرت آن موزه را شمع کوهناء و مسح علیهما
پس و شست و مسح کنید بر آن موزه بعضی فضلا گفته اند در حدیثی که او است یکی بیان کرد که جواز عمل بریده
که طهارت آن معلوم نباشد دیگر آنکه شستن است که مصروف شود و آنچه از برای شستن بهت
عن الشعبي قال قال العنيدة بن شعبة اهدت دحية للتي سلم خفین فلبسهما
مرويت از شعبی گفت گفت پیغمبر بن شعبه که بریده و سواد و حیث موزه را پس پوشید آنحضرت
موزه را و قال السرياء عن جابر بن عبد الله فلبسهما حتى تحرقا گفت اسیر که بر
از راویان حدیث است در آنحال ناقل بود از جابر و جابر از عامر گفت بریده حیث موزه بود و با آن خیمه
هم بود پس پوشید آنحضرت جبهه و موزه را یعنی هر دو پوشیدند و مکرر پوشیدند تا و بریده شدند و یکبار
التي سلم ان في هذا كماله لا يغني پوشید موزه را پیغمبر خدا و حالیکه نمیدانست که آن موزه را
از پوست نر بگشت باز و مولا نام صالح الدیر لاری که بعضی از شارحان این کتاب است یعنی نه مال
النبی میگوید که ضمیر فلبسها حتی شمر قار حبت موزه بر طبق ضمیر لاری ها که این ضمیر را حبت موزه بود

بیستیک بود و بعد از آنکه سترای او درست و استوار شد و سخن خود را درین سبک قال کتبت این
 آتی را به خاتم بن یحیی بن مروتیست از حماد بن سلمه که گفت دیدم من سیرانی را رفیع را که خاتم
 بن شید در دست راست خود و قسالتی عن ذلک پس دیدم از وزیران امر فقال کتبت عبد
 الله بن جعفر بن یحیی بن یحیی بن مروتیست دیدم عبد الله بن جعفر طیار بن طایف خاتم می بود
 و در دست راست خود و سخن عبد الله بن جعفر ان الله بن یحیی بن مروتیست کان یحیی بن یحیی بن مروتیست
 است از عبد الله بن مروتیست که گفت برستیک بود و بعد از آنکه سترای او درست و استوار شد و سخن خود را در
 ان الله بن یحیی بن مروتیست کان یحیی بن مروتیست دیدم عبد الله بن جعفر طیار بن طایف خاتم می بود
 خاتم و در دست راست خود و سخن عبد الله بن مروتیست کان یحیی بن مروتیست دیدم عبد الله بن جعفر طیار بن طایف
 مروتیست از صلت بن عباس که گفت بود ان عباس بن مروتیست خاتم را در دست راست خود و سخن
 ابن عمر بن قحطان رسول الله صلعم انخذ خاتم من فیضه مروتیست از ابن عمر که گفت بدست
 که بنم خاتم را گرفت خاتم را از نقره و جعل خاتم من یحیی بن مروتیست و کرد و انیدین از انجا
 که متصل میباشد گفتار و امید از جمله آنچه متصل گفت تا از خاتم و نقشش در خاتم و رسول الله
 و نقشش در خاتم خاتم رسول الله و نهی ان یحیی بن مروتیست و نهی کرد که کسی نقشش کند بطریق
 آن بر خاتم و نهی بنابر رفع التباس است و هو الله بن یحیی بن مروتیست فی یحیی بن مروتیست ان
 خاتم افتاد و در چاه ارس از معقیب طلسم المومنین عثمان و درین ایست که امیر المومنین عثمان در
 محله قبا تشریف داد و کنا را چاه ارس نشست فی النورین چهره مهر کردن چهری خاتم امیر معقیب
 گرفت و متفکر بود و در امری نهیست که بار معقیب و در حین دادن از دست معقیب افتاد و بعد
 افتاد و در چاه هر چند سعی اتمام نمودند و در متصل انب چاه کشیدن بدانست سخن جعفر بن
 محمد بن یحیی بن مروتیست کان الحسن و الحسین رضی الله عنهما انخذ خاتم من فیضه مروتیست
 مروتیست از امام جعفر صادق پس امام محمد باقر و اتحال که ناقص است از پدر خود وزیر العابدین که گفت
 که امیر المومنین حسن بن حسین بود و در مروتیست که گفت برستیک بود و بعد از آنکه سترای او درست و استوار شد و سخن خود را در
 ان الله بن یحیی بن مروتیست کان یحیی بن مروتیست دیدم عبد الله بن جعفر طیار بن طایف خاتم می بود
 رست خود و سخن ابن عمر قال انخذ رسول الله صلی الله علیه و سلم خاتم من ذهاب
 مروتیست از عبد الله بن عمر فاروق که گفت و اگر وقت بنم خاتم را از طلا فکان یحیی بن مروتیست
 فی یحیی بن مروتیست پس در آنحضرت که می بیند ان خاتم را در دست خود و انخذ خاتم من فیضه

حاشیه
 در دست
 خاتم
 مروتیست



طلع شوند و صحره سنگی است بزرگ فم یس طلع ابن نوح است که بر آید هر مطاعت
 سحره شب بسیار بود که در آن روز یافته بودند و گرانی دوزره که پوشیده بودند فاعدا
 طلعت تحت ابن نوح را تحت خود و فصعد النبي صلعم حتى استسقى على الصخرة
 پس بالا برآمد بمیزان و گرفت صخره قال فسمعت النبي صلعم يقول اوجب طلعت
 گفت زمزم بر بنیدم من غیر خیار که میگفت و حسب است طلع را برای خود بهشت یا او را
 بمن شاعی عن السائب بن زيد ان رسول الله صلعم كان عليه يوم اُخبر
 مرویات از سائب که گفت بدستیک بود در غیر خیار و در جنگ احد دوزره قد ظاهر بینها
 یا لای هم پوشیده بود و اینها را راست با آنکه نگاشت و محافظت از اعدای مسلم و غیره بنا
 نوکل و رضا و تسلیت **باب** ما جاء في صفة مغفر رسول الله صلعم ابن باب
 حدیثی است که آمده در صفت خود رسول خدا صلعم عن انس بن مالك ان النبي صلى الله
 علیه وسلم دخل مكة وعليه مغفر مرویات از انس بن مالک که گفت بدستیک غیر خدا
 در آمد بکه در آن حال که بر سر مبارک او خود بود و فقیل له هذا ابن خطل متعلق باستنداد
 الکعبه بر گفته شد مرا آنحضرت را که این ابن خطل است خود متعلق به تار کعبه است فقال اقلوه
 بر سر خود و غیر خدا بکشید و او را بمو حجب موده و او را همانجا مقبول ساختند و صحیح است که ابو رده سلمه
 و بر کشته و این خطل مرده شده از زمین بکه آمده بود عن انس بن مالك ان رسول
 الله صلعم دخل مكة عام الفتح وعلى رأسه المغفر مرویات از انس بن مالک که گفت بدستیک
 غیر خدا در آمد بکه در سال فتح در آن حال که بر سر مبارک او خود بود و قال فلما اذع جلاءه
 رجل فقال ابن خطل متعلق باستنداد الکعبه گفت انس بن مالک که گفت
 آن مغفر را از سر خود آدم مردی نام او فضال بود و بر گفتن ابن خطل در آن بخت است
 باستار کعبه فقال اقلوه بر سر خود و غیر خدا بکشید و او را مرده سمانی را کشته بود و کار
 با نالیته بن جو و غیره میکرد و قال ابن شهاب ان بلعني ان رسول الله صلعم لم يكن
 يومئذ في حجرها گفت ابن شهاب یکی از رواة حدیث است و رسیدم که بدستیک غیر خود در آن
محرر باب ما جاء في عمامة رسول الله صلعم ابن باب

[illegible][illegible]

پیغمبر صلی الله علیه و سلم عن جابر قال دخل النبي صلى الله عليه وسلم مكة يوم الفتح مرويت از جابر گفت
 در آمد پیغمبر خدا بکعبه روز فتح و علیک عیسا مة سواد و در آن حال بر بود و ستار سیاه و فتح کرد و
 در میان سال ششم از هجرت بوده و حدیث است بر آنکه آنحضرت در آن روز محرم بوده و نیز و ال ش
 و ستار سیاه پوشید و بعضی گفته اند که بنابر آن بوده که حضرت روغن بالیده اند و از روغن رو و
 بر آن ظاهر میشود و بعضی عباسیان بر آن بوده اند که آنحضرت آن ستار عباسی را هم خود پوشیده و مانند
 و ستار میان بنی عباس و سیاهی شعاعی بر آن بنابر آن بوده و هر یک بنی عباس که خلیفه میشدند در روز
 جلوس آن ستار بر سر نهاده اند و آن حضرت جعفر بن عمر بن حریث بن ابی لهب ان قال النبي صلى الله
 علیه و سلم خطب الناس و علیک عیسا مة سواد که نیز مرویت از جعفر بن عمر بن حریث که ناقل است از پی
 خود که گفت بدین پیغمبر خدا خطبه خواند مردمان در آن حال آنحضرت بود و ستار سیاه بعضی شرح آن گفته
 اند که این خطبه از روز فتح که بود و در بعضی شرح شمال بجای امام عساکره نوشته اند و در شرح میر کش
 گفته که این خطبه آنحضرت در آن شبی مرضی در انتقال عالم علوی فرمودند خوانده اند و آن حضرت
 رضی قال کان النبي صلى الله علیه و سلم اذا انعم الله علیک عیسا مة بین کفیه و
 از این عمر رفته که گفت بود پیغمبر خدا چون ستار بر تنی فرادستی طرف ستار و در میان دو شانه خود
 قال نافع و کان ابن عمر یفعل ذلک گفت نافع که یکی از رواه است و ابن عمر که میگوید
 قال عبد الله و دایت القاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق و قال ابن عبد الله بن عمر
 فادوی یفعلان کذلک که میگوید و این چنین بعضی طرف ستار را از میان دو شانه خود و فرود
 گذشتند و این خوری از عبد السلام نقل میکنند که ابن عمر را گفت که چگونه ستار بر تنی است پیغمبر خدا
 میگوید و این ستار را بر سر فرود میگذاشت آن ستار را علاء قریب و شانه عن ابن عباس
 النبي صلى الله علیه و سلم خطب الناس و علیک عیسا مة و هماء مرویت از ابن عباس که گفت بدین
 پیغمبر خدا خطبه خواند مردمان در آن حال بر ستار که سر نهاده بود که چوب روغن بود **باب ما**
 جاء فی صفة رداء رسول الله صلى الله علیه و سلم این بابی است که آمده در بیان صفت
 پیغمبر خدا عن ابی برة قال اخرجت لنا عائشة رضي الله عنها کساء و سلیک و اذا
 علی نظام مرویت از ابی برة که گفت بیرون آورده بگو ما عائشه صدیقه بود که بالای هم بران
 رقعده و خسته بودند و از آن سطرین نقالت فیض روح رسول الله صلى الله علیه و سلم فی هذین البفت
 عائشه رفته که فیض کرده شد روح پیغمبر خدا و این دو یعنی این کساء و این از آن قصود او نمودن

کتاب الفتح
 در روز فتح
 پیغمبر خدا
 در آن حال
 بر بود و
 ستار سیاه
 و فتح کرد
 در میان
 سال ششم
 از هجرت
 بوده و حدیث
 است بر آنکه
 آنحضرت
 در آن روز
 محرم بوده
 و نیز و ال
 ش و ستار
 سیاه پوشید
 و بعضی گفته
 اند که بنابر
 آن بوده که
 حضرت روغن
 بالیده اند
 و از روغن رو
 و بر آن ظاهر
 میشود و بعضی
 عباسیان بر
 آن بوده اند
 که آنحضرت
 آن ستار
 عباسی را هم
 خود پوشیده
 و مانند
 و ستار میان
 بنی عباس و
 سیاهی شعاعی
 بر آن بنابر
 آن بوده و
 هر یک بنی
 عباس که
 خلیفه میشدند
 در روز
 جلوس آن
 ستار بر سر
 نهاده اند
 و آن حضرت
 جعفر بن عمر
 بن حریث بن
 ابی لهب ان
 قال النبي
 صلى الله
 علیه و سلم
 خطب الناس
 و علیک
 عیسا مة
 سواد که
 نیز مرویت
 از جعفر بن
 عمر بن حریث
 که ناقل است
 از پی خود
 که گفت
 بدین پیغمبر
 خدا خطبه
 خواند
 مردمان
 در آن حال
 آنحضرت
 بود و ستار
 سیاه بعضی
 شرح آن
 گفته اند
 که این خطبه
 آنحضرت
 در آن شبی
 مرضی در
 انتقال
 عالم
 علوی
 فرمودند
 خوانده
 اند و آن
 حضرت
 رضی قال
 کان النبي
 صلى الله
 علیه و سلم
 اذا انعم
 الله علیک
 عیسا مة
 بین کفیه
 و از این
 عمر رفته
 که گفت
 بود پیغمبر
 خدا چون
 ستار بر تنی
 فرادستی
 طرف ستار
 و در میان
 دو شانه
 خود قال
 نافع و کان
 ابن عمر
 یفعل ذلک
 گفت نافع
 که یکی از
 رواه است
 و ابن عمر
 که میگوید
 قال عبد الله
 و دایت
 القاسم بن
 محمد بن
 ابی بکر
 صدیق و قال
 ابن عبد الله
 بن عمر
 فادوی
 یفعلان
 کذلک که
 میگوید و
 این چنین
 بعضی طرف
 ستار را از
 میان دو
 شانه خود
 و فرود
 گذشتند
 و این خوری
 از عبد
 السلام
 نقل میکنند
 که ابن عمر
 را گفت که
 چگونه
 ستار بر تنی
 است پیغمبر
 خدا میگوید
 و این ستار
 را بر سر
 فرود
 میگذاشت
 آن ستار
 را علاء
 قریب و
 شانه عن
 ابن عباس
 النبي
 صلى الله
 علیه و سلم
 خطب الناس
 و علیک
 عیسا مة
 و هماء
 مرویت از
 ابن عباس
 که گفت
 بدین
 پیغمبر
 خدا خطبه
 خواند
 مردمان
 در آن حال
 بر ستار
 که سر
 نهاده
 بود که
 چوب روغن
 بود **باب**
 ما جاء فی
 صفة رداء
 رسول الله
 صلى الله
 علیه و سلم
 این بابی
 است که
 آمده در
 بیان
 صفت
 پیغمبر
 خدا عن
 ابی برة
 قال
 اخرجت
 لنا
 عائشة
 رضي الله
 عنها
 کساء و
 سلیک و
 اذا
 علی نظام
 مرویت از
 ابی برة
 که گفت
 بیرون
 آورده
 بگو ما
 عائشه
 صدیقه
 بود که
 بالای
 هم بران
 رقعده و
 خسته
 بودند و
 از آن
 سطرین
 نقالت
 فیض روح
 رسول الله
 صلى الله
 علیه و سلم
 فی هذین
 البفت
 عائشه
 رفته که
 فیض
 کرده شد
 روح
 پیغمبر
 خدا و
 این دو
 یعنی
 این کساء
 و این از
 آن قصود
 او نمودن

آمده در راه رفتن بغیر خدا صلعم عن ایضاً ^{باز} قَالُ مَا رَأَيْتُ شَيْئًا أَحْسَنَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ
صلعم مرویت از ابی هریره که گفت ندیدم من چیزی را بنویتر از بغیر خدا کان الشمس ^{در} شَرَّ فِي شَيْءٍ
گویا که بدتر جرم آفتاب نباشد و در کرم مبارک آن هر دو جریان بیدار و این منتهی لطف تمام دارد و در
گفته گویا شمع آفتاب در کرم مبارک آن حضرت جریان بیدار و در این اولی نسبتاً و صراحتاً
استخرج فی مشیت من رسول الله صلعم و ندیدم من چیزی را بنویتر از بغیر خدا صلعم
کَانَ الْأَرْضُ تَطْوِي لَهُ خِطَابَتِي بِدَنِيَّةٍ زَيْنِ حَبْدِهِ مِثْلَ صِرَافٍ وَأَنَا لَجُودُ أَنْفُسَنَا وَ
بدینیکه در شقت می کنندیم نفسها خود را یعنی بجهتیکه دیدیم و الله تعالی و مکررات و بدینیکه او
شقت بی جهد میرفت بخشیتی که ما بجهت شقت بوی می دیدیم عن ابی هریره بن ریحان
وَلَكِنْ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَالَ كَانَ عَلِيٌّ إِذَا وَصَفَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ كَانَ إِذَا أَشْتَمَ
تَفْلَحَ كَأَنَّمَا يَخْطُ فِي صَبَبٍ مَرُوبٍ أَرَحْمَ حَفِيدٍ لِمِ الْأُمُومِينَ عَلَى رَضَى أَيْدِيهِمْ كَقَوْلِهِ
مرفتی هرگاه که وصف میکرد بغیر خدا را گفت بود و بجهتیکه براه رفتی از ابرو و از جای بروفتی
چنانچه فرو می آید از بند می عن علی بن ابی طالب قَالُ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَشْتَمَ تَكَبَّاهُ تَكَبُّوا كَأَنَّمَا
يَخْطُ فِي صَبَبٍ مَرُوبٍ أَرَحْمَ حَفِيدٍ لِمِ الْأُمُومِينَ مرفتی که گفت بود و بغیر خدا و بجهتیکه براه رفتی میل تمام
پیش روی کردی گویا که فرو می آید از بند می باب ما جَاءَ فِي تَقْدِيمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
علیه و سلم این بابی نیست که آمده در بیان هر چه بغیر خدا و از هر چه نیست که بعد از او عن ابی
هریره مبارک می چیده اند عن انس بن مالک قَالُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
يَكْذُرُ الْقِتَاعَ مَرُوبٍ زَانِ كَقَوْلِهِ بُوَ بَغِيرِ خَدَّيْهِ سِرَّ رُفْرُفٍ رَابِعٍ مَرُوبٍ بَارِكٍ لِيْنِ مَعْنَى شَعْرِ
برشت که روغن بسیار مبارک میکرد و اندکان کُفُّهُ قَوْبٌ زَيْتَاتٍ گویا که بدتر بود و جامه و
خرو خرو زیت فروشان باب ما جَاءَ فِي جُلُوسَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
این بابی نیست که آمده درستن بغیر خدا عن قَبِيلَةٍ بَنَتْ خُصْمَةً لَهَا رَأَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
فِي السَّجْدِ وَهُوَ قَاعِدُ الْقُرْفُصَاءِ مَرُوبٍ زَانِ قَبِيلَةٍ بَنَتْ خُصْمَةً لَهَا رَأَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
نشسته بود در الیتین چپ پانده بود و در آن شکم دست که در خود آورده بود و بر ساقین نهاده یا آنکه
نشسته زانو بر او رفته و سر را پیش انداخته و در آن شکم چپ پانده و دو کت خود را بر بغل کرده قَالُ
فَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْجُلُوسَةِ أَحَدٌ مِنْ الْقُرَفَاءِ كَقَوْلِهِ قَبِيلَةٍ بَنَتْ
دیدم بغیر خدا را نشسته یعنی فرو کنده و نشستن خود را رفته هرگز از ترس و ترس بر سر نهاده

انکار و انکار

حسن کی بیوی

وہ جس نے اپنے

بسم الله الرحمن الرحيم

منہ سے بے اختیار

التفانيات كجانب

وفاقیہ اسلامیہ

کتابخانه جامعہ اسلامیہ

[illegible]

۹۰
الکتاب
مراجعة

می پسند فایده این خبر ایشان معلوم شد که آنحضرت بکشت طعام خورده اند ایا هم و با بر و دست
یعنی ز کشت و اکت نهاده است و اکت میانه سخن است قال کان النبی صلعم اذا اکل
طعاما لقی اصابعه الثلاث مرویست از انس که گفت بود و غیره ا چون خورد و طعام را با انگشتان
خود را در اکت کرد و اکت که پهلوی است و اکت میانگی و در این اول اکت میانگی بر
لبیدم چرا که در اینست اکثر طعام در آن می خورد عمن ابی جحیفه قال قال النبی صلعم اما انا
فلا اکل متکئا مرویست از ابی جحیفه که گفت گفت پیغمبر خدا هر چونکه باشد من پس خورم طعام را و در آن
که بکینه نهاده ام عمن ابی جحیفه بن مالک قال قال رسول الله صلعم با کل باصابع الثلاث
و یلعق من مرویست از عوب بن مالک که گفت بود و پیغمبر خدا که میخورد و طعام را با انگشت و می پسند
اگستان عمن مصعب بن سلیم قال سمعت انس بن مالک یقول انی رسول الله صلعم
بیمه فرایت یا کل وهو مع من الوجع پس بدیدم آن سرور را که میخورد و خردا و حالتیکه نشیند
بود بر سر نهاده از کسکی بعضی را هر حدیث جاوید القرائه اندانیکه می پسند یا بر آن ساقی را
افراز و در بعضی شروم اقرار التفسیر کرده اند تکیه و ن با و را خود پس این وضع بنا بر ضعف بوده
مجموعه عاجز شده باشد و از آداب اکل نیست برخی دیگر اقرار او بر اینست آن تفسیر کرده که پیغمبر
زین پسند و ساقین را فرشته گردانده و دست را بر چیزی میسازد و با ما جاء فی صفه
خیر رسول الله صلعم این بابیست که آمده در صفت آن پیغمبر خدا عمن عائشه رضی الله عنها قال
ما شبع النبی صلعم من خبز الشعیر یومین متباعدین حتی یقرب رسول الله صلعم مرویست
از عائشه صدیق که گفت سیرت اهل بیغمیر از آن خود و در متواتر ناقص کرده شد روح مظهر آنحضرت
یعنی تازان فات آن سروران جو سیر نخوردند عمن سلیم بن عمار قال سمعت ابا امامه یقول
ما کان یفضل عن اهل بیت رسول الله صلعم خبز الشعیر مرویست از سلیم بن عمار که گفت
ابا امامه را که میگفت بود چیز که زیاد باشد اهل بیت پیغمبر از آنان جو یعنی زیاد ز قوت نمیشند
بلکه قوت ایشان قدر اکتفا بوده است عمن ابن عباس رضی الله عنه قال کان رسول الله
صلعم یتک اللیل المتتابعه کاد یا هو و اهل که مرویست از ابن عباس رضی الله عنه که گفت بود و پیغمبر خدا
که شبها میخورد و متواتر که خالی شکم بود آنحضرت اهل لا یجدون عشاء و کان اکثر خبزهم
خبز الشعیر نمی یافتند طعام شب و بود اکثر آنان جو عمن سهل بن سعد ان یقول
ان الله اکل رسول الله صلعم یعنی الخادی مرویست از سهل بن سعد بن شکیه قصه است

در این حدیث از انس که گفت بود و پیغمبر خدا که میخورد و طعام را با انگشت و می پسند
در این حدیث از عوب بن مالک که گفت بود و پیغمبر خدا که میخورد و طعام را با انگشت و می پسند
در این حدیث از مصعب بن سلیم که گفت بود و پیغمبر خدا که میخورد و طعام را با انگشت و می پسند
در این حدیث از عائشه صدیق که گفت سیرت اهل بیغمیر از آن خود و در متواتر ناقص کرده شد روح مظهر آنحضرت
در این حدیث از سلیم بن عمار که گفت بود و پیغمبر خدا که میخورد و طعام را با انگشت و می پسند
در این حدیث از سهل بن سعد که گفت بود و پیغمبر خدا که میخورد و طعام را با انگشت و می پسند

گفته شد مراور که خورده است بخیر اسیده را فقال سهل ما دای رسول الله صلعم لک
 حتی یقی الله عنک بک لیس گفت سهل ندیمم خبردار از آنکه ملاقات کرد خدایر کنایت از موت
 یعنی تا زمان طاعت آنحضرت صبر منم سیده این بیت ایشان کردند پشیمان بچو بودند از تکلفات
 فقید که هل کانت لکم مناخل علی عهد رسول الله صلعم بگفته شد مراور ایسه
 را آیا بود شمار آوردین در زمان آنحضرت قال ما کان لکنا مناخل گفت سهل نمودار اگر پذیر
 فقید کیف تصنعون بالشعیر بگفته شد چگونه بودید شما که میکردید بار جو که بسوسن بیار
 داشت قال لکنا نخفیه فی حیدر منته ما طاعنا فتم نجت گفت سهل بودیم که با و دهن میکردیم
 آن اردوسن برید از آن در چیزی کمی برید یعنی با و دهن بسوسن و دهنش پس میری کردیم اگر
 عن انس بن مالک قال ما اکل نبی الله صلعم علی خوان ولا فی مسکبجی مریت از
 ان که گفت نخورد و خبر خطاطعام بر خوان که پاشی شده چنانچه دای دشانان میباشد و نه در مسکبجی
 نیم کاره میالید اندکان در آن اولونه اش بر و خوش و چیز که کشت تها از و یاد کند و غیبت طعام
 خوردن بسیار کند و که خبر که و حقی و نبود مراور از آن تنگ و دهنمان مفران است در سوره
 ایشان نمی بود قال فقلت لقتادة فکما کما کما کلون گفت راوی پس قسم حق قتاده
 پس چه چیز بود که بخورد ایشان قال علی هذه الشقة گفت قتاده که برین صفر مستحضر
 عن مسروق قال دخلت علی عائشة و فی طعام مریت از مسروق که
 گفت در آمد من بجانب بی بی عائشه صدیقه پس خواندیم که در فادله با و درون طعام پس آورد طعام
 برای من و انطعام نان و گوشت بود و بعضی شرم حشمت آورده اند که بر مسروق در آن روز
 که همان بود و مرتبه نان و گوشت آوردند فقال انس تبع من طعام فانشاء ان ابکی
 بکیست و گفت بی بی عائشه میباشم من طعام بخور استم آنکه بگویدیم که باز بر سینه من طعام
 نخوردیم که بگفته شد قال قلت لکم گفت مسروق گفت من از چوب قال انک لک الحلال
 الی فارق علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم الاذی گفت بی بی یا و درون من
 آنحال مفارقت کرد در آنحال بخیر خداوند را و الله ما شبع من خیر ولا لحم هکذا فی بیع
 واحد بودند بخدا که سیر خورده یا سیر شده بخیر خدا از نان و گوشت دو بار در ریز و زور در ریز
 آمده که در زمان خلافت معاویه از شام در مدینه بی بی عائشه را سی هزار درم فرستاد
 و بی بی آن زر را بقصر اوساکن و اوزنی همان بود و بی بی گفت اگر دو دو گوشت می طلبید

در این حدیث آمده است که سهل بن وهب از آن حضرت روایت کرده است که در روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزلت بودند و سهل بن وهب نزد ایشان حاضر بود و در میان ایشان گفتگو می نمود و سهل بن وهب از ایشان روایت کرده است که در روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزلت بودند و سهل بن وهب نزد ایشان حاضر بود و در میان ایشان گفتگو می نمود و سهل بن وهب از ایشان روایت کرده است که در روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزلت بودند و سهل بن وهب نزد ایشان حاضر بود و در میان ایشان گفتگو می نمود

تا بان فطار کردی بی بی با او گفت بایستی مرا یاد میسر کرد تا برای من بخردیم و چون من نان گوشت
 نمیخورم چرا که انطعام دوست داشته من بوده و این خلاف مروت است که من بچه محبوب خود
 طعام مرغوب بخورم عیسی علیه السلام فرمود که ما شبع رسول الله صلعم من خبز شعیر
 مرویت از عائشه که گفت نیشد بغیر خدا از نان جو یومئذین متابعین حتی قبض و روز
 متواتر قبض و رحا کرده شد یعنی از آن انتقال از نیعالم عن کثیر قال ما اكل رسول الله
 صلعم على خوان مرویت از انس که گفت نخورد بغیر الطحالی بر خوان و خوان طریقت باید و اگر
 بر آن طعام نهند و الا کلا خبز اقمه فقا حشمت مات و نخورد زمان تنگ و آب نغان و مسرقا
 تا زمانیکه از نیعالم فانی سحان بود و آن انتقال فرمود و باب ما جاء فی مصنف ادم رسول
 الله صلى الله عليه وسلم و ما اكل من الاكل ان یارب عیسی است که آمده در صفات آن حشر
 بغیر خدا و چیز دیگر تا دل فرموده اند از الوان طعمه عن عائشه رضی الله عن رسول الله صلعم قال نعم
 ادم الاكل مرویت از عائشه که گفت بستر که بغیر خدا فرمود و نیکو و آن خورشید است که قال الله
 بن عبد الرحمن فی حدیثه نعم ادم و ادم الاكل گفت عبد الله بن عبد الرحمن بن
 از رواست در حدیث خود یعنی بسا که که حدیث را فرمود و گرانیده نیکو و آن خورشید است که
 ناخوش سر کشاکش است عن سیمان بن حرب قال سمعت النعمان بن بشیر یقول انکم
 فی طعام و شراب شئتم مرویت از سناک بن حرب که گفت شنیدم من از نغان بن شبر که میگفت
 ای نیستی نما در خوردن و آشامیدن چیزی میخوابیده شد الا دیت بیکم صلعم من اللذایم
 یملأ بطنهم اینچه تحقیق که دیدم نمی شمارد در حال که نمیدانست از خرابا و بوج که بر کشد شکم او را عن
 جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلعم نعم ادم الاكل مرویت از جابر بن عبد الله
 گفت گفت بغیر خدا نیکو و آن خورشید است که عن زهد بن الجرجی قال کنا عند ابي موسی فای
 بالحکم دجاج فتخی رجل من القوم مرویت از زهد بن حرمی که گفت بودیم نزد ابو موسی پس او رده
 گوشت مرغ پس و در شد مردی از آن گروه فقال ما لك قال ابي و ایتها تا کلا شئنا نشت
 خلقت ان لا اكلها پس گفت ابو موسی چیست مرزا یعنی چرا اینجوری ازین ناخوش تر گفت
 مرد بدبستیکه من دیدم آن را که می خورد و چیزی مردار یعنی قاذوره پس سوگند کرد و من آنکه نخورم از
 قال ادن فانی رايت رسول الله صلعم باكل لکم دجاج گفت ابو موسی نزد یک شوینی
 بخور از این طعام پس بدبستیکه من دیدم بغیر خدا را که بخورد و گوشت مرغ عن ابن کثیر بن عمر بن

صلعم من خبز شعیر
 و قدر مقدار خبز شعیر
 و گفته اند که این کلمه
 از زبان نبی صلی الله علیه و آله
 و شریف بن سعد از خود
 خواب را در حدیث

[illegible]

سید جعفر احمد در ایامی که لفظ بیدار بودیم و بیدار آمدیم

مست نهید پس آنحضرت اواز برکشید که ای اهل خندق بدست که جای بر طعمها میباشند بشناسید
 گفت پیغمبر خدا که زود بپزید و دیک و نان باز پزید و از آن من بنمایم پس آنحضرت پس آب بر میان
 در آن خمیر کرد و همچنین در روغن و دغایرت کرد و فرو برد و ازین پنجه گوشت یکشسته پدید آوردن هر
 می پنجه یافتند بخدا سوگند که نه از آن نفی از صفا باز این قلیل طعام کشید اگر کسی سرشته بود همچنان دیک بود
 و جویش میزد و طبق جوین نیز از آن خمیر بپخت و سخن جای فاکل خرج رسول الله صلعم و آنرا
 معمر رویت از جابر بن عبد الله گفت این را و آن پیغمبر را و آنحال من با او بودم فلک حکمتی که آنرا که من
 الا انصار پس در آن روز از آنها یعنی بخانه زنی از انصار که فاکل پخت که نشاء فاکل منجها این سخن
 کرد و از آن انصار پس بر آنحضرت بر اطعام بخت تا بر خور و آنحضرت از آن طعام که از گوشت آن مرد بود
 احسن منجه بود و آنرا بخت بر طبق فاکل منجها و آور و از آن انصار یعنی بختی از مردان از آن سخن
 آنحضرت از آن خرماتة توفیاء المظفر صلعم پس در وقت شب برای من از ظهر سر نماز را و او نمود و آنرا
 فائتة بعدا که من على الله الشاة پس گشت از نماز یعنی فارغ شد و بجای خود نشست پس آورد
 از آن انصار بر طبق طعام که دوزنه دیک نده بود و از آن طعام که از گوشت پزید و فاکل فاکل منجها
 القصد و کمیت و مناه پس خورد و آنحضرت طعام را پس از عصر گذارد و وضو بدیدیم که نماز عصر نشاء
 عن ام السند ر قالت دخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله فسلم مرویتها را من مذکر
 گفت در آن روز من پیغمبر را یعنی بخانه زنی شریفه فرمود و بعد علی و حال آنکه علی رضی ابی بود و آنرا
 دعا او بعلقه بود و در آن روزها خرمات را رسیده او پنجه رایت فاکل منجها رسول الله صلعم یا کف
 ام من ذرین فر و حکم پیغمبر را بخورد و از آن دوال خرمات را و علی مع عبد اکل و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
 بخورد و فقال رسول الله صلعم لعلي صلی الله علیه و آله یا علی و انک باقیه این گشت پیغمبر را ای علی کنایه
 بر بزرگ تو اتی یعنی قریب علی بن رضی تو هم گشت که من با او رضی تو و گوشت فاکل منجها رسول الله صلعم
 صلعم یا کف گفت ام من ذرین گشت علی بن رضی تو پیغمبر را خورد و قالت فجعلت بهم مسلقا و شبعوا
 گفت ام من ذرین خرمات برای اینان چنین رو آورد و جو را یعنی طعامی ازین خرمات فقال النبی صلعم یا
 علی صلی الله علیه و آله یا علی و انک باقیه این گشت پیغمبر را علی بن رضی تو و انک باقیه این گشت
 این روایت من ترا یعنی طعامی که تا و موقوف است و مضرت علی بن رضی تو ام المؤمنین
 دهر فاکل کان النبی صلعم یا علی بن رضی تو را عاتید فرمود که گفت بود و پیغمبر را که می با امر اقیق
 لی اعتمد الشاة که پس پیغمبر را گشت اما زود گوشت طعامی چاقا فاقول لا ایس که گفته من

این روایت من ترا یعنی طعامی که تا و موقوف است و مضرت علی بن رضی تو ام المؤمنین
 دهر فاکل کان النبی صلعم یا علی بن رضی تو را عاتید فرمود که گفت بود و پیغمبر را که می با امر اقیق
 لی اعتمد الشاة که پس پیغمبر را گشت اما زود گوشت طعامی چاقا فاقول لا ایس که گفته من

وَصَحَّحَ وَجْهَهُ وَذَرَّاعِيَهُ وَرَأْسَهُ ثُمَّ تَشَرَّبَ مِنْهُ وَهُوَ قَائِمٌ لَيْسَ كَرَفْتِ امْرِئٍ مَوْسِنٍ
 عَلَى اِزْوَاجِ آبٍ كَرْدِ كُوزِهِ بُوَدِ كَفْتِ اَيْنِ كَفِ يَرَابِ كَرْدِ بِيَشِ سَتِ دُودِ سَتِ خُودِ مَوْسِنِ كَرْدِ
 اسْتَشْنَقِ كَرْدِ بِيَشِ آبِ دَرِ دِهْنِ بِيَنِي كَرْدِ دِهْنِ اِزْوَاجِ آبِ كَرْدِ خُودِ اَوِ دُودِ زَرِاعِ خُودِ اَوِ سَمِ خُودِ اَبِ
 اَشْمَا سِيدِ رَا خَالِ كَرْدِ اَوِ شَادِه بُوَدِ كَرْدِ قَالَ هَذَا اَوْصَاءُ مَنْ كَمْ يَحْيِي لَيْسَ بِسُغْتِ اِمْرِئٍ مَوْسِنٍ
 اَيْنِ وَصْنِ كَسِي سَتِ كَرْدِ اَوِ رَابِي وَصْنِ اَيْنِ سَتِ هَكَذَا اَرَا يَتُ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّوْ عَلَ الْاَنْبِيَاءِ اِنْجَنِيْنِ
 مِنْ غَيْرِ خِدَارٍ كَرْدِ اَيْنِ وَصْنِ عَنِ الْاَنْسِ اَيْنِ مَالِكِ اَنَّ الْاَنْبِيَّ صَلَّوْ كَانَ يَتَنَفَّسُ فِي الْاَكْبَادِ
 ثَلَاثًا اَوْ اَرْبَعًا اَزْ اَنْسِ كَرْدِ كَفْتِ بَرِ سَتِي كَرْدِ غَيْرِ خِدَارِ بُوَدِ كَفْتِ مَعِ كَشِيْدِ رَا اَشْمَا سِيدِ اَيْنِ طَرَفِ
 اَيْتِ بَارِ بَعِي اَشْمَا سِيدِ كُوزِهِ رَا اَيَاقِ حِ اَزِ دِهْنِ بَارِ كَرْدِ دُورِ كَرْدِ نَفْسِ كَشِيْدِ بَارِ اَشْمَا سِيدِ كَرْدِ
 سَتِ بَارِ بَرِ وَتِ كَرْدِ اَشْمَا سِيدِ كَرْدِ يَقُوْلُ هُوَ اَصْرَاءُ وَادْوِي وَفِي مَوْسِنِ دَانِ آبِ كَرْدِ بِيَشِ نَفْسِ
 كَشِيْدِ اَشْمَا سِيدِ كُوزِ نَدِه تَرَا سَتِ عَنِ اَيْنِ حَبَا اِيْلَ الْاَنْبِيَّ صَلَّوْ كَانَ اِذَا تَشَرَّبَ يَتَنَفَّسُ
 حَتَّى تَنْتَهِي مَرْوِي سَتِ اَزْ اَيْنِ عَبَّاسِ كَرْدِ كَفْتِ بَرِ سَتِي كَرْدِ غَيْرِ بُوَدِ وَتِي كَرْدِ اَشْمَا سِيدِ آبِ نَفْسِ مَعِ كَشِيْدِ
 دُورِ تَبِ بَعْضِي مَحْذَنَ اَوِ رَدِ اَنْدِ كَرْدِ اَحْيَا اَيْنِ جَنِيْنِ كَرْدِ اَنْدِ اَلْاَعَادِ كَرْمِيَه اَنْخَضَرَتْ اَنْ بُوَدِ
 كَرْدِ اَبِ سَبِ نَفْسِ مَعِ اَشْمَا سِيدِ اَنْدِ عَنِ كَبْشَتِ قَالَتْ كَخَلْ عَلَيَّ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّوْ مَرْوِي سَتِ اَزِ
 كَبْشِ كَرْدِ كَفْتِ دَرَا دِ بَرِ مَنِ غَيْرِ خِدَارِ بَعِي بَنْزِلِ مِنْ تَشَرَّفِ فَرِ مَوْسِنِ تَشَرَّبَ مِنْ قِيْ قَرِيْبَةِ
 مَعْلَقَةٍ قَائِمًا اِيْلَ اَشْمَا سِيدِ اَبِ اَلْذَهْنِ شَكِ كَرْدِ وَنِيْتِ بُوَدِ اَسِيْمَا وَهَيْتِ اِلَى اِيْهَا قَطْعُ كَعْبَةٍ
 بِيْنِ خَاسِمِ سَبُو دِهْنِ اَنْ شَكِ بِيْنِ مِيْدِ اَمْرًا قَطْعِ دِهْنِ شَكِ كَرْدِ كَبْشِ كَرْدِ هَبْتَانِ بُوَدِ كَرْدِ بِيْلِ تَرِ
 لَكَ اَبْرَارِ عَنِ ثَمَامَةِ بِنِ عَبْدِ اللّٰهِ قَالَ كَانَ اَنْسُ بِنِ مَالِكِ يَتَنَفَّسُ فِي الْاَكْبَادِ ثَلَاثًا اَوْ اَرْبَعًا
 سَتِ اَزْ ثَمَامَةِ كَرْدِ كَفْتِ بُوَدِ اَنْسِ كَرْدِ نَفْسِ مَعِ كَشِيْدِ كُوزِهِ سَتِ بَارِ بَعِي اَبِ مِي اَشْمَا سِيدِ وَتِ بَارِ نَفْسِ
 مَعِ كَشِيْدِ نَدِ قَرِيْبِ اَنْسِ اَنَّ الْاَنْبِيَّ صَلَّوْ كَانَ يَتَنَفَّسُ فِي الْاَكْبَادِ ثَلَاثًا اَوْ اَرْبَعًا اَزْ اَيْنِ سَتِي كَرْدِ بُوَدِ مِيْ خِدَارِ كَرْدِ
 مِي كَشِيْدِ دُورِ كُوزِهِ سَتِ بَارِ بَعِي رَا اَشْمَا اَوْ خِي دِنِ سَتِ بَارِ نَفْسِ مَعِ كَشِيْدِ عَنِ اَيْنِ مَالِكِ اَنَّ الْاَنْبِيَّ صَلَّوْ
 قَرِيْبَةً مَعْلَقَةٍ تَشَرَّبَ مِنْ قِي الْقَرِيْبَةِ وَهُوَ قَائِمٌ مَرْوِي سَتِ اَزْ اَيْنِ كَرْدِ كَفْتِ بَرِ سَتِي كَرْدِ غَيْرِ خِدَارِ
 بِنَا اَسْمِ اِيْلَ اَزْ اَيْنِ حَالِكِ شَكِ اَبِ وَنِيْتِ بُوَدِ خَاوَرِ دِي اِيْلَ اَشْمَا سِيدِ خَضَرَتْ اَبِ اَزْ اَيْنِ شَكِ حَالِكِ شَكِ
 اَنْخَضَرَتْ اِيْتَا بُوَدِ وَفَقَامَتْ اَسْمُ سَلَمِ اِلَى اَزْ اَيْنِ الْقَرِيْبَةِ قَطْعُ كَعْبَةٍ اِيْلَ تَاوِيْتِ اَمِ سَلَمِ بَرِ سَتِ شَكِ
 بَرِ دِهْنِ شَكِ اَبِ تَرِ كَرْدِ اَبِ غَيْرِ مَشَانِ غَيْرِ كَرْدِ دِهْنِ اَبِ اَبْرَارِ سَتِ اَيْنِ اَيْنِ نَبِيْتِ سَعْدِ بِنِ اَفِيْ قَا
 عَنِ اِيْهَا اَنَّ الْاَنْبِيَّ صَلَّوْ كَانَ يَتَشَرَّبُ قَائِمًا مَرْوِي سَتِ اَزْ اَيْنِ سَتِ سَعْدِ اَخَالِ كَرْدِ اَقْبَلِ بُوَدِ اَبْرَارِ خُودِ سَعْدِ كَرْدِ

وَصَحَّحَ وَجْهَهُ وَذَرَّاعِيَهُ وَرَأْسَهُ ثُمَّ تَشَرَّبَ مِنْهُ وَهُوَ قَائِمٌ لَيْسَ كَرَفْتِ امْرِئٍ مَوْسِنٍ عَلَى اِزْوَاجِ آبٍ كَرْدِ كُوزِهِ بُوَدِ كَفْتِ اَيْنِ كَفِ يَرَابِ كَرْدِ بِيَشِ سَتِ دُودِ سَتِ خُودِ مَوْسِنِ كَرْدِ اسْتَشْنَقِ كَرْدِ بِيَشِ آبِ دَرِ دِهْنِ بِيَنِي كَرْدِ دِهْنِ اِزْوَاجِ آبِ كَرْدِ خُودِ اَوِ دُودِ زَرِاعِ خُودِ اَوِ سَمِ خُودِ اَبِ اَشْمَا سِيدِ رَا خَالِ كَرْدِ اَوِ شَادِه بُوَدِ كَرْدِ قَالَ هَذَا اَوْصَاءُ مَنْ كَمْ يَحْيِي لَيْسَ بِسُغْتِ اِمْرِئٍ مَوْسِنٍ اَيْنِ وَصْنِ كَسِي سَتِ كَرْدِ اَوِ رَابِي وَصْنِ اَيْنِ سَتِ هَكَذَا اَرَا يَتُ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّوْ عَلَ الْاَنْبِيَاءِ اِنْجَنِيْنِ مِنْ غَيْرِ خِدَارٍ كَرْدِ اَيْنِ وَصْنِ عَنِ الْاَنْسِ اَيْنِ مَالِكِ اَنَّ الْاَنْبِيَّ صَلَّوْ كَانَ يَتَنَفَّسُ فِي الْاَكْبَادِ ثَلَاثًا اَوْ اَرْبَعًا اَزْ اَنْسِ كَرْدِ كَفْتِ بَرِ سَتِي كَرْدِ غَيْرِ خِدَارِ بُوَدِ كَفْتِ مَعِ كَشِيْدِ رَا اَشْمَا سِيدِ اَيْنِ طَرَفِ اَيْتِ بَارِ بَعِي اَشْمَا سِيدِ كُوزِهِ رَا اَيَاقِ حِ اَزِ دِهْنِ بَارِ كَرْدِ دُورِ كَرْدِ نَفْسِ كَشِيْدِ بَارِ اَشْمَا سِيدِ كَرْدِ سَتِ بَارِ بَرِ وَتِ كَرْدِ اَشْمَا سِيدِ كَرْدِ يَقُوْلُ هُوَ اَصْرَاءُ وَادْوِي وَفِي مَوْسِنِ دَانِ آبِ كَرْدِ بِيَشِ نَفْسِ كَشِيْدِ اَشْمَا سِيدِ كُوزِ نَدِه تَرَا سَتِ عَنِ اَيْنِ حَبَا اِيْلَ الْاَنْبِيَّ صَلَّوْ كَانَ اِذَا تَشَرَّبَ يَتَنَفَّسُ حَتَّى تَنْتَهِي مَرْوِي سَتِ اَزْ اَيْنِ عَبَّاسِ كَرْدِ كَفْتِ بَرِ سَتِي كَرْدِ غَيْرِ بُوَدِ وَتِي كَرْدِ اَشْمَا سِيدِ آبِ نَفْسِ مَعِ كَشِيْدِ دُورِ تَبِ بَعْضِي مَحْذَنَ اَوِ رَدِ اَنْدِ كَرْدِ اَحْيَا اَيْنِ جَنِيْنِ كَرْدِ اَنْدِ اَلْاَعَادِ كَرْمِيَه اَنْخَضَرَتْ اَنْ بُوَدِ كَرْدِ اَبِ سَبِ نَفْسِ مَعِ اَشْمَا سِيدِ اَنْدِ عَنِ كَبْشَتِ قَالَتْ كَخَلْ عَلَيَّ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّوْ مَرْوِي سَتِ اَزِ كَبْشِ كَرْدِ كَفْتِ دَرَا دِ بَرِ مَنِ غَيْرِ خِدَارِ بَعِي بَنْزِلِ مِنْ تَشَرَّفِ فَرِ مَوْسِنِ تَشَرَّبَ مِنْ قِيْ قَرِيْبَةِ مَعْلَقَةٍ قَائِمًا اِيْلَ اَشْمَا سِيدِ اَبِ اَلْذَهْنِ شَكِ كَرْدِ وَنِيْتِ بُوَدِ اَسِيْمَا وَهَيْتِ اِلَى اِيْهَا قَطْعُ كَعْبَةٍ بِيْنِ خَاسِمِ سَبُو دِهْنِ اَنْ شَكِ بِيْنِ مِيْدِ اَمْرًا قَطْعِ دِهْنِ شَكِ كَرْدِ كَبْشِ كَرْدِ هَبْتَانِ بُوَدِ كَرْدِ بِيْلِ تَرِ لَكَ اَبْرَارِ عَنِ ثَمَامَةِ بِنِ عَبْدِ اللّٰهِ قَالَ كَانَ اَنْسُ بِنِ مَالِكِ يَتَنَفَّسُ فِي الْاَكْبَادِ ثَلَاثًا اَوْ اَرْبَعًا سَتِ اَزْ ثَمَامَةِ كَرْدِ كَفْتِ بُوَدِ اَنْسِ كَرْدِ نَفْسِ مَعِ كَشِيْدِ كُوزِهِ سَتِ بَارِ بَعِي اَبِ مِي اَشْمَا سِيدِ وَتِ بَارِ نَفْسِ مَعِ كَشِيْدِ نَدِ قَرِيْبِ اَنْسِ اَنَّ الْاَنْبِيَّ صَلَّوْ كَانَ يَتَنَفَّسُ فِي الْاَكْبَادِ ثَلَاثًا اَوْ اَرْبَعًا اَزْ اَيْنِ سَتِي كَرْدِ بُوَدِ مِيْ خِدَارِ كَرْدِ مِي كَشِيْدِ دُورِ كُوزِهِ سَتِ بَارِ بَعِي رَا اَشْمَا اَوْ خِي دِنِ سَتِ بَارِ نَفْسِ مَعِ كَشِيْدِ عَنِ اَيْنِ مَالِكِ اَنَّ الْاَنْبِيَّ صَلَّوْ قَرِيْبَةً مَعْلَقَةٍ تَشَرَّبَ مِنْ قِي الْقَرِيْبَةِ وَهُوَ قَائِمٌ مَرْوِي سَتِ اَزْ اَيْنِ كَرْدِ كَفْتِ بَرِ سَتِي كَرْدِ غَيْرِ خِدَارِ بِنَا اَسْمِ اِيْلَ اَزْ اَيْنِ حَالِكِ شَكِ اَبِ وَنِيْتِ بُوَدِ خَاوَرِ دِي اِيْلَ اَشْمَا سِيدِ خَضَرَتْ اَبِ اَزْ اَيْنِ شَكِ حَالِكِ شَكِ اَنْخَضَرَتْ اِيْتَا بُوَدِ وَفَقَامَتْ اَسْمُ سَلَمِ اِلَى اَزْ اَيْنِ الْقَرِيْبَةِ قَطْعُ كَعْبَةٍ اِيْلَ تَاوِيْتِ اَمِ سَلَمِ بَرِ سَتِ شَكِ بَرِ دِهْنِ شَكِ اَبِ تَرِ كَرْدِ اَبِ غَيْرِ مَشَانِ غَيْرِ كَرْدِ دِهْنِ اَبِ اَبْرَارِ سَتِ اَيْنِ اَيْنِ نَبِيْتِ سَعْدِ بِنِ اَفِيْ قَا عَنِ اِيْهَا اَنَّ الْاَنْبِيَّ صَلَّوْ كَانَ يَتَشَرَّبُ قَائِمًا مَرْوِي سَتِ اَزْ اَيْنِ سَتِ سَعْدِ اَخَالِ كَرْدِ اَقْبَلِ بُوَدِ اَبْرَارِ خُودِ سَعْدِ كَرْدِ

باین فصل و لیکن آن حضرت بگوید که کلام سبک در کلام عرب واضح جدا یعنی حروف واضح و کلمات خوب
کاینات بر سامع ملتبس نیستند. شرحی گفته من مجلس الکبریا و میگرفت از کیکه نشسته بود و
متوجه و ناظر بود بسوی آنحضرت عن ائمه بن مالک قال قال رسول الله صلعم یعبد الکلمة
تلقاها و یست از آن که گفت بود و پیغمبر خدا که اعاده میکرد و بار میکرد و اندک کلام را بهر لفظی که
تا میاد و در دهنش میگذارد و عن الحسن بن علی قال سألت خالی هندی بن ابی الهیة
مریبت از امیر المؤمنین حسن بن علی رضی الله عنه که گفت سوال کردم خال خود هندی بن ابی الهیة را و گفتم
و صفا قال بود و آن هند که و گفت سبک و غیره را قلت صفتی لی من لفظ رسول الله صلعم گفتن
صفتی کن بر من سخن پیغمبر خدا را قال کان رسول الله صلعم متواصلا الا کخوارن گفت هند که
بود و پیغمبر خدا پیوسته در سخن یعنی در اکثر او قایم میاد و ایراد و است و اندوه و بیاطم و صل بود و
عدم حزن آن عالم است لهذا امر سجا بقدر ضحک کثرت بکار و قهقهه دایم الکفکرة بود و بود
فکر و اندوه و دوام بنابر تعهد امور مرتب است بحسب حاجت و معاش و کس که را خدای خود را از حق
راحت و عدم راحت بنا بر است که راحت فرع بر آنرا خاطر است و منافی فکر است و از سبب کثرت فکرها
باعمال خیر و صلاح امور است طویل الشکوت بد را از خاموشی هم او طولان بان کثرت است و طول
بناید و امر فکرت بود و کایتکم فی صغیر حاجت سخن بنیکر و بی حاجتی که او را بود و یقین الکلام و
یحتمل باشد الله آغاز و انجام سخن بگونه نامی بن مبارک که یعنی تمام را در لفظ و دخل میداد و به
طریق بنیکر که گفتا تحریک لب میکرد و در بعضی سخن قهقهه و معنی آن ظاهر است که ابتدا و انتها بنام
خدای عز و جل میکرد و یکتا بجماع الکلم و سخن میکرد و جماع کلم کلماتی است که جامع معانی بسیار
باشد یا الفاظ اندک معانی بسیار از آن ناشی شود و این دلیل است بر کمال فصاحت و بلا کلامه
و کلام آنحضرت فاضل است میا خو و باطل که فصول و کلام قصید یعنی کلام او زیادت از حاجت بنوعی
از آنچه سخن تابید و بلکه انداز و مقصود حاجت بود و لیس بالجافی و الله المبین بنوعی آنحضرت در
و بود ضعیف و مست بلکه اعتدال بود و عظیم العظمة و ان دقت تعظیم میکرد و در بزرگ میشد
راخواه دینی بود خواه دنیوی و اگر بگویند که لکن منتهای شایسته مذمت بنیکر و در بنیکفت از آن
جزیر که از نعم الهی است و بهرست حق جل و علا غیر الله که یکن یکنم ذوا قافا و کلامی که
بنود آنکه مذمت کند جزیرا که چشاند از کون مشرب بود که بدج کند آن چه و در مذمت آنحضرت است
و معنی از چشیدن دلیل حرص و نقص است بخلاف آنکه چشید و بج کند مثل نعم الاوامر الخ و کلام تعقیبه

سبک کلام الله عز وجل

الدنيا يغضب باني برادر و دنیا و آنچه باشد از برای دنیا چه بهیچ التفات نداشت و مردار از انظار
 دنیا امور است که در اعتبارات دنیوی که بفعل مضر باشد و که ماکان لکها و دنیاچه با مودنیوی که در قضا
 الحصول بود و هیچ کی ازین مطمح نظر شریف آن سر و نبوده و فاذا اعتدی الحق یس حین کسی حق
 تجاوز کردی که یقیناً لغضبه و شنی متقاوست نیکو و با غضب و هیچ چیز حتی منتصرا که تان
 زمان که انتقام کشیده از برای حق و برقام انتقام شدی که یغضب لنفسه و که انتصرا که
 از برای نفس خود غضب نمی کرد و انتقام نمی خواست بلکه عفو می فرمود و اذا اثار اثارا کبیره کاهها
 سرگاه اشارت کردی بسو آدمی و باغیر آن اشارت کردی بهیچ دست بهمان حیرا که اشارت کرد
 بانگشت و اب شکر است و اذا العجب قالها و گاهی که تعجب کنی کف را گردانیدی چنانچه
 مقتضی طبع است یعنی غشی متصل ساختی کف و اذا اتخذت الغسل بها و صلب کف
 الیمنی بطن انهما و الیسری و بطن کف دست راست از وی بد بطن بهام سیری که آن
 متصل بود و فاذا اغضب اخر ص و انشاح و چون غضب کردی و گردانیدی و التفات توجه
 نفوس دی و اشاح زیادتی غضب یعنی روی گردانیدی و حد کردی از ان و اذا افرج غصق
 کف و چون فرج یافتی چشم خود را بخندیدی بلکه فرد خوا بانیدی غرض فرج دوری بیش ازین
 تاثیر نکردی جل جلاله التسمیع لغف عن مثل حب الحاکم صلی الله علیه و سلم شسته خنده و تسمیع
 بود و مردار از تسمیع ناشی است بلکه تاثیر در نبات او ظاهر شود و قبل از ان کرده که بعضی حایث مردار
 که گاهی خمیر خنده کردی و شکاف منوی چنانچه دندان مبارک بش ظاهر شدی یا کما جاء فی
 خلیف رسول الله صلی الله علیه و سلم است که اندر درختین بغیر خداع چاک برین سمره قال کان فی
 ساقی رسول الله صلی الله علیه و سلم و است از جابر که گفت بود در ساق پای بغیر خدایک و ان محمود است
 و عرف کان لا یضیک الا انکم ما و بود بغیر که انمی خندید و اگر تسمیع فکنت اذا انظرت الیه پس
 بود من فیکه نظر کردم سو آنحضرت قلت کحل العین کحل کس با کحل کس من و چشم دوسر
 و حال که کحل بنوا غایب سیامی و در نظر ناظر کحل منمو و چنانچه فاضل مرید آن حضرت بیا
 زمانه سمره بنیش بدیدار کرده از چشم تو که سیاه است سمره کرده و عن عبد الله بن الحارث بن
 قال ما رأیت احدا الا کنت یسما من رسول الله صلی الله علیه و سلم و است عبد الله که گفت ندیدم کسی را که
 که بسیار چشم باشد بغیر یعنی هیچ احد را تازه و که و شاست بغیر خدا ندیدم عن عبد الله بن الحارث
 ان ما کان حیث ان رسول الله صلی الله علیه و سلم و است عبد الله که گفت بود خندیدن بغیر

گفت بنحیر پس بیرون آمد و آن مرد در بهشت فوج الناس قد اخذ و المنازک پس بامرو
 را که تحقیق گرفته اند منتهی بهشت فوج فوج یارب قد اخذ الناس المنازک
 بر باز میگردد و آن مرد پس بگوید ای پروردگار تحقیق گرفتن مردمان منتهی بهشت را فوج
 الذین انزلناک فیهم پس گفته شود او را یعنی بحکم الهم یا وگویند یا یا وگویی تو دنیا را بگوید
 تو در آن فوج فوج نعم پس گوید فیقال له ثم کن کس گفته شود مرد را که آرزو کن هر چه خواهی
 قال فتمنی گفت بنحیر پس تمنا کند آن مرد فیقال له فانک لک الذی تمنی کس گفته شود
 او را پس بگوید ترا آنکه تمنی کردی تو عسرة اصعاف الدنيا و حال آنکه ده برابر دنیا است
 قال فیقول السخری و انت الیاء گفت بنحیر پس بگوید آن مرد یا تو سخری پس می بیند و تو
 بادشاهی در دست یا آنکه من از آن حقیر ترم که بادشاه روز جزا بمن سخری کند قال فلقد رایت
 رسول الله صلعم فتحک حتی دلت لواءه گفت عبد الله سوگن بخدا هر چه تحقیق دیدم من
 بنحیر خدا را که خنده کرد و تا آنکه ظاهر شد از آن پس آنحضرت و منافع جزا از تعجب او از رتبه رفیع
 و تزلزل از جویبار و دعا و علیه حمت او بر حمت او و عفو او بر عفو او و عمن علی بن سبعة
 قال شهدت علیاً اذ مر و لیت از علی بن سبعة که گفت حاضر شدم با امیر المومنین علیه السلام
 و جهم یعنی در ملازمت او بودم ای بدایه لیدر کبکها آورده بند چهار پای را تا سوار گردد و در آن
 فلما وضع رجله فی الکتاب پس آننگام که نهاده پای خود را در کتاب قال لبیم الله فلما
 استوی علی ظهرها قال الحمد لله ثم قال سبحان الله سبحان الله سبحان الله و ما کنا له
 صقرین و لانا الی ربنا لننقلکون گفت امیر المومنین علیه السلام پس آننگام که برایش نشست
 آن دایه گفت حمد است مر خدا را گفت منزه است آنکه را مر گواید برای این و بنمودیم بامرو را
 را منتهی گان و بدینکه ابوی پروردگار خود باز گردانیم ثم قال الحمد لله فلما
 اکبر فلما سبحنا انما فی ظلمت نفسی فاعفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت پس
 از آن گفت علی مرتضی علیه السلام بگوید که بر سره گفت ایست مر ترا و منزه است مر ترا بدینکه
 من ظلم کردم بر نفس خود و بامرو را پس بدینکه سخن است که بنی امرو را من را که تو ظلمت
 پس خنده کرد امیر المومنین علیه السلام فقال من ای شیء ضحکت یا امیر المومنین علی بن
 سبعة گفت پس گفت من او را یعنی علی مرتضی را از چیز خندیدی تو ای امیر مومنان قال را که
 رسول الله صلعم صنع کما صنعت گفت امیر المومنین علیه السلام بنحیر خدا را که در خواب

در آنجا که بنحیر خدا را که در خواب

خبر کرد و من این یک سال و ده ماه خواندم و گفتی من این قیسه را نوشتم و
رسول الله پس گفت از چه خبر شدیدی ای پیغمبر قال از رگات که بجهت من عید گفت
میگم بیشتر بر روزگار نورانی میشو و ازین قول از بنده خود اذ قال اب اعقره فی ذوق
تعلیم الله لا یغفر الا ذنوب احد غیره چون گفت بنده ای پروردگار من بیا فرما
کنایان مرا میداند و پس بدستی شان است که منی امر و گنایان را بهر کی غیر حجت بکنم و بگذرد
که غفار از نوبت عن عامر بن سعد قال قال سعد لقد رايت النبی صلی الله
علیه و سلم یضحک یوم الخندق حتی بابت تکبیر مروت از عاصم بن سعد گفت
گفت سعد بر این تحقیق دیدم من پیغمبر خدا را که خنده و خندید که ظاهر شد و در آنجا بخت
قال قلت کیف کان قال کان رجلاً معه رأس الغنم و قد فرغ من ذبحه و یأکل
و یوسر و کان سعداً و لم یأ و حال آنکه بود و سعد تیر انداز و کان یقول کذا و کذا بالانیس
یغشی وجهه و یجو و آنم و کافر که میگفت چنین و چنین یعنی لاف و کذات بر زبان خود میراند
پس تیر و پشانی خود را بر او سوار و تیر است فذبح که سعد علیه السلام پیش پیر او را سوار تیر فلما
دفع رأسه و ما فکرم یضحی علیه منته یعنی خنده که بر او تیر است سر خود را انداخت
سعد تیر را و بخت فیکرد این تیر از پشانی او مراد است یعنی کافر و کافر تیر را بر سر او انداخت و بر او
میرفت و چون بالا کرد و سعد تیر را پشانی او انداخت و سپر او بر پشت یعنی دور شاز و و فلما
و شال بر چاه و برگردید و افتاد و پای بالا شد ففعلک النبی صلی الله علیه و سلم حتی بابت تکبیر
پس خندید چنانکه ظاهر شد و در آنجا پیران حضرت قلت من ای قیسه و ضحیک عامر گفت نعم
من این چه خبرند پیغمبر مقصود سوال اعلی مراد پیران بود از آنکه آن مرد کافر تیر را پشانی خود را انداخت
او بالا گرفت و فریاد میخواست قال من تغلبه یا لیل گفت سعد که از فعل من امر یعنی قتل کرد
کافر را باب ما جاء فی تفسیر خراج رسول الله صلی الله علیه و سلم ایضا جیست
که آمده و صنعت طایفه پیغمبر و آن بساط است باغیاز غیر از ای آنکس و مراد ازین مراد هر
سخن گویست که از شیطان طر خود و صاحب است عن انیس بن مالک قال ان النبی صلی الله
عنه و سلم قال لا یأکل من مروت الا انکر که گفت پیغمبر گفت مراد یعنی انس را ای صاحب
و گوشت قال حسود قال ابواسامه یعنی میا و حمر گفت که می از رواه حدیث است که
گفت ابواسامه یعنی تخفیر انس را میگرد و بعضی محدثان آورده اند که این دعا بود و در انس

الانس عامر بن سعد بن ابی وقاص

که آنحضرت را بخداوند گوشها فرمودند یعنی این دو گوش تو و عار علم است که هر چه شنود نگذارد و یا
مستقام و ابر باشد یعنی هر چه گویم قبول کند و بعد از آن دو گوشها را و آنحضرت فرمود در حسن استماع بنابر
لغة و آلت سمع عن النبی بن مالک قال ان کان النبی معلما لکما یطنام ویت از آن
بن مالک گفت بدین سخن است که بود و غیره مخالفت میکرد و از این معنی مزاح میکرد و یا با وجود علم
و رفعت مکان از روی عطف و شفقت و رفعت با انبساط میفرمود و مطایبه میکرد و حتی بقول که کج
یا بابا عجمی ما فعل النخیر یا که میگفت برادر کی بود مرا خور و ترا میخوردی که در حدیث
نخیر فرمود قال ابو عیسی و فیة هذا الحدیث ان النبی صلعم کان یمنح و فیة الله کک
علا ما صغیر فقال له یا باعجمی و فیة ان لا بأس ان یعطى الضعیف الطکر لیکعب به
وانما قال له النبی صلعم یا باعجمی ما فعل النخیر و لا الله کان له نخیر و فیة یه فاما
فیمن الکلام فدا زحاة النبی صلعم فقال یا باعجمی ما فعل النخیر و گفت شخ را بوسیله
ترندی و بچند بیت اشعار و از شادوست با یکدیگر میخوردند با صغیر و بچند بیت اشعار او فرموده و نسبت
از روی غفقت خوانده و نیست با یکی با یک صغیری را معنی بچند بازی کردن بدینند و غفقت گفت
یا آن صغیر اند و پناک شده بر فوفت مرغاب پس مزاحمت مطایبه بچند بازی او فرموده و عن النخیر و
دع قال قالوا یا رسول الله ندعنا مرویت از ابی هر ره رفته گفت گفتند صحابیه که امرای بنی
بدرتیکه تو را طاعت و مزاحمت می نمائی قال ابی لا اقول الا حقا گفت بچند بدستی من میگویم
مگر حق یعنی بیان واقع را و بعضی شاعران آورده اند که شاید از این سخن سوال مروی صاحب این باشد که
بدرتیکه تو با ما مزاح میکنی ما این از خواستت یا ما را نیز میبرد پس آنحضرت جواب فرمود که من غیر حق
و وقوع نمی گویم پس هر کس چنین باشد او را لعن الله عیسی و عن النبی بن مالک قال انما
رسول الله صلعم مرویت از ابی که گفت بدستی کم روی طلبکاری و ابی کرد و از بچند فقال ابی
حاصلک علی و لکن ناقه یگفت آنحضرت بدرتیکه من و او را میگویم ترا بر سر او و ابی بچند شتر فقال
یا رسول الله ما اصنع یو کذا لثاقه پس گفت آنروای بچند ای میگویم ترا بر سر او و ابی بچند
بسواری من بکار نمی آید چرا که نمی تواند مرا بمنشرد سائید فقال رسول الله صلعم و کل
تلك الا ان لا یؤثقی پس فرمود بچند ای با منی زاید لوک اگر روانه ها و بعضی از شاعران آورده
که آن مرد بیکه داشت و از روی انبساط او را فرمود و مذ که من ترا بچند شتر سوار میگویم می آید که او بخورد
و تا فل نماید جو آب شتاب و آنحضرت در جواب فرمود و مذ که بچند خور و کلان بشود و از شتر می آید

و فی حدیث
نخیر فرمود
عن النبی بن مالک
قال ان کان النبی
معلما لکما یطنام
و یت از آن
بن مالک گفت
بدین سخن است
که بود و غیره
مخالفت میکرد
و از این معنی
مزاح میکرد
و یا با وجود علم
و رفعت مکان
از روی عطف
و شفقت و رفعت
با انبساط میفرمود
و مطایبه میکرد
و حتی بقول که
کج یا بابا عجمی
ما فعل النخیر
یا که میگفت
برادر کی بود
مرا خور و ترا
میخوردی که
در حدیث
نخیر فرمود
قال ابو عیسی
و فیة هذا
الحدیث ان
النبی صلعم
کان یمنح
و فیة الله
کک علا ما
صغیر فقال
له یا باعجمی
و فیة ان لا
بأس ان یعطى
الضعیف
الطکر لیکعب
به و انما
قال له النبی
صلعم یا باعجمی
ما فعل النخیر
و لا الله کان
له نخیر و فیة
یه فاما فیمن
الکلام فدا
زحاة النبی
صلعم فقال
یا باعجمی
ما فعل النخیر
و گفت شخ را
بوسیله ترندی
و بچند بیت
اشعار و از
شادوست با
یکدیگر میخوردند
با صغیر و
بچند بیت
اشعار او
فرموده و
نسبت از روی
غفقت خوانده
و نیست با
یکی با یک
صغیری را
معنی بچند
بازی کردن
بدینند و
غفقت گفت
یا آن صغیر
اند و پناک
شده بر فوفت
مرغاب پس
مزاحمت
مطایبه بچند
بازی او
فرموده و
عن النخیر و
دع قال
قالوا یا
رسول الله
ندعنا مرویت
از ابی هر
ره رفته
گفت گفتند
صحابیه که
امرای بنی
بدرتیکه
تو را طاعت
و مزاحمت
می نمائی
قال ابی
لا اقول
الا حقا
گفت بچند
بدستی من
میگویم
مگر حق
یعنی بیان
واقع را و
بعضی
شاعران
آورده اند
که شاید
از این
سخن سوال
مروی
صاحب
این باشد
که بدرتیکه
تو با ما
مزاح
میکنی ما
این از
خواستت
یا ما را
نیز
میبرد
پس آن
حضرت
جواب
فرمود
که من
غیر حق
و وقوع
نمی
گویم
پس
هر
کس
چنین
باشد
او را
لعن
الله
عیسی
و عن
النبی
بن
مالک
قال
انما
رسول
الله
صلعم
مرویت
از
ابی
که
گفت
بدستی
کم
روی
طلبکاری
و ابی
کرد
و از
بچند
فقال
ابی
حاصلک
علی
و لکن
ناقه
یگفت
آنحضرت
بدرتیکه
من و او
را میگویم
ترا بر
سر او و
ابی
بچند
شتر
فقال
یا رسول
الله
ما
اصنع
یو
کذا
لثاقه
پس
گفت
آنروای
بچند
ای
میگویم
ترا
بر
سر
او و
ابی
بچند
بسواری
من
بکار
نمی
آید
چرا
که
نمی
تواند
مرا
بمنشرد
سائید
فقال
رسول
الله
صلعم
و کل
تلك
الا
ان
لا
یؤثقی
پس
فرمود
بچند
ای
با
منی
زاید
لوک
اگر
روانها
و بعضی
از
شاعران
آورده
که آن
مرد
بیکه
داشت
و از
روی
انبساط
او را
فرمود
و مذ
که
من
ترا
بچند
شتر
سوار
میگویم
می آید
که
او
بخورد
و تا
فل
نماید
جو
آب
شتاب
و آنحضرت
در
جواب
فرمود
و مذ
که
بچند
خور
و کلان
بشود
و از
شتر
می آید

رزق میبارت غمیر بقالت یا رسول الله اضع الله ان یخلق فی الجنة کبریا فی غیر
 خدام حیوان خدا را یعنی بخواد از خدای عزوجل انکه در می آرد بهشت فقال یا اُمّ فلان
 ان الجنة لا یند خلها سجود لیس فرمود و غمیر ای ام فلان او را بهشت خواند که بدستی بهشت
 و غمیر و بیزن قال فقلت شکی گفت راوی بی شک است آن بیزن که بیزن گفت ان فک
 الخیر و هوها انما لا یند خلها و هی سجود لیس فرمود و غمیر که خبر دید او را بدستیکه که در آن
 بهشت و در آن حال بیزن شد ان الله یقول انا انشاء لهم ان انشاء فجعلهم من الکما و انشاء
 انرا یا بدستیکه است که میفرماید که خلق میکنم این را از خلق تازه یعنی بواسطه ولادت پس سر و فر
 این را بر دو شیشه هم راوان برین و سالکی زیرا که تکمیل جوانی هر دو اچند سالگی است و تکمیل جوانی
 زن تا سی سالگی یا ثب ما جاء فی صفة کلام رسول الله صلی الله علیه و آله فی الشعر انما یس
 است که آمده و در صفت کلام غمیر خدا و شعر عن عائشة و فی کل لها هل کان الی شیء
 یتمثل فی الشعر من الشعر و یقال ان عائشة فرمود که گفته شد مر او را یعنی بر سیده شد از بی بی عائشه
 صدقه که آیا به شعر تمثیل شده به بجزی از شعر یعنی شعر غیری بخواند قال کان یتمثل فی شعره ان
 رواحه و یتمثل بقوله گفت عائشه فرمود که تمثیل میشد آنحضرت با شعر این و اصله عائشه صدقه
 که شعر بعض حدیث آورده بودی آنحضرت گفته تمثیل شده به بجزی از شعر الا بیت این رواحه شد
 سئل عنی لک الا یام ما کننت جاهیلا و یا نیک یا انما یام منکم ترویه و یوحی
 آورده اند که آنحضرت بر سیده بهشت که آنحضرت می گفت و یا نیک من لم تزود بالاحیاء پس شعر
 المؤمنین ابوبکر صدیق فرمود که گفت چنین می آید رسول الله گفت غمیرانی است بشاعر و ما یعنی
 و مخفی است بهشت که خبر نماند میشود و به تو و من هر که و یعنی تو میرسد زیرا که مقتضی همان شاعر
 است بی آنکه حاجت شود که نوشته می کسی و فرستی کسی که برای تو خبر بیاورد و بعض محدثان
 آورده اند و بر آنند که غمیر اصنام و زنج رست نمی آید چنانچه و بعض احیان که تمثیل شعر می شد
 شکسته بر زبان مبارک ایشان جاری شد و ما عکناه الشعر و ما یبعث له را با این که
 اند و تمثیل و تقیام بر آنچه بعضی گفته اند که تمثیل ضربت شش بخشی است که در صورتی خاص آورده
 باشد و احتمال آن در معنی که در مثال آن مورد و توانم آورد و عن ابی هريرة رضى قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله ان اصد و کل قالها الشاعر کله لکید و ریت لیا و هریره که
 گفت گفت غمیر خدا را بدستیکه را شعرین کلمه که گفته آن کلمه را شاعر کلمه بسیدت و آن است شعر

[illegible]

الکلمتی ما خلا الله باطلان فی کل علم لا یحکم الا الله عز وجل فی این عبادت است لهذا
سفیان بن عیینة قال سالت محمداً اصبح رسول الله صلعم قد میت یارفت بوده است
بن شیان گفت رسیدن من گفت مبارک حضرت را پس چون او ده گفت بخلق بوده اند بر
منمیر هک انیت الا اصبح دیمیت و فی سیدیل الله بالقیة شای بودی تو سوره انزل
مگر که بخون آغشته تو و آنکه رسید تو در راه خدا بر فرخ خاک شمع عن الله که من میخازب قال صلعم
له دخل اخر اذ رثتم عن رسول الله صلعم یا ابا عمران هر ویت از برار که گفت گفت مرورا
مردی ای اگر ختید شما از دشمن و ورشدید شما از انجمنی الامام که کنیت برابر بن عباس است و در رو
غزو حنین فقال لا والله ما ولی رسول الله صلعم بگفت برار بخدا رسول که بر گشت پیغمبر خدا
ولی کن ولی سر جان الناس تا بقیه هم هوا زن با التبت و لیکن شتر چند مریدان که بودند پیشوا نشدند
پیش از ایشان اقبل میوزن و آن مرد و سه تیر انداز مشهور بودند به شیر پیش از آنکه غیر خشنه
و این جنگ بعد از فتح که مبارک بوده و را و آخر سوال سینه نشان و رسول الله صلعم علیه
بعلت البیضاء و ابوسفیان بن الحارث بن عبد المطلب خدایکجا امها و حال آنکه
پیغمبر خدا و آن روز سوار بود بر اسب سفید که مقوقن او شاه میکند ریه بهدیه فرستاده بود و
ابوسفیان پیغمبر حضرت گرفته بود و انجام آن شهر را تا باز دار و از نیکه حضرت خود را و برپا اندا
انگند و گاهی میگرفت کاتب حضرت عباس میگرفت انجام آن شهر را و بعضی خندان گفته اند
که این اسب سفید و ولد بوده و با وجود که شهر خلاصیت و فرج جنگ ندارد و این کمال شجاعت
و لیری و پیر ولی حضرت بود که در روز جنگ چنین جمعیت اعدا بر سر سوار شده و در هر کس
برو بقول انا البی که کاتب آن ابن عبد المطلب و منیر مودت هم و دروغ نیست من
پسر عبد المطلب یعنی هم کس مراد از این نیز از کمال است شجاعت و نهاست است و بعضی
آزروه اند که مقصود از گفتن من پسر عبد المطلب است که عبد المطلب خواب دیده بود که پنجم آخر الزمان
اولاد من خواهد بود و عنقریب میسر کند و آن خواب عبد المطلب بیله وازن گفته بود و بقال
دیگر نیز که آن فرزند من میجوش شود و او را شای عظیم خواهد بود و حضرت اظهار این حدیث کرده اند
جمعگی از که همراه آمده بودند حدیث العهد بودند با سلام تو بر کمال انسان قوی شود که قلبه بر اعدا
مراد است چرا که عبد المطلب تاهلا و شوکت حضرت را بیان کرده بود و عهد اجنان شد
او فرموده بود عن انیس ان البی صلعم دخل مکة فی عسرة الفضا و ابن دنا

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
و الصلوة علی سیدنا محمد
و آله الطیبین الطاهرین
جمع

زنی بملازمت بنمبره کوه الویقه و امر ویست از آن که گفت بدستی بنمیدر آید بکمر و ران علی
 خدام بخوان خدا را پیش آنحضرت و ران التیکه او بخواند این اشعار را خلکو ای الکفار عن
 ان الجنة لا یوم فیروزیکم علی اب توئله : صد بایزید الهام عن قیلله : ویدیهل
 در نه از عن خلیله : یعنی که از بدنی کفار راه را امر و زمینم شمارا بر حکم قرآن یعنی حکم
 از دنی که جدا میسازد و نازک سر را از محل نگاه او یعنی کوه و مشغول میگردد و دوست
 از دوست او یعنی متمم میکند او را ازین که بر پیش حال دوست خود از دوازده پاسبان که حبیبیت حال
 یعنی بهر کمال حال خود گرفتار میشود و بلاک میگردد و زیرا که مرده از زنده و زنده از مرده فانی
 میشود و آن روز کفار و قریش که را خالی بگذشتند و بر بالا کوهها برآمدند و سطوت اسلام
 شکست انصار را بکشت فقال له محمد بن یاسر رواته بن یسیر عن رسول الله صلیم و
 فی حرم الله تقول شعرا البس گفت مر این رواه را امیر المومنین عمر فاروق که ای این دوم
 پیش بنمیدارد و در حرم خدا میگوید تو شعرا یعنی اشعار را بخوانی آورده اند که امیر المومنین از شعر
 خواندن این رواه در پیش بنمیدارد و در حرم خالی نشاند یا آنکه ایشان را از غرض شده که میباید آن
 اشعار محرک خشم کفار گردد و موصول شود بر اینکه نایاب می باشد حضرت رسد و در حرم قتال و قوع
 و در ویست که نایاب ظاهر آنچه دست بر دوش امیر المومنین علی بن ابی طالب است که در برابر حضرت
 و در حرم خدا و کاه و جوش و چون جوش و در المومنین شریف بکرم بنمیدر آید و رواج جواب و
 متوجه منتظر جواب بنمیدر آید فقال النبی صلیم علیه و آله و سلم یا محمد فلیکی اسبح فی حرم من فیه
 التلیل پس فرمود بنمیدر آید او را ای عمر که در دای عمر پس آن ابیات و کلمات که میگوید
 سوخته اند و در ایشان یعنی کفار قریش از انداختن تیر و تاقیر این ابیات در ایشان بجهنم است
 جابر بن سمرة قال قال الحسن البصری صلیم علیه و آله و سلم مر ویست از جابر که گفت
 بنمیدر آید بود و بنمیدر آید یعنی در ملازمت آنحضرت نشسته زیاده از صد مرتبه و کان احمدا
 یتناکشد و ان الشجر و بود و محال آنحضرت که انشا میگرد و یعنی اشعار میخواند و یتناکشد
 استیاء من آخر الجاهلیة و بیا و میگرد و بنمیدر آید از امر جاهلیت یعنی مذکره باجرنا و حرفها که در
 زبان جاهلیت پیش از ظهور اسلام و بنمیدر آید بود و در میان می آوردند و با یکدیگر می گفتند و هو
 ساکت و دیکه ای بکسبم معکم و حال آنکه آنحضرت ساکت بود و بسا بود که بنمیدر آید و ایشان
 و درین اشارت است که اگر در مجلس جمع خوانند و دست ما و امیکه بخش و میسلم نباشد و بعضی غرض

حضرت آورده اند که گویا در امور جلالیت بر سبیل شهادت یکدیگر دشمنند و این عبادت است لهذا
 حضرت ناکت بوده اند بلکه اظهار شایسته میفرموده اند و عارفان بوده یا تجرید
 عداوت کفار و آن نیز عبادت بوده و تصور او راوی ظاهر نیست که آنحضرت ظاهر خلق بوده اند بر
 وجهیکه این امور در مجلس شریف بلهور میسر شده و باطن با حق بوده و متخال ظاهر نالتم از خلق
 باطن نبوده و امور در کوره و شعله شعله نمانشده و نبوده سخن این سخن بزرگوار است صلعم
 قَالَ اشْعُرُ كُلَّمَا تَكَلَّمْتُ بِهَا الْعَرَبُ مَرُوبِيتَ اَزَابِي بِرَبْرِهِ دَرَانِ جَالِ نَاقِلِ
 از حضرت که گفت خبیر و بهر کلمه که بگویم که ده زبان کلمه عرب بکلمه بکلمه که کلمه که
 الله با کل کلمه لیسیت و آن کلمه نیست بدان آگاه باش همه چیز سوای حق جل و علا منحل
 است و غایت عن السیرید قال کُنْتُ رَدَدْتُ النَّبِيَّ صَلَّعَ فَاَنْشَدْتُهُ مِثْلًا
 قَافِيَةً مِنْ قَوْلِ امِيَّةِ بْنِ اَبِي الصَّلْتِ مَرُوبِيتَ از سرید که گفت بود من در بیت
 یعنی از خلف آنحضرت سوار بود و من خواندم من صد بیت از شعر امیه کلمه که انشد
 بیتا هر گاه خواندم بیتی قال لِي النَّبِيُّ صَلَّعَ هَيْهَ حَتَّى اَنْشَدْتُهُ مِثْلًا يَعْنِي بَيْتًا
 گفت من اینمیزاید که یعنی دیگر بخوان و کلمه سیر در کلام عرب جهت طلبی و بیست تا
 آنکه خواندم من صد بیت فقال النَّبِيُّ صَلَّعَ اِنْ كَادَ لِيَسْلِمَ بِرَبْرِهِ گفت بهر خبر خدا بد رستی نیست
 که نزدیک است تا سلمان شود و حق عایشه دفعه تا گفت کان رَسُولُ اللهِ صَلَّعَ يَقْرَأُ
 لِحَسَنَ بْنِ نَابِيتٍ مِثْلًا فِي السَّجْدِ و ریت از غایت صد بیت من که گفت بود و غیر خدا که
 نه او بر حسن که شاعر بنمیزد او و منبر را در سجده شریفه یقول علیکم قَامًا يَقْضِي عَنْ
 دَسْوَلي الله صلعم که می استاد حساب را در منبر شاد می یعنی تاده بود و معاشرت و مناقب
 بنمیزد و و علم و ترس و موقب شرف اسلام و سعادت تا بعثت عالم علیه السلام بیان کرد
 و در دست و مختار تا عدا وین در قول مخالف اسلام که در حق خیر الانا می گفتند و دیگر و اذ قول
 مشرکان میکرد و بیچاره اینان در دست کفر و ضلال و یقول رَسُولُ اللهِ صَلَّعَ اِنَّ اللهَ
 يُؤَيِّدُ حَسَنَاتِ بَرِّوَجِ الْقُدْسِ و می گفت رسول خدا که بد رستی است تا می بین حسان
 باهام جبرئیل مایناخ و ایضا خرم رسول الله صلعم چیزیکه فرج میکند با مفاخر
 می نماید از بنمیزد ام یعنی مضامین که او میگوید بخیر تا زیادت الکی است که در دل حسان
 الهام میشود و بَابِ مَا جَاءَنِي كَلَامُ رَسُولِ اللهِ صَلَّعَ فِي السَّهْمِ اِنْ بَابِ نَبِيٍّ

اَبِيْ مَهْرُوْبَةَ زَوْجِيْ لَمْ يَجْعَلْ غَيْفَ شَوْمٍ مِنْ كَوْشْتِ شَرْسِيَّتِ لَانْعَرَقَ قَلْبُ النِّفْعِ عَمَّا
كَانَ جَبَلٌ وَجَحْرٌ بِرُكُوْعٍ مَسْبُوكٍ لَا مَهْلَ فَيُزَلُّ لِقِيَّ نَزْمٌ كَبْرَدَنَ آسَانَ بَاشَدَ بَاكُمُ لِيْ نَفْعُ سِت
مَتَمَرَدٌ بِخَلْقِ سِتْ پَسْ بِالِاشِدَنَ بِشَوَارِيْ سِتْ وَكَلا سَيَمِيْنِ فَيُنْفُكُلْ وَحَالُ كَمُ فَرَبْ
نِيسَتِ لِسِ اتِّقَالَ كُنْدَ اَوْرَا اَوْسِيَانِ مَرَادُ كَمُ كَوْشْتِ شَرْسِيَّتِ لَانْعَرَقَ بَاشَدَ وَبِاَلَايِ كَوْشْتِ بُود
بَاوْجُوْ كَمُ لِقِيَّ اِگَرِ آسَانِ مِيْ بُودِ كَرَفَتَنِ اَوْ رَغَبَتِ مِيْ شَدِ مَرْدَمَانِ رَاوْ مَرَاوْ اَزْ كَمُ لِقِيَّ قَلْتِ
اَلْ قَلْتِ جَمَاعِ سِتْ بَعْنِيْ بَاوْجُوْ كَمُ لِقِيَّ مَتَمَرَدٌ بِخَلْقِ بَاشَدَ وَجَحْرِيْ نِزْمٌ بَدَشْتَمَهْ بَاشَدَ كَرَنَا
اَزْ وَبِهِيْ سِتْ تَاكْسِيْ بَانَ طَمَعِ كَمُ كَرْتِ لَشَانِ وَبَعْتِ عَيْشِ بَاشَدَ بَحْتِ وَبَعْتِ رَاضِيْ شُوْدُ
قَالَتِ التَّائِيْدَةُ وَكَلَفَتِ زَنَ دَوْمِ كَمُ نَامِ اَوْ يُوْجُوْ بُوْدِ بِنْتِ عَوْدُ كَمُ اَبْنَتِ خَبْرَةِ شَوْمٍ مَرْنِ طَاهِرِ
وِيْرَ كُنْدَهْ يَكُنْمِ خَبْرَ اَوْرَا اَبِيْ اَخَافُ اَنْ لَا اَذْكُرَهْ بِدَرْ سِيَكِ مَرْنِ مِيْ تَرْ سَمُ كَمُ تَرْ كَمُ تَصَفَتْ اَوْرَا اِجْرَا
كَمُ مَشَاوِدَهْ وَمَشَاوِدَهْ مَقْتَضِيْ نِيسَتِ كَمُ تَمَامِيْ اَوْضَاعِ اَوْرَا بَيَانِ كَمُ نَرَانِ اَذْكُرَهْ اَذْكُرَهْ وَجَحْرُ
اِگَرِ اِيْ كَمُ وَصَفَهَايِ اَوِيْ اَوِيْ كَمُ وَبَيَانِ نَسَامِ عَجْرِ وَبِحَرَاوِ اَعْيُوبِ ظَاهِرِيْ وَبَاطِنِيْ اَوْرَا بُوْ كَمُ دَانِ
طُولِيْ وَاوْرَا اِگَرِ شَمْعُ وِعْ دَرْ خَبْرِ اَوِيْ كَمُ مِيْ تَرْ سَمِ كَمُ تَمَامِيْ كَمُ وَشَبْ تَمَامِ شُوْدُ قَالَتِ التَّائِيْدَةُ
كَفَتِ زَنَ سَبُوْمِ كَمُ نَامِ اَوِيْ كَمُ بُوْدِ بِنْتِ اَرَقَمِ زَوْجِيْ الْعَشِيْقِ شَوْمٍ مَرْنِ بِخَلْقِ سِتْرَانِ
نَظَرِيْ اَطْلُقْ اِگَرِ نَاطِقِ مِيْ شُوْمِ بَعْيُوبِ اَوْ طَاقِدَهْ مِيْ شُوْمِ وَاَنْ اَسْكُتْ اَعْلَقْ وَاِگَرِ سَاكُتِ
مِيْ شُوْمِ مَعْلُقِ مِيْ شُوْمِ بَعْنِيْ نَهْ شَوِيْ وَاَرَمِ دَنَ مِيْوَهْ اَمُ وَتَقْصُوْ دَاوَزِيْنِ سَحْنِ نِيسَتِ كَمُ اَنِيْجَهْ تَوْقِعْ زَنَانِ
اَزْ شَوْمِ نِيسَتِ مَرَانِ نِيسَتِ اَمَّا طَلَاقِ دَاوَنِ اَزْ شَوْمِ نِجْوَا سَمِ اَزْ بَهْتِ اَوْلَادِ كَمُ اَزْ دَاوَرَمِ يَا اَزْ بَهْتِ
اَحْتِيَاجِ مَرْنِ بُوِيْ اَوِيْ اِگَرِ اَخْبَارِ بِخَلْقِيْ اَوْ اَوِيْ كَمُ شَوْمِ مَرَا طَلَاقِ دَهْدِ قَالَتِ اَلْاَبْعَبَةُ
كَفَتِ زَنَ چِهَارَمِ كَمُ نَامِ اَوِيْ كَمُ بُوْدِ بِنْتِ سَاعِدِ زَوْجِيْ كَلِيْلِ نَسَامَهْ شَوْمٍ مَرْنِ بِجَوْشَبَهْ
اَسْتِ چِهْ شَبْ كَمُ اَعْتَدَالِ مَشْهُوْرَتِ بِاَحْرَا وَكَلَا وَكَلَا حَقَاةٌ وَكَلَا سَامَهْ نَهْ كَرْمَتِ
سَرُوْمِيْ شَوْسُطِيَا اَفْرَاطِ وَتَفَرُّدِ اَحْرَارِ نَشَاغُضْبَتِ وَكَمُ خَلْقِيْ تَمَنِّيْ كَمُ مَوْجِبِ خِفَاتِ اَلْاَبْعَبَةُ
صَاحِبِ اَنِ مِيْ مَرْدَمِ خَانَهْ اَزْ وَخِفَاتِ نَدَارِ نَدَامَتِ بَعْنِيْ اَلَّتِ سِتْ بَعْنِيْ نَهْ بَرُوْتِ وَاوْرَا كَمُ نَشَاغُضْبَتِ
كَمُ مَوْجِبِ نِيسَتِ بَعْنِيْ مَرُوْمَتِ اَسْتِ قَالَتِ اَلْاَحْمَاسَةُ كَفَتِ زَنَ نِجْمِ كَمُ نَامِ اَوِيْ كَمُ بُوْدِ بِنْتِ عَلِيْمَهْ
زَوْجِيْ اَنْ دَخَلَ فَمَدَكَ وَاَنْ سَرِيْحَ اَسِيْدِ شَوْمٍ مَرْنِ اِگَرِ دَرْمِيْ اَيِ دُوِيْزَتِ مِيْ نِيْ سَيَاخُوَابِ كَمُ غَرَضِ سِتْ
كَمُ تَقْيِيْدِيَّتِ اَبْعَاضِ نَشِيْعِ اَمْوَالِ بَايَكَمُ دَمِ بَاشَدَ كَمُ اَوِيْ شَهْ وَخُوَابِ مِيْ بَاشَدَ وَتَكَايِتِ كَلَامِيْ دَلِيْ بَاكِيْ

فَيُنْفُكُلْ
پس كَرْتِ شُوْدُ
يُوْجُوْ
چِهْ شَبْ
اَبْعَبَةُ
سَبُوْمِ
صَوَالَتِ
نِزْمِ
شُوْدُ

له امور معترس بر دوازده مرتبه شد که در وقت که حکم قاضی مستطاب نظر اهل منزل یعنی در منزل ارباب
 اگر سرون رفت از منزل حکم شیری میگردد و دست و صلابت و احتمال نمیزد و در که چون سرون میرود
 غضب باشد و کینه است و عداوت پیدا و نیز سدا را بخیه میبرد کرده و تعیین نموده و منزل یعنی برابر
 سوال نمی نماید و مواخذه نمیکند و این نیز احتمال فهم دارد که مبارکوی فدا باشد که افاضال خانه خبر را
 حالت التماسه گفت من هم که با هم او عالم بود و منبت سعد و دخی ان اکثرت شوم من اگر طعام خود
 تا آنکه باقی نگذاران چیزی و ان شرب استشف و اگر آب باشد در ظرف چیزی از آب بگذارد یعنی آب
 تنها بخورد و در خیال نینگار و در ان اضطرار التفت و اگر نمیکند خود را در جامه خواب به سجده و من التماسه
 معذرتی ندارد و که هیچ وجه انکثرت لیتعلم التبت و در نمی آرد و ف را تا بیدار نمیشود یعنی کم شفقت
 ست در حق من اگر او را بیاید دست در جامه خواب نمی آرد و شکشاف حال خنجر عادت مرد
 بعد باشد خصوصاً از روح یعنی بیکانه نیز رسد دست در زیر کف بپای میکند و شکشاف احوال بیمار
 یعنی ابطوری خود را می بخشد که از احوال من اگر بقدر مرضی شسته باشم پرسش نمیکند و اوقات نمی نمایند
 التماسه و گفت زن نفهم که نام او هستند بود و بت فیل و صحنه یا شوم من عینیت و عاخر از آنکه
 صحبت دار و او غیباً یا شوم من ظلمت و مراد آن بود که عاجزست راه بجای نمی بود و استندگی کرد
 باشد که بهر راه نمی بیند و مقصود آنکه راه نمی یابد بسلک هر که در و اشراقی و فروغی نیست طباقاً و کران زیاد
 جنتی که در آنکه هر دو می که از و در و نام مردم دارند و او موجود است یعنی بر عیبی که در رجال
 در دست دیگر آنکه هر دانی که در دست آن در و کامل است شکاک او فکاک سر شکست را یاق
 از وی ضرب شد و نه محاسبه و دست او قطع کلاک یا جمع کند همه تن را یعنی سرون و استخوان
 تراجمی زنده را که منجر شود که پوست و گوشت و استخوان را شکافد قالت التماسه گفت زن نفهم
 نام او عالمه بنت عمر بنی حنی المس مسرت ازین شوم من پس او سر خرگوش است یعنی او بغایت نام
 و نرم است چنانچه از اس خرگوش می آرد و گیش و از ویم ازاریت و التماسه و دین و لوی و لوی
 زن است و زن یکپاست خوشبوی و تواند بود که مراد ازنی جلد و نرمی طبیعت و حلم و خوش خلقی طبیعت
 و نیست و احتمال فهم دارد که کانیته از بسیار می نیست مراد ازین است قالت التماسه
 گفت زن نفهم دخی قطع التماسه شوم من بلند است نتوان نهاده او یا رفعت شان و رایت آرد و عظیم
 التماسه بلند است توده خاکستر او این کنایه است از کثرت همانان و کثرت طبع طعام بجهت همانان
 طعام بسیار خسته شود و بهر کار و در خاکستر توده شود و طویل التماسه در راست قامت او باصطلاح

۱۰۰

یعنی متعرض نمی شود و انشرب فالتفتحه و می آشامد خیدانی پس سیر میدارم یعنی آداب
شیرین بر روی آب می شوم و آن کنایت است ایکنه از طعمه لذیذ مخورم و آداب چون گاو سیر است
مراد آنکه گرسنه محتاج سیرابی نمی شود آنگاه که زرع فاعلم آبی زرع ما را برای زرع پس چه یاد برای زرع
یعنی صاحب بزرگی و شان شکوهم نارد و اتم بیند تا شکم بار دانهائی او کمان و کشاده و جواهرها
و خردیها او بر شمع بود و گرنه از جمل ثقل بسیار شیا و خانه او وسیع و فرخنده است اینجی دلالت
میکند بر جمیع وسعت معیشت این آبی زرع فاعلم این آبی زرع پس برای زرع پس
پس برای زرع مضجعه و کسکه شطیبه خوابگاه او همچو مشیر بر نه است و صفا و روشنی با همچو برگ
سبز است از نخل یعنی پاک تازه یا میان باریکی و طول قامت است و مقصود و صفا و ست نیم
گوشتی و تندرستی این و صفا و مردمان پسندیده است و شنبه زرع الحف و وسیع شود و از آنکه
زرع بر غله چراها یعنی لغایت لطیف کم خوار است و کم خوردن بر پاک طبیعت و چالاک نمی
کند چش آب زرع فاعلم زرع و خردی زرع است پس چه خردی زرع که خردی نام و طعم و رنگ
زردان بردار است پدید را و قران بردار است مادر و فراده گساده پیکره است جامه اغرض بیان
فروزی است بر وجهیکه جامه را بر بسیار دو و عیظ جادهها و چشم است بسیار و از جهت چیزی که می بیند
از حسن جمال و عفت آداب و جاریه آبی زرع فاعلم آبی زرع است پس چه زرع و از آنکه
کاکبخت خدایتا بختی پایشان و برگردن می کنند سخن پایشان کردنی غرض آنکه سخن صحت است
و سخن خانه را بر میگوید بلکه سخن کمی شنود پوشیده می رود که گفتن بهتر گفتن است و در خانه نیامد
نمیکند و در طعام نقصان نمیکند یعنی بدیانت است و خائن نیست و لا یفکد بختا لغینا و بر
نمیسازد خانه را از خاشاک یعنی خانه را پاک و رفته نگاه میدار و فالتفتحه زرع فاعلم آبی زرع و آداب و کتاب
گفتن زن که برآمد بوزرع در حالتی که با او مشکها پر شیر بر روی می آوردند و از آن که خبر یک آفرین
و مراد از خروج سفر است یعنی سفر کرد بوزرع در حالتیکه تابستان بود و کثرت لبن در آن زمان میباشد فاعلم
آفرانه پس ملاقی شد آن بوزرع زرع فاعلم آداب فاعلم آداب فاعلم آداب فاعلم آداب فاعلم آداب فاعلم آداب
من تحت خضرها فاعلم آداب فاعلم آداب فاعلم آداب فاعلم آداب فاعلم آداب فاعلم آداب فاعلم آداب فاعلم آداب
فطالقیه و نکحه پس طالق مادر و در کج کج کرد و از آن فاعلم آداب فاعلم آداب فاعلم آداب فاعلم آداب فاعلم آداب
بعدا و یعنی بعد از بوزرع موی آله شریف کریم و جوانمرد است که کب شیر یا سوار شد آمد و سیر

ز دوع ۱

سیر یا سوار

دو نه را و اخذ خطی و گرفت نیزه خطی ایدست و از اسم عیسی تعالی را و داخل ساخت مراد
 مراح کبریا که است را خالتی که عرض کرده شد بر سرش تراش کا و گو سپند بسیار و اعطای فیض
 و الصلوة و زجاء و بخشید و از هر صفت سواشی جفت را و قال کلامه و دَرَج و معنی اهلک و گفت آن مرد
 ای منزع بخور و بده مراد خود را فلان جمع است کل یعنی اعطای بسیار اگر جسم کنم من هر چیزی که انیم و من
 عطا کرده و بخشیده مبالغه است اینی و دَرَج نمیدارند اعطای این مرد بخودترین بخشش
 الی من قال انت عايشة فقال لي رسول الله فقلت لك كافي و گفت عالیه پس فرمود و غیر
 مرا که انیم مرا بخور الی من مرا منزع را و الفست مودت و وفا و وفقت نه در فرقت و خدا با ما آید
 فی صفة يوم رسول این باب حدیثی است که آمده در ضعف خواب پیغمبر خدا لعن البراءة و عازبان رسول الله
 تا اذا اخذ مرویست از بر او گفت بدرستی که پیغمبر خدا بود و قتی گرفت خواب جامی خود را یعنی خواب یکرو
 وضع گفته الله تحت راسه الا انی می نهاد و گفت رست را ز بر خواره رست خود و قال رست فی عذابك
 اینم بخشید و حال آنکه گفتی ای پروردگار من که بهار مرا از عذاب خود روزی که برانگیز الی تو متذکران خود را
 یعنی روز شرع حقیقه قال کان الشیخ اذا اوحی الی غیره مر ویست از عذایفه که گفت پیغمبر خدا
 و قتی که آمدی بسوی فرارش خود یعنی خوابگاه و قال اللهم یا لیکن الشیخ و گفتی ای بار خدا بنام تو می فرم
 و بنام تو زنده می شوم یعنی نبرد تو خواب بکنم و بیدار شوم و اذا انت متیقظ و قتی که بیدار شد از
 خواب قال الحمد لله الذی احیانا بعد انما انما و الیه الشکر و گفتی جمیع ستائش مر خدای رست
 آنکه زنده گردید از عذاب آنکه میرانید را و بسوی خدا و رست برانگیختن زنده شدن عايشة و در
 قالت کان رسول الله اذا اوحی الی غیره مر ویست از عايشة و گفت پیغمبر خدا و قتی که آمد بسوی خوابگاه
 کل ناکله جمع گفته و ففت فیها هر شب بگردی که غمهای هر دو دست مبارک خود و جمع کف را
 می نشان آورده اند که هر دو دست را با هم جهم ساخته سر انگشتان هر دو دست را بقدری کشاده
 درشتی بر می میدی هر دو دست و نفست و مید نیست که بان لقی باشد و قد افهما الله و الله
 احد و قد افهموا رب الفلق و قد افهموا رب الفلق و قد افهموا رب الفلق و قد افهموا رب الفلق
 یعنی این را که هر دو دست را با هم جهم ساخته سر انگشتان هر دو دست را بقدری کشاده
 بدن مبارک بدو دست انجا رسید بدن بهما دانسته و وجهه و ما افهموا رب الفلق و قد افهموا رب الفلق
 ابتدا می کرد بان دستها سرور و مبارک خود را و جسد شریف را مراد صدر و بازو و دست

فانجته

در حدیثی که در این باب

در حدیثی که در این باب

در حدیثی که در این باب

در حدیثی که در این باب

در حدیثی که در این باب

در حدیثی که در این باب

در حدیثی که در این باب

در حدیثی که در این باب

در حدیثی که در این باب

در حدیثی که در این باب

در حدیثی که در این باب

۱۴۰۲

من شاکست مراثی میکرد و چنین سینه باریجی سینه باریجی دست مبارک من
 سیکرد و میدیدم یوم نیت این سینه سوره میفرمود و دستهای مبارک بر سر و روی دیدن مبارک میمالید
 و شارحان حدیث آورده اند که در بعضی بخان حضرت رسالت پناه قبل از عزالت با دهن مبارک و سینه
 و فرمودی که خلایق افسون خوانان بایکدی که آنها اول افسون میخواند پس آن می و منند و در بعضی
 اوقات قرآن و دعا خواندی پس از آن و میگرد و در وقت رسیدن باید که اندکی رقیق ظاهر شود
 که اثر تمام **عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَامَ حَتَّى مَرَّ بِنِزَارِ بْنِ عِيسَى كَقِفْ** گفت بدستی میفرمود خواب
 کرو تا آواز گرداند من یعنی بشیر کردی کان اذا نَامَ كَقِفْ فَكَانَ يَدُودُ وَتَقَى كَخَوَابِ كَرْدِي آواز کردی
 و بشیر کردی پس آمد و ابراهیم **كَانَ ذَا رُبَا بِالصَّلَاةِ فَقَامَ وَتَسْلَى** اعلام کرد و او را بنماز پس تمام آنحضرت و
 نماز گذارد و **كَلِمَ يَتَوَقَّأُكَ فِي الْحَالِ** که وضو ساخت و این از خصائص آنحضرت است که خواب آنحضرت ناقص
 وضو نشود و **فِي الْحَدِيثِ وَفَصَدْرُهُ** در حدیث قصه است که خواب آمد **عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ**
كَانَ إِذَا دَخَلَ الْمَرْوِي سَتَازَ النَّسْرَ كَقِفْ بدستی که پیغمبر بود وقتی که آمدی بسوی خوابگاه خود **وَالْحَدِيثُ**
الَّذِي أَطْعَمْتُ وَأَسْقَيْتُ وَأَكْفَانَا وَأَكْفَانَا گفت هر چه در دست است که ما را طعام داد و ما را آب داد و ما را
 بسنده شد یعنی مرا از شرم و دیات گاه پشت و ما را جا داد **فَكَمْ مَنَ كَانِي كَهْ** و **لَا مَنِي وَجِلِي** بسیار از
 کسانی که ایشان را بسنده کننده و جای دهنده نیست **عَنْ أَبِي قَتَادَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ** کان افا
عَرَسَ بِلَيْلٍ أَتَتْهُ جَمْعٌ مِنَ الشَّقِيَّةِ الْأَمْثَلِ مرویست از قتاده که گفت بدستی که پیغمبر بود و
 که خواب کردی اول شب بیلوی خود نهاده بر شق رست و **وَإِذَا تَحَرَّسَ تَحَيَّاهُ الْقَبِيحُ فَضَبَّ دَعَاهُ**
 و وضع داد **عَنْ أَبِي قَتَادَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ** است از قتاده که گفت بدستی که پیغمبر بود و
 سر مبارک خود را بر کف خود بلند **عَنْ أَبِي قَتَادَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ** است از قتاده که گفت بدستی که پیغمبر بود و
 عبادت پیغمبر **عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ** است از قتاده که گفت بدستی که پیغمبر بود و
 نماز کرد و پیغمبر خدا یعنی بدو اعم عبادت و در جمیع روزه مشغول شد و مردم گرد و در آن آنحضرت فقیر **كَانَ**
أَكْثَرَ كَلَفٍ هَذَا پس گفته شد در آن حضرت را یا کلفت و محنت بر خود گرفت و **وَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْكَ**
مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَهَذَا خَشْرُ وَحَالٍ که تحقیق آمرزیده است الله تعالی ترا چیزی که
 گذشته از ذنب تو و چیزی که بعد از آن است یعنی گناهان و زلالت گذشته و آینده ترا و اکثر
 محدثان و مفسران بر آنند که مراد از گناهان گذشته و آینده گناهان است و الا آن
 حضرت پیش از بعثت و بعد از آن محفوظ بودند از گناه و صفات و هیچ زمانی از آن حضرت

بیت

باب

در خواب

امری که خلاف حق باشد بوقوع نیاید تا آنکه اقول اکون عبد الله ورسوله گفت پیغمبر ای ایس
 نباشم من بنده شکر گویند یعنی ترک عبادت و طاعت کنه و تکیه اعتماد بر غضران نمازیم
 این هر دو کلام کان رسول الله صلعم یصلی حتی تقوم قدامه مروی است از ابی هریره که
 گفت بود پیغمبر خدا که نماز میکند از تو آنکه درم کرد و دو قدم آن حضرت تا آنکه نیت کند گفت
 گفت ای هریره پس گفته شد و آن حضرت را سبکی اینچنین مشقت و خود را بر پنج سب داری
 و قد جاءك ان الله تعالى قد عفا لك ما تقدم من ذنبك و حال آنکه آمد ترا بالهام الهی و
 آمد و رسانید تو این که بدستی سبحانه و تعالی تحقیق آمرزید هر ترا چنانکه گذشت از گناهان
 تو و چیزی که آید تا آنکه اقول اکون عبد الله ورسوله گفت پیغمبر خدا ای ایس نباشم من بنده
 شکر و ازین منصب که درین آیت و اینها دیگر و قشقه جمه و بر آنند که از مقدم گناه آدم علیه
 السلام و حو علیها التجهه و الرضوان مراد است و از مآثر گناه امتعت عن فی شریة قال
 کان رسول الله علیه و آله و سلم یصلی حتی تقوم قدامه مروی است از ابی هریره که
 گفت بود پیغمبر خدا که می ایستاد و نماز میکند از تو این که درم کرد و دو قدم آن حضرت نیت
 که ای رسول الله تعالی طاعت و عفا الله لك ما تقدم من ذنبك و تا آنکه پس گفته شد مراد
 که ایامی کنی تو این را یعنی این همه خود را بر پنج مشقت می داری در عبادت و حال آنکه تحقیق
 آمرزیده است و جب تعالی و تقدس ترا از گناهان نگذشته و آئیده قال اقول اکون
 عبد الله ورسوله گفت پیغمبر خدا ای ایس نباشم من بنده شکر مراد آنکه میخواهم که با شتم بنده شکر گذار
 عن الاسودین یزید قال سألت عائشة رضى الله عنها عن صلوة رسول الله صلعم
 بالليل فقال كانت كان ینام اقل الليل ثم یقوم و مرویست از اسود که گفت پرسیدم
 عائشه صدیق را از نماز رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت بود که پیغمبر خدا خواب می کرد و اول
 شب یعنی بعد از فراغ نماز عشاء تا نصف شب پس برمیخیزد و نماز میکند و تا آنکه کان من
 التهم او نزل پس وقتی که قریب بود از سحر نماز و ترا دایم کرده آنی فراگشته پس می آمد
 بخواب جای برائی خواب و این خواب جهت تقویت مانع و دفع کسل بوده تا نماز با مدایه
 تشبیه ادا یابد فاذا كانت الحاجة اليها لم یسهر کاه که بود و آنحضرت را حاجت نزدیک
 می شد بابل خود فاذا سمع الاذان و شب پس چون شنید اذان را بر می جست و بخت
 بر میخواست فان كان جنباً اغتسل علی وجهه و لم یسهر لیس لیس بود و جب می ریخت بر خود آب

و تا آخر

ای پیغمبر خدا

از اسود

بَابُ فِي الْقُرْآنِ لَيْلَةً مَرُوي است از عائشه كه گفت استاذي و تخمير و نماز را بیتی از قرآن شبی
از شبها یعنی قرائت کرد یک آیت او مکرر می ساخت آنرا تمام شب و بآن آیت قرائت کرد و در قیام و رکوع
و سجود یعنی در همه همین آیت خواند پس پرسیدند از ابو ذر كه آن آیت كه ما را بود و گفت ان تعذبهم فاعذبهم
عما دك ان تخفر لهم فامك انت العزيز الحكيم عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ صَلَّيْتُ لَيْلَةً مَعَ رَسُولِ اللَّهِ
صَلَّمْ فَلَمْ يَكُنْ قَدْ امَّا حَتَّى هَمَمْتُ بِأَذْرِ سُوءٍ كَرُوي است از عبد الله بن مسعود كه گفت نماز كردم
من شبی با پیغمبر خدا پس همیشه استاد و در آن شب تا كه من قصد كردم با امر لائق قَبِلَ لَهُ وَاهَمَمْتُ بِهِ
گفته شد مراد را چه قصد كردی تو بآن امر قال هَمَمْتُ أَنْ أَقْعُدَ وَأَدْعِيَ النَّبِيَّ صَلَّمْ گفت
عبد الله قصد كردم من اينكه بنشینم و كنزارم پیغمبر را عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّمْ كَانَ يُصَلِّيُ جَالِسًا
مرُوي است از عائشه كه گفت بدست پیغمبر بود كه نماز می كرد و نشسته مُبَقَّرًا وَهُوَ جَالِسٌ
پس قرائت میکرد و در آنحال كه آنحضرت نشینده بود فاذا بقي مِنْ قِرَاءَةِ آيَةٍ قَدْ دُمَا يَكُونُ ثَلَاثِينَ
أَوْ أَرْبَعِينَ آيَةً پس چه كنایه ماند از قرائت و مقدار چیزی كه میباشد سی آیه یا چهل آیه قائم
فَقَرَأَ وَهُوَ قَائِمٌ پس استاد و قرائت كرد و در آنحال آنحضرت استاده بود و قَمْعٌ وَتَسْبِيحٌ
پس ركوع و سجود كرد و قَمْعٌ صَنَعَ فِي ذِكْرِهُ الثَّانِيَةَ مِثْلَ ذَلِكَ پس كرد انجیلین در ركعت دوم مثل اول
عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَقِيقٍ قَالَ سَأَلْتُ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ عَنْ صَلَوةِ رَسُولِ اللَّهِ عَنْ قَطْرِ نَحْوِ
مرُوي است از عبد الله كه گفت پرسیدم من بی بی عائشه را از کیفیت نماز از نافله پیغمبر قَائِلَةً
كَانَ يُصَلِّيُ لَيْلًا كَلِمَةً فَامَّا پس گفت بی بی عائشه بود پیغمبر كه نماز تطوع می كرد و وزمانی
در از از شب استاده و كَلِمَةً طَوِيلًا قَاعِدًا و زمانی در از از شب نشسته فاذا قرأَ وَهُوَ
قَائِمٌ دَعَا وَتَسْبِيحٌ وَهُوَ قَائِمٌ پس وقتی كه قرائت كردی در نماز در آنحال كه آنحضرت استاده ركوع و سجود
كرد و در حالتی كه استاده بود فاذا قرأَ وَهُوَ جَالِسٌ دَعَا وَتَسْبِيحٌ وَهُوَ جَالِسٌ
و وقتی كه قرائت كرد در آنحال كه آنحضرت نشسته ركوع و سجود میکرد در حاليكه نشسته بود و
درین حدیث جو از نافله استاده و نشسته با وجود قدرت و لیکن نماز يك نشسته گذارنا بخصف
ثواب نماز است كه استاده گذارند و نماز آنحضرت استاده و نشسته در اجر و ثواب برابر بوده
و این از خصائص آنحضرت است زیرا كه غسل و ثواب كه نشاء و كاهلی است آنحضرت را نبوده
عَنْ حَفْصَةَ زَوْجَةِ النَّبِيِّ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّيُ فِي سَجْدَتِهِ دَعَاءًا
مرُوي است از بی بی حفصه حرم محترم پیغمبر خدا صلعم كه نماز می كرد و نافله را در حاليكه نشسته بود

پیغمبر خدا را

ای حکایت
بہارِ فاضل
بہارِ سلطان
کردہ می شود
مولوی غلام
غفر

و جود و عطا خود را از شما تا ما قطع عمل میکنید و قطع و ترک سوال میکنید هر دو آنست عمل بر طریق
 انحصار یعنی میانبر کردن بین الافراط و التفریط و بهترین عمل آنست که سبیل مروا باشد و عامل آن
 طریقی و مشاقق ترک آن نیکو و دوگان است آنکه از آنکه ای رسول الله اگر چه بد و هم علیه صراحت
 و بود و ستر عمل بسوی پیغمبر اگر چه بد است نیکو و در آن عمل ابریح حال ترک بد و ستر عمل بسوی
 قال سالت عائشة و اتم تسلمة ای الخیر کان احب الی رسول الله م مرویست از ابی
 صالح که گفت پرسیدم من از ابی لی عائشة و از ابی بی ام سلمه کدام عمل بود و ستر بسوی پیغمبر خدایا گفت
 ما بدید علیه و ان قیل گفتند پس ایشان علیه که مداومت کرده میشود و بر این و اگر چه اندک باشد
 یعنی عمل آنک بر طریق و اوم و ستر را باشت بهتر است از آنکه عمل که کما بسیار باشد عن عمر بن قیس
 انه سمع عاصم ابن جمیل قال سمعت عوف ابن مالک يقول كنت مع رسول الله ليلة
 مرویست از عمر و بدرستی که او شنید از عاصم که گفت شنیدم من از عوف بن مالک که گفت گویم
 من با پیغمبر خدایا فاستأذنت ثم توضأ ثم قام ليصلي پس سؤاک کرد پس وضو و نماز پس
 برخاست که نماز گذارد پس استادم من با و فیکر فاستغفر البقرة پس آغاز کرد و بنا بر
 استغفار کرد و بعد فاتحه سوره بقره را فیکر یا ایله رحمة الله وقف تا پس نیکو شد بانه رحمت
 مگر که توقف کرد پس سوال رحمت مشغرت کرد و لا یمر یا ایله عذابه وقف تا نیکو شد
 بانه عذاب مگر که توقف کرد پس بانه خواست از عذاب و عقوبت و فرخ ثم رکع فکثرت رکعاته فیکر
 قیامه و یقول فی رکوعه سبحان ذی الجبروت و الملکوت و الکبریا و العظمة
 پس رکوع کرد پس درنگ کرد و در التکرار رکع بود بمقدار قیام خود و میگفت که در رکوع خود سبحان
 ذی الجبروت و الملکوت سبحان ذی الجبروت و الملکوت سبحان ذی الجبروت و الملکوت و یقول فی سجده سبحان ذی
 الجبروت و الملکوت و الکبریا و العظمة پس سجده کرد بمقدار رکوع خود یعنی بمقدار درنگ کرد و
 قیام کرد و بجهت طول قنات در رکوع هم التکرار درنگ کرده تسبیح میگفت و در سجده و دو سجده نیز
 تسبیح را و ال عمران ثم سورة مؤدة یفسد فی ذلک پس خواند در
 رکعت بعد فاتحه ال عمران را خواند و قیام ثانی پس سوره سوره یعنی قنات میکرد و در رکعت دوم
 و چهارم مانند آن در طول قنات و طول رکوع و طول سجود و سوال رحمت و بانه خواست از عذاب
 باب ما جاء فی حقه قراة رسول الله صلعم این باب حدیثیست در صفت قنات پیغمبر
 عن یحیی بن مملک انه سأل ام سلمة عن قراة النبی صلعم فاذا هی سمعت قراة

و احب الی

فقلت سألته

مُفْتَكِرَةً حَرَفًا مَرُومِي سَتَازِلَعْلِي كَهْ بَدَسْتِي اَوِ پَرَسِيدِي بِي اِمَامِ سَلَمَةِ اَلْزَقَرَاتِ
 بِخَيْرِهِ خَدَاكَ اَمَامِ سَلَمَةِ لُشَانِ دَادِ وَصَفِ كَرْدِ قَرَادَةِ بِخَيْرِهِ نَدَارِ سَبِينِ وَوَاضِحِ كَلِمَةِ كَلِمَةِ وَحَرْفِ حَرْفِ
 مَرَادِ اَنَّهُ تَبَرُّقِلْ وَغَايَتِ وَضُوحِ قَرَأَتِ مِثْرُ مَوْجِهَا بِخَيْرِهِ بِرَسَامِجِ بِحَقِّ تَبَسُّمِ نَمُشِدِ عَنْ قَتَادَةِ قَالَتْ
 لَا تَنْسِ بِنَ مَالِكٍ كَيْفَ كَانَتْ قِرَاءَةُ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ لَمْ يَمُرْ مِي سَتِ اَزْ قَرَادَةِ كَهْ
 لَعَنَ مَن مَرَّ بِالنَّاسِ اَكْهَ يَكُونُ بِلَوِّ قَرَأَتِ بِخَيْرِهِ اَلْغَفَتِ النَّاسُ شَبَابِجَ سَبِكِ وَغَيْرِ اَطْرَافِ حُرُوفِ مَدْرَةِ رَاجِحَةٍ
 دَرِيسِ اَلْمَدْرِ سَبِكِ وَبَارِحِ مَن سَبِكِ وَبَارِحِ مَن سَبِكِ وَعَنْ اُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرَأُ
 قِرَاءَةً مَرُومِي سَتِ اَزْ اِمَامِ سَلَمَةِ كَهْ لَعَنَ بِخَيْرِهِ خَدَاكَ وَتَقَفَ سَبِكِ وَبَارِحِ مَن سَبِكِ اَتَيْهَا وَرَقَرَأَتِ خَوْفِ
 اَلْحَدِيثِ وَبَارِحِ مَن سَبِكِ لَعَنَ اَلْحَدِيثِ سَبِكِ لَعَنَ اَلْحَدِيثِ سَبِكِ لَعَنَ اَلْحَدِيثِ سَبِكِ لَعَنَ اَلْحَدِيثِ سَبِكِ
 ثُمَّ يَقِفُ لِسَ مَكِّي كَهْ لَعَنَ اَلْحَدِيثِ سَبِكِ لَعَنَ اَلْحَدِيثِ سَبِكِ لَعَنَ اَلْحَدِيثِ سَبِكِ لَعَنَ اَلْحَدِيثِ سَبِكِ
 بِخَيْرِهِ اَنَّهُ يَوْمَ اَلْيَوْمِ اَلدِّينِ لَعَنَ اَلْحَدِيثِ سَبِكِ لَعَنَ اَلْحَدِيثِ سَبِكِ لَعَنَ اَلْحَدِيثِ سَبِكِ لَعَنَ اَلْحَدِيثِ سَبِكِ
 كَهْ مَصْلَحَةِ دَرِ قَرَادَةِ خَوْفِ مَحَظَةِ وَقَفَ بَكْبَدِ بِرَسَامِجِ اَيَاتِ اَلشَّيْءِ وَكَذَرِ مَكْرُوكِ لَعَنَ اَلْحَدِيثِ سَبِكِ
 سَاوِ خَصُوصِ مَن اَزْ قَرَاتِ كَهْ كَلِمَةِ كَلِمَةِ وَحَرْفِ وَحَرْفِ زِيرِ اَكْهَ مَقَابِلِهِ مَحَرْفِي دَهْ حَسَنَةِ بَرَاوِ
 نَامَةِ اَعْمَالِ ثَبَتِ اَمِي كَهْ لَعَنَ اَلْحَدِيثِ سَبِكِ لَعَنَ اَلْحَدِيثِ سَبِكِ لَعَنَ اَلْحَدِيثِ سَبِكِ لَعَنَ اَلْحَدِيثِ سَبِكِ
 صَلَاحِ كَانَ كَيْسَرُ بِالْقَرَاءَةِ وَكَيْسَرُ مَرُومِي سَتِ اَزْ اِمَامِ سَلَمَةِ كَهْ لَعَنَ اَلْحَدِيثِ سَبِكِ
 بِخَيْرِهِ خَدَاكَ اَلْبَابِ وَبَسِطِ مَكْرُودِ رَايَا بَلَدِ مَخْجَوَانْدِ قَالَتْ كُلُّ ذَلِكَ فَكَانَ يَقِفُ لِسَ مَكِّي
 هَمَّةً اَنْ كَيْفِي هَمَّ بَسِطِ مَخْجَوَانْدِ وَهَمَّ بَلَدِ مَخْجَوَانْدِ كَهْ لَعَنَ اَلْحَدِيثِ سَبِكِ
 بَسَا بُوْدُ كَهْ بَسِطِ كَرُودِ بَسَا بُوْدُ كَهْ بَلَدِ مَخْجَوَانْدِ قَرَأَتِ اَلْحَدِيثِ سَبِكِ لَعَنَ اَلْحَدِيثِ سَبِكِ
 عَبْدُ اَلْمَدِينِ قَبَسِ كَهْ لَعَنَ اَلْحَدِيثِ سَبِكِ لَعَنَ اَلْحَدِيثِ سَبِكِ لَعَنَ اَلْحَدِيثِ سَبِكِ لَعَنَ اَلْحَدِيثِ سَبِكِ
 مَقَرِ مِيَاخَتِ هَمَّ بَسِطِ وَهَمَّ بَلَدِ مَخْجَوَانْدِ وَثَابِ هَمَّ بَلَدِ مَخْجَوَانْدِ بَرَاوِ سَتِ هَمَّ بَلَدِ مَخْجَوَانْدِ
 بَاثِ بَسِطِ مَخْجَوَانْدِ وَهَمَّ بَلَدِ مَخْجَوَانْدِ بَاثِ بَلَدِ مَخْجَوَانْدِ وَكَيْفِي اَفْضَلِ اَلْنَسْتِ كَهْ اَبْجَحِ مَخْجَوَانْدِ
 دَوْرِ بَاثِ دَارِ نِيَا هَمَّ وَنَزْدِكِ بَاثِ مَخْجَوَانْدِ وَخَشَعِ وَابِنِ مَحَظَةِ قَارِي رَاوِ جَمِيعِ اَوَاقَاتِ
 خَوَانْدِ اَزْ مَسْتِ خَيْرِ صَلَوَةِ عَنْ اَمَامِ سَلَمَةِ قَالَتْ كُنْتُ اَسْمَعُ قِرَاءَةَ النَّبِيِّ ﷺ صَلَاحِ
 وَكَانَا عَظِيمَ رَشِي مَرُومِي سَتِ اَزْ اِمَامِ سَلَمَةِ كَهْ لَعَنَ اَلْحَدِيثِ سَبِكِ لَعَنَ اَلْحَدِيثِ سَبِكِ
 وَرَا خَالِ كَهْ مَن دَرِ اَلْبَشِ بُوْدُ مَخْجَوَانْدِ اَزْ جَوَابِ عَنْ مَخْجَوَانْدِ قَرَأَتِ اَلْحَدِيثِ سَبِكِ
 اَبْنُ مَعْصُومٍ يَقُولُ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَلَيَّ زَاوَةَ يَوْمِ اَلْفَتْحَةِ مَرُومِي سَتِ اَزْ مَخْجَوَانْدِ مَن قَرَأَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال في كتابي اني كنت بعثت بهجيرة بدرستي له من شيخه له ربي في انما هي اشد من حزين
 اين شيخه ان شك من اجد رحمت است ان المؤمن يكمل اخير على انفسه ان انفسه
 من بين جنديه وهو يحل الله ابد رستي كه مراد است و مي شايد مومن كامل را كه همه امور خير
 بر همه حال از احوال خود رستي كه بترج روح او شود از بدن او و او در احوال حيا ميگوييد خدای عز وجل را عت
 عائشة رض ان رسول الله صلعم قتل عثمان بن مظعون وهو ميت مروى است
 از بي بي عائشه كه گفت بدرستي بوسيد بهجيرة عثمان بن مظعون را و حال آنكه او مرده بود و هو
 بيك و حال آنكه آنحضرت گر بهي كرد او قال وعينه طرايا گفت راوي كه چنان آن حضرت از
 اشك وان بود عن انس بن مالك قال شهدنا ابا عبد الله و رسول الله و رسول الله
 سالت على القبر و ريت ان انس كه گفت حاضر شد هم با جنازه و حترى كه مرغيب را بود و آن
 و خبر بي بي ام كلثوم بود ز و جامير المؤمنين عثمان را و در حالتى كه مني پست بود و قبر او پس ديم
 من چنان آن حضرت را كه سيلان سكر و بينى آيد چنان مبارك روان بود فقال آيتكم و قيل
 كه يقارف اليك ليس گفت بهجيرة ابا درميان شام ريت كه جماعت نكرده است امشب يا
 گناه نكرده است امشب و آورده اند كه اين گناه كنائيه از جماعت است كه در انشب از ذى القدر
 واقعه بود كه باليكه خود صحبت در خلوت داشتند و بعرض سيد المرسلين رسيد بخاطر مبارك
 آنسر و گران آمد كه بي بي ام كلثوم و دختر من در حالت سكرات بودند و ذى القدرين باليكه در خلوت
 شدند از آن چفته فرمودند كه كسى است كه امشب جماع با زن از ز و وقوع شده قال ابو طحفة انا
 گفت ابو طحفة كه من قال انزل فنزل في قبرها گفت بهجيرة در آي و در قبر وى اخي در قبر
 بي بي ام كلثوم پس فرود آمد و طحفة در قبر ام كلثوم و درين حديث اشارت است بدانكه مرد و جماع
 باب ما جاء في فراش رسول الله صلى الله عليه و آله اين باب حديثى است كه
 آمده و وصفت فراش بهجيرة عائشة قالت انما كان فراش رسول الله صلى الله عليه و آله
 ينام عليه من ادم حشوة و روى است از بي بي عائشه كه گفت خراين بيت كه بود فراش بهجيرة خدا
 كه خواب مى كرد بر آن از سختيان سرخ بود و درون او ليف خرمالو و در او از ليف پوزخ است
 عن جعفر بن محمد عن ابيه قال سئلت عائشة ما كان فراش رسول الله صلى الله عليه و آله في بيته
 مروى است از امام جعفر در احوال كه ناقل است از پدر خود امام محمد باقر گفت پريده است
 بي بي عائشه را كه چو بود فراش بهجيرة خدا در خانه تو قالت من ادم حشوة ليف

۶
 فرستاد بهجيرة خدا در خانه تو

باقى است
 در
 كتاب

گفت بود از سخنان درویش از لطف خدای تعالی حقه ما کانت فراموش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و پرسیده شد خصمه را که چه بود و فراموش پیغمبر خدا تو قائلت هستی آنست که غیبت کن منبهم علیه گفت بی بی خصمه که پلاس بود که تر و دیم آن را و و نه پس خوب می کرد پیغمبر آن پلاس قائلت کانت قلت کون ندیکه اذ بع غنیای کا زاد کماله که یاد بع غنیات پس گاهی که بود شب گفتم من اگر نه که آن پلاس چهارده شده باشد نرم و را پس تر و دیم آن پلاس را برائی آن حضرت چهارده قلنا اصبیه قال ما فرشتتمونی السیلة پس آن حکام که صباح کرد و گفت پیغمبر چه فرست کردید تو را امشب قائلت قلنا هو فرشتنا انما شئنا ان یأتی غنیات قلنا هو و طلاء لک گفت بی بی خصمه که تر و دیم آن فرشته تو که پلاسی که ماته کردیم آن پلاس را به چهارده گفتیم ما که آن پلاس نرم باشد که قال کون و و طلاء ان و طلاء فانما منعت منی و طلاءه صسلو فی السیلة گفت پیغمبر که دنیا را و را بجالا کلا دل یعنی همان دوده که بود دیگر دید کنید پس بدستی که آن پلاس چهارده منع کرد و مرز می آن از نماز تهر و در شرح شامل آورده است روایت کرده شد از بی بی عائشه که گفت در آمد بر من زنی پس دید فراموش پیغمبر را که درون آن پشم بود پس آمد پیغمبر پس دید آن را پس گفت پیغمبر دو مکن آنرا یعنی این فراموش نرم را می عائشه بخدا سوگند اگر من نجواستیم و آن می ساخت با من حق سبحانه و تعالی که ه طلا و فقره را و و ای که عبد البدر بن مسعود که میگوید پیغمبر صلعم بر یوریا برگ خرا و آثر آن بود یا مراد نقش آن بود یا است بر بچه مبارک پیغمبر خدا بود پس گفته شد و را آیا مبارک برای تو چیزی را که نگه دارد ترا از آن یعنی از نیکوتر می کند نقش بود یا بر بدن شریف تو پس فرمود چیست مرا بدینا و جز این نیست که من و دنیا همچو سواره که طلب سایه درخت کند و خطه فرو داده پس جان شود و ترک کند آن را و در بکین چه خوش نشا فرموده عارف محقق

فتیانه

مولانا عبد الرحمن جامه	بساط زرکش شاپی چه نقش دارد	تن برینه ما نقش بود یا دارد
بکش زلفی علی ابن کریم علی عیسی	ز که دیالش خورشید مشکا دارد	بر تخت و دولت ان بر عره مشو
که زخم سلی او بارد و رقا دارد	کسی که بر خاکش بود و رویم	بیک عیار چه حاجت به قیاد
به پشت پانزده جاد و کون را منور	ز فقر چشم خجالت به پشت دارد	با سحاجاء فی تواضع رسول
الله صلعم این باب حدیثی است که آمده در حقیقت تواضع پیغمبر خدا صلعم عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلعم لا تطرونی کما اطرت النصارى علی بنی ابن مریم		

مروی است از امیر المومنین عمر فاروق که گفت گفت پیغمبر خدا تجا و زنکین را بشمارد و مرغ من بخانچ
تجا و زنکین را بشمارد و مرغ من بخانچ
است ایما انا عبد الله فقولوا عبد الله و مرسله جز این نیست که من بنده خدا و مرسل
بگویند شمار اسب را و پیغمبر خدا عن انس بن مالک قال ان امرأة جاءت الى النبي
صلى الله عليه وآله و سلم مروی است از انس که گفت بدرستی زنی آمد بسوی پیغمبر خدا و در شرح
آورده که در عقل آن زن فتوری بوده فقالت ان لي اليك حاجة پس گفت
آن زن بدرستی مرا بسوی تو حاجت است فقال اجلسي في اي طريق المدينة
شئت اجلس اليك پس فرمود پیغمبر خدا بنشین تو بر این من در هر کجای مدینه که خواهی تو
منی شنیم من باو تا که حاجت تو را کنم عن انس بن مالک قال كان رسول الله
يعود المريضة مروی است از انس بن مالک گفت بود پیغمبر خدا که می پستید
را و يشهد الجحادة و حاضری شد جنازه را و يركب الحمار و سوار می شد خروار
و ابابست می کرد و دعوت بنده را و كان يوم بني قريظة و بود روز فتح بنی قریظ
و با وجود تجماع و ظفر و غلبه و تصرف بر اعدا سوار بود آن حضرت علی الحارثی و طوم و حبل
مزلیف بر سار مهابا کرده بر سیما نازلیف خرماء علی اكاك مزلیف بر آن مرکب بود
پالان نازلیف خرماء عن انس بن مالک قال كان رسول الله يدعى الى خيالة الشعبد
الاهالة للسفحة فحينئذ مروی است از انس که گفت بود پیغمبر خدا که خوانده شد برای نان جو و چیزی
بوی گرفته پس اجابت میفرمود مراد آنکه با وجود عظم شان و رفعت مکان بر سطح طعام اندک جا
دعوت فرموده و فلقد كانت له دعوة عند يهودي فمات بعد ما يفتكها
خاتمة مات و سوگند بخدا که تحقیق بود آن حضرت از ره گروند و یهودی پس یافت خبر که خلاص
سازد و بکشد آن را تا زمانیکه رحلت فرمود عن انس بن مالک قال حج رسول الله
صلى الله عليه وآله و سلم على رجل رث مروی است از انس که گفت مناسک حج بجا
آور و پیغمبر خدا در آن حال که سوار بود بر شتر که پالان بران مانند زین بود و علی
قطيفة لا تشاوي أربعة ذراهم و بران پالان بود قطيفة یعنی چادر که
ریشه دیر برداشت که برابری نمی کرد و قیمت چهار درم را قال اللهم اجعله حجاً
كادياً فيه و لا شفعة پس گفت پیغمبر برای بار خد اگر و آن آن را

و دعوت بنده را
و كان يوم بني قريظة
و با وجود تجماع و ظفر و غلبه و تصرف بر اعدا سوار بود آن حضرت علی الحارثی و طوم و حبل

زین که

هرگاه آمدیم بجزایر یعنی بسوی منزل خود جزاء دخیله نكند از اجزاء بخشک و بی مان مغل را
 بر سه بخش جزاء الله عزوجل جزاء کماله و جزاء النفس بخشی مر خدای عزوجل یعنی بر
 عبادت و طاعت و ذکر و فکر و در آن بخش نیز هم جزاء خود را فرغ از اسوار ساخته مشغول بود
 و بخش سیم نفس خود یعنی در آن ترهت میکرد و یا بعضی امور مصالح اخروی یا دنیوی می کرد
 ثم جزاء جزاء بیت و این الگاس بر بخشی که بر خود هتیا میکرد و آن نیز بخشی وی میا
 خود و میان هر دو آن غیره ذلك بالخاصة علی العامة پس میگردانید آن بخش را بخاصه
 خود احوال یا بخاصه مر احوال جمعی است که در حضور آنحضرت می بودند و استفادہ علوم دین حکام
 اسلام می نمودند پس برسانید ندعوم آدمیا یا آنکه مر احوال عامه است که بعد از صحای که ارم باشند تا
 قیام قیامت این عاوت عظمی دولت کبری بخاصه بعامه سیده و کذا و غیره عظم شایا
 و بنهان نمیدشت از عزیزان ایشان چیزی را یعنی در تبلیغ افاده و افاضه خاصه عامه برابر بودند
 نبود که خصوص خاصه چیزی باشد و بعامة نباشد بلکه مشترک بودند همه در رضایح و موعظ بر ابرق
 کان من سیریه فی جزاء که متمایز اهل الفضل یا دین و بود از روش و طریقه تحفه
 در بخش است برگزیدن از فضل یعنی اهل صلاح و علم و شرف مقدم و محترم میشد ایشان را بر غیرانند
 استفادہ و متفاضله کردن و رسانیدن احوال حاجات عامه مبرمان باون پیغمبر و قسمته علی
 قد و فضله فی الیقین بود و قسم آنحضرت یعنی تفضل و تطهیر توبه آنحضرت بر قدر فضل و سلام
 ایشان در دین نه بر حساب اجساب ایشان بلکه بملاحظه تقوی و پرستشکاری قسمته ذوالکبر
 و منوهم ذوالکبریتین و منوهم ذوالکبرایج پس بعضی بودند از ایشان کسی خداوندیک حاجت و بعضی
 از آن خداوند و حاجت بر خی از آن خداوند حاجتها فیکساع علیهم و علیهم و علیهم و علیهم
 و انما من مسئلتکم عند ربکم شغل مینمود و پیغمبر باصحا به شغل میکرد و در ایشان آنحضرت
 یعنی خویش را مشغول میکرد و التماس بکارهای ایشان و انجام مقاصد مطالب ایشان میفرمود و در ذکر
 مشیت ایشان و چیزی که در احوال ایشان و مفاد ایشان و در آن میبود و باصلاح است تعلیم میفرمود
 اصحاب سوال کردن امور ضروری که در آن آنحضرت و امر میکرد و نقل کنید چیزی که استفادہ
 از امثال فقرا از آنحضرت را در دین و گویند و تعلیم میداد و امر را و اکتفا بر هم بالیقین
 بکتب بقیه علم و اخبار از احوال ایشان را که سزاوار باشد در ایشان از این اخبار و احوال هر دم آنحضرت
 گفتن سزاوار گفتن این بر بعضی از بزرگان مسائله و رعایای حاجات ایشان را امر و ضرر میبازند

شدن ایشان و کمال الناس عما فی الناس و می پسندید و مانع از آنچه در مردمان میگذشت
از نیک بد و محسن الحسین و یقین و تحسین میکرد و نیک خواب و تقویت میفرمود و از او کلام
القیح و یو هیه و نذرت میکرد و بد را دوست میکرد و آنرا یعنی در نظر مبارک از وجه اعتباری
اندرخت و نذرت میکرد و فاعل آنرا معتدل الّا آخر یعنی با اعتدال بود و کارهای او در جمیع افعال
اقوال آنحضرت در غایت اعتدال بود و این صفت اعتدال لازم ذات اشرف آنحضرت بود و متفک
نیست ایشان غیر مختلف یعنی محفوظ بود و ازین که صادر شود از آنشر و اختلاف و رفو
و اقوال چنان از عدم و نذرت که یغفل بخافه ان یغفلوا عنه و یملکوا غافل نمیشد
آن بهترین موجودات از تذکره و ارشاد و نصیحت و تعلیم ایشان از جهت اینکه غافل میشوید و دنیا
ملا میگیرند ایشان لیکن حال عنده عتاد بر همه حال نزد او چیزی که با صلاح می آورد و هر ضرری
که واقع میشد از کارهای غیبی از کار و آماده بود و برحق که لا یقتصر عن الحق و لا یجحد
تقصیر میکرد آنحضرت از حق و در نمیکشت از آن حق یعنی تقصیر نمیکرد و از حق و جمیع احوال خود
و مسأله میفرمود و بجای و نمیکرد از حق ان یلونه من الناس آنسانیکه نزدیک پیوسته
با او مردمان خیار هم افضلهم عنده برگزیده ایشان بهتر ایشان نزد آنحضرت که بسیار رفیع
بود یا علم و عمل است و بهترین جمیع اطهار را شنید و اندر تیر خلافت ضوان آمد علیهم السلام
اعظمهم نصیحة و اعظمهم عنده منزله احسنهم موساه و مؤازرة اعظم ایشان
یعنی مخصوص از روی خیر خواهی و عظم ایشان از روی منزه و قرب نزد آنحضرت نیکوتر ایشان که
بذل می نمود و نفس و مال و اندام و اعانت میکرد در جهات برادران نبی نفس و مال قال کنت عود
مجلسه گفت امیر المومنین حسین پس پسندیدم من از پدر خود از مجلس آنحضرت یعنی از احوال آنحضرت
در وقت جلوس او با مردان این فرخا صفت بعد از عام فقال کان رسول الله صلم
لا یقوم و لا یجلس له علی کعبه کذا الله پس گفت امیر المومنین علیه که بود و غیر خدا نمیستایند و
نشستگرند که حق جل و علا و اذ انکهی الی مجلس حیث یتکهی به المجلس و یا هر یک از آن
و هر یک که منتهی بجو قوفی یعنی تشریف مخصوص تشریف میداد و بجای قوفی که نشسته بود و منتهی میشد
با آنحضرت آن مجلس یعنی از کبریم اخلاق و کمال تواضع آنحضرت بود که ملاحظه صد مجلس بود و هر خط
نفس و تکلف نمیکرد و امر میفرمود صحابه را بدین که یعنی کس که کلفت نباشد و در شش مجلس نشسته
یا هر جا که خالی یا بنشینند یعطی کل جلساءه بنصیبه می بخشید و عطا میفرمود و همه

بمنشئان آنحضرت را یعنی هر یکی را با انعام و ثنات و پرورش احوال و نوازش میفرمود و
بجست جلیسته آنی اخذ اکرم علیک منه منی پنداشت از همنشینان آنحضرت بزرگ
هر یک را که اگر می نشست بر آواز و یعنی از نیمه رانی پنداشتند که من گرامی تر من نزد او از دیگر
من جایگاه او فاو و قدری حاجت صابره کسی که نشست با حضرت یا تقوی که با حضرت
واجبی میسر و آنحضرت و متبع کلام او میشد حتی یکنه هو الک نصرت تا که می بود آن طالب
مفاوض حاجت از آن عرض حاجت سخن خود و انصاف می نمود یعنی ساکت می بود تا او سخن خود تمام
میکرد و این از خلق عظیمه و اضع و کرم آنحضرت بود و من سألک حاجه لا یرده الا بها
و کسی که خواست حاجتی را را گویند و آنحضرت گریان رو که حاجت اگر میسر بود نزد او و او بگوید
من القول یا سخن نیکو و عذر دیگر که تو میباید آنچه خواسته بود و این کمال سخاوت و مروت آنحضرت
بود چون ال در جامی آور و یکجای و عده کرده بود و آن بایتم عطا میفرمود و قد و سیح
الناس کسب طه و خلفه تحقیق سیل ساخت مردمان کثاده رو و خوش خلق آنحضرت
بمدا و باطنی و ظاهر یعنی اخروی و دنیوی فصا و حکم ابا و صا و و اعناده فی الحقی سوا و بر
گفت آنحضرت از رو شفقت و حرمت مرایشان را بدو گشتند ایشان نزد آنحضرت در حق برابر
مجلسیست فیجلس علم و حیاء و صا و و اما تبه و مجلس شریف آنحضرت مجلس علم و حیاء و صبر و
تحمل میفرمود و بر جفا و اینک ایشان مجلس آنسر و عالم امانت بود و یعنی ممکن بود که کسی کم و زیاده گوید
از آنچه و مجلس واقم میشد که از رفع قینه که کثرت بلند میشد و مجلس شریف آنسر و آواز بازیر که
برستی مجاب بود و در غایت خضوع و اوج چشم و و شسته بر زمین نزد آنحضرت می نشستند و کمال
گویا که بر سر ایشان مرغیست نه بسیار سکونت عدم حرکت و عدم التفات بر اطراف و کثرت
فی الخرم و یاد و نمیکردند و در آن مجلس شریف چیز را تهم را و حرام را ندو می ساختند و کثرت
فکات و و شایع و منتشر میکردند و لا شانرا یعنی چیزی که لا باقی و با احترام نبود اگر از کسی بود و عوی
امری پوشیدند و ظاهر و فاش نمیکردند و فی تحایر لکن و در عدالت رسته برابر بود و بدقیقا فاضل
فی نه یا التمس فی تفاخر میکردند و یکدیگر را در آن مجلس بصلاح و بر سیر گرامی امانت و دیانت
متم و انعمین و باو اضع میکردند و اگر کم و احترام با هم نمی نمودند یقیناً فی الکبیر و غیر
و تعظیم و احترام میکردند و در مجلس کل سالان یا یکبار یکبار بود و از روی علم و تقوی و و کثرت
فی الصغیر و ترحم و بلطف و در آن مجلس خردان را و کثرت و کثرت

ذالک الحجة و بر میگرددند خداوند حاجت بر نفس که خود در تقرب باشد حضرت و در تکلم نمودن او
 یعنی ساعی جمیل در امتحان حاجت تقدیم میرسانند و میخفظون العزب و نگاشتند کینه
 غریب یعنی از خود اندام و با هر دو مندیگردانند و خاطر جوی می نمودند یا بمشود و اگر امضا ظاهر
 شود میگردد و از تو اضع آنحضرت بود که بر درگاه عالم پناه آنسر و در آن نبود و حاجت حاج
 نه عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلعم لیس یزاکب یجول ولا
 مرویت از انس گفت گفت پیغمبر اگر بدید کرده شود و بسو من یا پیچ هر آنست قبول کنم من و تو
 دعیت علیه که حاجت بخوانده شود من بر آن بنی اگر مرا بر یا پیچ بر یا کوفند طبع آن
 حاجت نمیکند و میروم عن یزید قال جاءه رسول الله صلعم لیس یزاکب یجول ولا
 رد و آن مرویت از جابر که گفت آمد مرا پیغمبر خدا و سو او بر سر تر و بر سر پیاوه بخانه آنست
 حضور آنست و فرمود این را نکال تو اضع و خلق کریم آنحضرت بود که بر بار تا صاحبان تفت میدادند
 ای انهم یشتم العطار قال سمعت یوسف بن عبد الله بن سلام قال سئانی رسول
 الله صلعم یوسف مرویت از ابی انیم که گفت شنیدم من از یوسف که گفت نام نهاد مرا پیغمبر
 یوسف واقعد فی حجره و مسح علی کبیه و نشاند مرا در کنار خود و دست مبارک شید بر
 من عن انس بن مالک قال ان النبی صلعم حج علی جدیت و قطیفه کثافت
 ثمنها اربعة دراهیم مرویت از انس گفت بدیدم پیغمبر خدا حج گذار و یعنی ناسا که آورد
 در حال تنیکه سوار بود و بر شتر و بالا شتر کهنه بود و بران بالا ان چادری بود و بودیم ما که بر دیم
 که بپا آن چهار درم باشد فلما استوث به داخلته قال لیس یزاکب یجول ولا
 فیها و لاریاء پس آنکه نام که بر شست بر شتر خود گفت خدا ای لیس که من ترا بچمی که در آن سمعت
 نباشد عن انس بن مالک قال ان رجلا احیا ما دعا رسول الله صلعم مرویت از
 انس که گفت بدیدم مروی و در آنجا پیغمبر را پیچ طبع آنحضرت را بخانه خود و آن سر و بر سر
 تشریف فرمود در فقر و ب که تزییناء کند و با او پس و یک ساخت مرا آنحضرت با آن و گوشت
 که بران که بود و فلما کان یجیب الداء یسیر و پیچ که درست میدشت که در آن قال ثابت
 فسمعت انسا یقول فما صنع فی طعام اقد علی ان یقتنع فی ذبابة الا صنع
 گفت ثابت که می از رواه است پیش شنیدم من انس که میگفت پس ساختن شود مرا آنکه قدرت
 باشم من بر آنکه ساخته شود در آن طعام که و مرا که ساخته شود و یعنی بوسطه دوست و من پیچ

له واما يمكن ان يشد من طعام خود كدويمكن عن عسرة قالت قيل لعائشة رضى ما ذا
 كان يعمل رسول الله صلى الله عليه وسلم في بيته مرويت از عمره كه گفت گفته شد ميرى في عائشة را
 بر چه چيز بود كه عمل ميكر و نعيم خدا و رزانه خود و قالت كان يشد من البشير فيلنوبة و يحلب
 شاة كه گفت بى عائشه بود و نعيم خدا و آدمى از آدميا مى جست جائمه خود را و شيخ ابن حجر نور مرقد
 و شرح شما كل آورده كه قلم در جائمه آنحضرت نبوده و اگر بوده ايند امير ساييده و مى و شنيذ
 و گو سفند خود را و يخد نم نفسكه و خدمت ميكر و نفس خود را با ب سلجانه و خلق
 رسول الله صلى الله عليه وسلم اين با شيست كه آمده و رخلق سويت نعيم خدا عن غايه بن زيدا
 بن ثابت قال دخل نفرا على زيد بن ثابت فقالوا له حدثنا احاديث رسول الله
 صلى الله عليه وسلم رويت از خارج بن زيد كه گفت و را بر جا هم بر زيد و اير او منو و نفرا واقع ميشود و بر سر
 كس تا ده كس بر گنشد ايشان مر آن زير را كه سخن گو با سحرى اسوان خدا يعنى از احوال آنحضرت
 و اخلاق كه ميده و قال ما ذا احل لكم گفت از چه چيز سخن كنم مر شمارا يعنى مكن نيت كه
 او صا حسيده و اخلاق پسنديده و در بيان آيد بلكه از عجزه بعضى از ان توانم بر آيد اما كشم
 بشما گويم كذبت جاده و فكان اذا نزل عليكم الوحي بعث الي فكتبت له ابو وم من سايه
 او قرا و انكه در قرب جوار آنحضرت منسل و شتم پس بود و نعيم كه هر وقت كه بر و آمد حى و ايات
 قرآنى و در فرستادى و راجع بسبب شتم من ايات منسل را بر اى او و زيد بن ثابت اجل
 كاتبا حى بود و فكتبا اذا ذكرنا الله نياذ كها معنا و اذا ذكرنا الاخرة ذكرها معنا
 و اذا ذكرنا الطعام ذكره معنا و چون ذكر كرديم امور آخرت ذكر كر و با امور آخرت
 و چون ذكر كرديم اطعام را ذكر كر و آنحضرت با ما فكل هذا احل لكم عن النبي صلى الله عليه وسلم
 مذكورات حديث ميكنم شمارا از احوال اخلاق نعيم يعنى خلق و با عايت عظيم بود و سيرت او بيان
 كرديم عن عمر بن العاص قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبل بى وجهه و يحلب
 على اشتر القوم مرويت از عمر و بن العاص كه گفت بود و نعيم كه اقبال ميكر و ملتفت ميدست بر
 مبارك سخن خوش طبع خوش روى و خوش خلقى و خوش سخن برادر گروه اول ايشان بدست
 و روى القوم بهذا الالف ميتا و ايشان اينى گروهى اسلام ايشان تازه بود و فكان
 يقبل بى وجهه و يحلب عليه پس بود و نعيم كه اقبال التفات مبصر بود و مبارك سخن
 خود و بر من حث فكتبت انى سخن القوم تا آنكه گمان بر و من كى بدستيك بهترين گروه ام

اين سخن را كه از گروه اول ايشان است كه از گروه اول ايشان است كه از گروه اول ايشان است

[illegible]

[illegible]

نباشد آن آسان تر حرام یا مکروه در مجاز نیست حکم عايشه قال قلت يا رسول الله
 علي رسول الله صلعم وانا عتدته مرويت اني بي عايشه كه گفت اذن ملكي مرويت
 يعني اذن ملكي كه در آيد بجز از دست بغيري و حال آنكه من نزد آنحضرت بودم فقال بئس اب
 العيشة يركب بغير يد مرويت اني قبيلة او كذا العيشة يا كفت يد مرويت اني برادر
 قبيلة شك راويست و شيخ ابن حجر نو مر قد و شرح آورده كه نام آنمرو عيشه بود در ان ايام
 مسلمان نشده بود اگر چه ظاهر اسلام ميكرد پس بيان كه و آنحضرت حال و را تابشاند مروان
 مغرور نشود بسجدي و غريب و درين دليل است به ذكر فاسق نمودن بخيزي كه در دست تاباند
 مروان و پيروي كنند تا در غير او پيروي كنند تا پاك كه ان مرد آشكارا ميكرد افعال بد را و نيست غيبت بر
 مجاهره اذن كه قال ان لك القول بئس ان فرمود حضرت رسالت پناه آنمرو كه عيشه
 و شت پس مگفت باو كلام يعني بلا ايت و زمي با سخن كرد و كند او را و نمود فلما خرج
 قلت يا رسول الله ما قلت ثم كنت لك القول بئس ان چون بيرون آمد گفتم من
 بغير خبر گفتم تو آنچه باز كند او را و پيروي پس زم زم گفتم سخن با او فقال يا عايشه
 انك من شدة الناس من تركه الناس او و دعه الناس نقاء فحشيت بگفت بغيري
 عايشه از بد مروان كه است كه ترك كنند مروان را يا كند از بد مروان او را پيروي كردن از فحش سخن
 الحسن ابن علي سالت ابي عن سيرة رسول الله صلعم في جلسائه مرويت ان
 امير المؤمنين حسن پرسيدم از پدر خود از طريقه و روش بغير خدا و پيروي شينان خود فقال
 كان رسول الله صلعم ذا ايمه البشيرة لئن الخلق لئن الخائب بگفت علي كه بغير خدا
 هميشه خوش روی خوب خلق متواضع نرم طبع ليس يفظ ولا غليظ ولا حجاب ولا خفاء
 ولا محجباب ولا مشاشه نبود بد خلق و درشت خوي و نه درشت آواز از هر خصام نبود
 فحاشي در كلام خود و افعال خود و نه عيب بنده و نه حزينه نبود بخل يعني صداقت و راستي
 آنحضرت نموده و هم الوصف حميده حضرت واجب تعالي در ذات مقدس حضرت نبوي ساخته تعالي
 عدا لا يشتهي تغافل ميكرد و در سبكه و ايند از چيزي كه نمي خواست و از زودت آنچه سزاوار
 نبود بعد و ان فعل از فاعل او و نه پرسيد بغيري را كه لا اتي بغيري بعد ان و لا يونس
 ميتة و انا امير ميكرد و كسي كه امير مي درشت از و لا ينجيب في جواب ميكرد و ان محكم
 سخن را كه سزاوار است جواب بان بلكه در سكوت ميكرد از ان از روي عفو و مروت

بسم الله الرحمن الرحيم

و کما لا یغنیه
از اوقات مشغول
بلا یعنی که در هیچ وقت
خود را و بزرگتر
چنانکه واسطایین
است که بر خود و عظمی
شانی می نهند و تَرَک
النَّاسِ مِنْ تَلَايَتِ
كَانَ لَا يَنْفُكُ
أَحَدًا وَلَا يَغِيبُ
وَلَا يَطْلُبُ
عَوْنَهُ وَلَا يَتَكَلَّمُ
الْأَفْهَامَ بِنَاقِبَةٍ
وَتَرَکُ
کرم و مان از سبزه
بود و نمیکرد که دست
نمیکرد کسی و تَبَتُّ
کسی را و کشف حال
مردم که پوشیده بود
و از غیبی بود و تکلم
نمیکرد و اگر آنچه در
ان امید نواب
و نیت او فَاذَاتُكُمْ
أَطَقَ جُلُوسًا
عَلَى رُؤُوسِهِمُ
الطَّيْرُ بِحُجْرَتِهِمْ
میکرد و در مساکت
میشد و نه نشینان
او مرد و صاحب
نظام کرام اند و یا که
بر ایشان صریح
نمیشد و در اختیار
سکوت و عدم حرکت
عدم التفات بهوی
جوانب فاذا اسکت
تکلموا لا یکن
أَعْوَنَ عِنْدَهُ
الْحَدِيثُ پس اگر
نموشن میشد آنحضرت
تکلم میکرد و نه محایبه
نزع نمیکرد و آواز بلند
نمیشد ایشان نزدیک
آنحضرت و حرکایت
و این دلیل است بر
کمال قار و علو مرتبه
آنحضرت صلعم و مَنْ
تَكَلَّمَ عِنْدَهُ انْقَسَا
أَلْهَى بَعْدَ وَكَيْفَ
تَكَلَّمَ سَمِعُوا
نزد آنحضرت ساکت
میشد و این محلیست
حریف و تقیه تکلم
میکرد و از ایشان
در می شنیدند حرکایت
متکلم تا آنکه فارغ
میشد متکلم از کلام
خود و سخن در آنمیان
نیگفتند و این دلیل
است بر کمال ادب
نواضع صحابه که حال
ده اند از شرف صحبت
چهره حدیثهم عِنْدَهُ
حَدِيثُ اَوْ كَلِمَةٍ
سَمِعُوا سخن میهم
ایشان نزد آنحضرت
سخن اول ایشان است
یعنی لالت نمیشد
آنحضرت را از شنیدن
سخن ایشان همچو
حدیث اول ایشان
مرا و آنکه سامع در
اول مرتبه شیط سماع
سخن میکنند و چون
سخن بسیار کرد و
مال می آرد و آنحضرت
صلعم چنین بود و بلکه
همه سخن ایشان را مثل
سخن اول می شنیدند و از
کمال خلوص
موت آنحضرت بود و اگر
نمی بود سخن که لالت
شنیدن باشد لوجه
نمیکرد و التفات نمیکرد
و یَقُولُ مَتَا يَصْطَلِحُونَ
مِنْهُ مَخْذَهُ مِيكَرُ
و از چیز که خنده
میکرد و نه بهشتیان
از ان و بی حجب
بیتجربون مِنْهُ
و تعجب میکرد از چیز
که تعجب میکردند
صاحبان و از ان از کریم
اطلاق و عموم اشفاق
آنحضرت بود و یَصْطَلِحُونَ
لِلْغَرِيبِ عَلَى الْجَفْوَةِ
فِي مَنْطِقِهِ وَ سَمِعْتُ
كَتَبَهُ وَ صَبْرٌ
میکرد و تحمل میکرد
و آنحضرت در جفا
غریب تکلم او و سوال
او و آنکه کان
اصحابه لیس تجلی
میکرد تا آنکه بود
و صاحب کرام که می
بر و در غریب و از
کمال محبت خاطر غریب
میکردند

تَرَكَ نَفْسَهُ مِنْ تَلَايَتِ تَحْقِيقِ تَرَكَ كَرَمٍ وَ مَنَعِي نَمُوْدُ نَفْسِ خُورِ اَزْ سَبْزَةِ الْمَرْوَةِ وَ اَلْكَتَادِ
وَمَا لَا يَغْنِيهِ اَزْ عِدَالِ طَلَبِ سِيَارِ اَلْاَلِ مَشْغُولِ بُوْدُنِ وَ شَدْنِ بِمَالِ اَلْبَعْنِيهِ كِهْ دَرِ بَحْرِ وَ
اَزْ اَوْقَاتِ مَشْغُولِ اَلْاَلِ اَيْنِهْ نَمِشْدْ وَ دَرِ عَجْزِ شَمَالِ اَلْجَبَابِ اَلْكَتَادِ اَلْكَتَادِ اَلْبَعْنِيهِ اَلْبَعْنِيهِ اَلْبَعْنِيهِ اَلْبَعْنِيهِ
خُورِ اَوْتَكْبَرِ وَ تَرَفْعِ هَسْتِ چنانكه دَاسْطَا طِينِ اِنِ اَسْتِ كِهْ بَرِ خُوْ وَ عَظْمِ شَانِي مِي نِهَنْدْ وَ تَرَكَ
النَّاسِ مِنْ تَلَايَتِ كَانِ لَا يَنْفُكُ اَحَدًا وَلَا يَغِيبُ وَلَا يَطْلُبُ عَوْنَهُ وَلَا يَتَكَلَّمُ
الْأَفْهَامَ بِنَاقِبَةٍ وَ تَرَكَ كَرَمٍ وَ مَنَعِي نَمُوْدُ نَفْسِ خُورِ اَزْ سَبْزَةِ الْمَرْوَةِ وَ اَلْكَتَادِ
كُسِي اَو كَشْفِ حَالِ مَرْدَمِ كِهْ پُوشِيْدِه بُوْد وَ اَزْ غَيْبِي بُوْد وَ دَلِكُمْ مَنَفِرُ مَوْ دَرِ اَلْاَلِ اَمِيْدِ نَوَابِ
و نَيْتِ اَوْ فَاذَاتُكُمْ اَطَقَ جُلُوسًا عَلَى رُؤُوسِهِمُ الطَّيْرُ بِحُجْرَتِهِمْ مِيكَرُ وَ دَرِ مَسَاكَتِ
مِشْدَنْدِ نَمِشْتِيَانِ اَوْ مَرْدِ اَوْ صَحَابِ اَلْاَلِ اَمِيْدِ نَوَابِ اَمِ اَنْدُ كَوِيَا كِهْ بَرِ اَشْيَانِ صَرِيحِ
نَمِشْدَنْدِ وَ دَرِ اَقْتِيَارِ سَكُوتِ وَ عَدَمِ حَرَكَتِ عَدَمِ التَّفَاتِ بِهَوِي اَوَانِبِ فَاذَا اسَكْتِ
تَكَلَّمُوا لَا يَكُنْ اَعْوَنَ عِنْدَهُ الْحَدِيثُ اَلْحَدِيثُ اَلْحَدِيثُ اَلْحَدِيثُ اَلْحَدِيثُ اَلْحَدِيثُ اَلْحَدِيثُ
نَزَاعِ مِيكَرُ دَنْدْ وَ اَوَا زِلْبَنْدِ بَرِ نَيْشِ اَشْيَانِ نَزْدِيكَ اَلْحَضْرَتِ وَ حَرَكَايَتِ وَ اِيْنِ دَلِيلِ سَتَابِ
كَمَالِ قَارِ وَ عُلُوْ رَتَبِ اَلْحَضْرَتِ صَلَعم وَ مَنْ تَكَلَّمَ عِنْدَهُ انْقَسَا اَلْهَى بَعْدَ وَ كَيْفَ تَكَلَّمَ
سَمِعُوا نَزْدِ اَلْحَضْرَتِ سَاكَتِ مِشْدَنْدِ اَلْاَلِ اَمِيْدِ نَوَابِ اَمِيْدِ نَوَابِ اَمِيْدِ نَوَابِ اَمِيْدِ نَوَابِ
مَتَكَلَّمِ تا اَنكه فَارِغِ مِشْدِ مَتَكَلَّمِ اَزْ كَلَامِ خُودِ وَ سَخْنِي دَرِ اَنْمِيَانِ نِيگَفْتَنْدْ وَ اِيْنِ دَلِيلِ
اَسْتِ بَرِ كَمَالِ اَدَبِ نَوَاضِعِ صَحَابِهْ كِهْ حَالِ دِهْ اَنْدَ اَزْ شَرَفِ صَحْبَتِ چَمْرِ حَدِثْ هَمْ عِنْدَهُ حَدِيثُ اَوْ
كَلِمَةٍ سَمِعُوا اَشْيَانِ نَزْدِ اَلْحَضْرَتِ سَخْنِ اَوَّلِ اَشْيَانِ اَسْتِ اَيْنِهْ اَلْحَضْرَتِ رَا اَزْ شِنْدِنِ
سَخْنِ اَشْيَانِ اَمِ چَمْرِ حَدِثْ اَوَّلِ اَشْيَانِ مَرَا اَنكه سَامِعِ دَرِ اَوَّلِ مَرْتَبَهْ شَيْطِ سَمَاعِ
سَخْنِ مِيكَنْدْ وَ چُونِ سَخْنِ بِيَا رُكُودِ دَرِ مَالِ مِي آرْدْ وَ اَلْحَضْرَتِ صَلَعم
چُنِ اَمِ بَلَكِهْ هَمِهْ سَخْنِ اَشْيَانِ رَا مِثْلِ سَخْنِ اَوَّلِ مِي شَنِيدْ وَ اَزْ كَمَالِ خُلُوصِ
مَوْتِ اَلْحَضْرَتِ بُوْدْ وَ اِگَرِ نَمِي بُوْدِ سَخْنِ كِهْ لَالْتِ شَنِيدِنِ بَاشْدْ لَوْ حِ
نَمِيكَرْدْ وَ اَلتَّفَاتِ نَمِيكَرْدْ وَ اَلتَّفَاتِ نَمِيكَرْدْ وَ اَلتَّفَاتِ نَمِيكَرْدْ وَ اَلتَّفَاتِ نَمِيكَرْدْ
يَقُولُ مَتَا يَصْطَلِحُونَ مِنْهُ مَخْذَهُ مِيكَرُ وَ اَزْ جِزِي كِهْ خَنْدِه
مِيكَرْدْ وَ نَهْ بِهَشْتِيَانِ اَزْ اَنِ وَ بِي حَجَبِ بِيْتَجَبُونِ مِنْهُ
وَ تَعَجُّبِ مِيكَرْدْ اَزْ جِزِي كِهْ تَعَجُّبِ مِيكَرْدْ وَ اَصْحَابِ اَوَا زَانِ وَ اِيْنِ اَزْ كَرِيْمِ اَطْلَاقِ
وَ عُمُومِ اَشْفَاقِ اَلْحَضْرَتِ بُوْدْ وَ يَصْطَلِحُونَ لِلْغَرِيبِ عَلَى الْجَفْوَةِ فِي مَنْطِقِهِ وَ سَمِعْتُ
كَتَبَهُ وَ صَبْرٌ مِيكَرْدْ وَ تَحْمَلِ مِيكَرْدْ وَ اَلْحَضْرَتِ دَرِ جَفَا غَرِيبِ تَكَلَّمَ اَوْ
سَوَالِ اَوْ حَتَّى اَنْ كَانِ اَصْحَابُهُ لَيْسَتْ تَجَلُّوْنَ مِنْهُمْ تا اَنكه بُوْدْ
وَ اَصْحَابِ كَرَامِ كِهْ مِي بَرُوْدْ وَ غَرِيبِ اَمَا اَزْ كَمَالِ مِشْتِ خَاطِرِ غَرِيبِ
مِيكَرْدَنْدْ

و كَمَا لَا يَغْنِيهِ

وَيَقُولُ اِذَا كُنْتُمْ طَالِبَ حَاجَةٍ يَطْلُبُهَا قَدْ قُدُّوْهُ وَيُسْفِرُ مَوْدًا تَحْضُرَتْ كَيْسُ بْنُ
طَالِبٍ حَتَّى كَرَّ طَلِبُكَ اَنْ حَاجَتُ اِبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ الْعَطَا وَحَسَانٌ وَلَا يَقْبَلُ الشَّاءَ اِلَّا
مِنْ مَكَانٍ وَاقْبُولُ مُنْكَرٍ وَتَارُ اَكْرَمُ مَقَارِبٍ غَيْرُ تَحَاوِرُ كُنْ تَدَاوِرُ غَيْرُ مَقْرُورٍ مَرْتَبَةٍ عَالِي دَرَجَةٍ
وَاللَّاتُ يَكُنْ بَرَكَاتُ خَلْقٍ وَخَلْقٍ رَفِيقٍ تَحْضُرَتْ وَلَا يَقْطَعُ عَلَى الْحَدِيثِ حَتَّى
يُجُوزَ قَبْلُ قَطْعِهِ بِتَحْيِيٍّ اَوْ قِيَامٍ وَقَطْعُ مُنْكَرٍ وَبَرَكَةُ حَاكِيَّتِهِ اَوْ اَنْ تَكُنْ تَحَاوِرُ مُنْكَرٍ وَاقْبُولُ
بِسْ طَلِبُكَ مُنْكَرٍ وَخَلْقٍ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَعْلَامُ اَحْمَدُ بْنُ الْحَكَّارِ قَالَ سَمِعْتُ
جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ مَا سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْئًا قَطُّ فَقَالَ مَرُويْتُ أَنَّهُ
كَغَفَّتْ شَيْئًا مِنْهُمُ اَزْ جَابِرٍ كَيْفَ سَأَلَ اَكْرَمُ شَيْءٍ اَزْ بَعْضِ حَبِيبِي اِبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ
سَوَالُ مُنْكَرٍ وَحَاجَتِي اِبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ
عَنْ اِبْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَلْحَدَّثُ اَلتَّائِسُ بِالْخَيْرِ مَرُويْتُ اَنْ اَبْرَاهِيْمَ
كَغَفَّتْ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ
حَتَّى يَسْلَمَ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ
حَيَاتِيَّةٍ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ
قُرْآنُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ
عَرَضَ كَرُو وَرَوَايَاتُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ
وَرَوَايَاتُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ
صَلَّمَ اَلْحَدَّثُ اَلتَّائِسُ بِالْخَيْرِ مَرُويْتُ اَنْ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ
فَيَقْنُ خَيْرًا نَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ
اللَّهُ صَلَّمَ اَلْحَدَّثُ اَلتَّائِسُ بِالْخَيْرِ مَرُويْتُ اَنْ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ
نَفْسُ وَفِيهِ وَرَدَتْ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ
اَتَيْدَهُ وَلِيَكُنْ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّمَ اَلْحَدَّثُ اَلتَّائِسُ بِالْخَيْرِ مَرُويْتُ اَنْ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ
بَرَكَةُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ
صَلَّمَ اَلْحَدَّثُ اَلتَّائِسُ بِالْخَيْرِ مَرُويْتُ اَنْ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ
شَيْءٍ قَضَيْتُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ اَبْرَاهِيْمَ كُنْ تَدَاوِرُ

وَرَوَاهُ

او مرد از سوال حل حرمت است پس گفت از آن حجاست که و غیر حجاست نمود آن هر روز را که
 پس هر که در آنحضرت را در و صباغ از غله و چون آنحضرت اجزه دادند ظاهر است که جبره حجاست
 حلال است و لیکن کسب نیست و کلمه اهلک فوضعوها عند من خدا کجه و سخن که در و
 او را یعنی استعدا نمود که از خراج او چیزی کم کند و قال ان افضل ما نداء ویتثم به الحجامه
 و ان من امثل و انکم للحجامه و گفت پیغمبر سببه بهترین چیز که تدا و کین شما یان
 حجاست یا بدستیک از بهترین و ای شماست حجاست ثبات رویت عن علی ان الشیخ
 صلعم اختجم و اعوینی فاعطیت الحجام اجزه مرویت از امیرالمومنین علی که گفت بدست
 پیغمبر حجاست کرد و او را کرد و در این من دادم حجام را اجرت او عین بن عباس قال ان
 النبی صلعم اختجم فی الاخذ عین و بین الذین و اعطی الحجام اجزه و لو کان
 حراما لم یعطه مرویت از ابن عباس که گفت بدستیک پیغمبر حجاست کرد و از اذنین که
 دوزگسانند و وجانب کردن میان دو شانه و دادم حجام را اجرت او اگر بود و اجرت حجام
 حرام نمیداد و او را عین بن عباس ان النبی صلعم دعا الحجاما فحجمه و سألک
 که خراجک فقال ثلثه اشبع فوضع عنه صاعا و اعطاه اجزه مرویت از
 ابن عمر که گفت بدستیک پیغمبر بخاند حجام را پس حجاست کرد و او را پرسید آنحضرت که چند است
 تو یعنی چه میدهند ترا پس گفت حجام که طاع است پس نهاده از و بی را و داد او را و او
 عن انس بن مالک قال کان رسول الله صلعم یحجم فی الاخذ عین و الکامل
 و کان یحجم یسبع عشرة و تسع عشرة و احد و عشرين مرویت از انس
 که گفت بود پیغمبر که حجاست میکرد از دوزگ کردن پس هر بود آنحضرت که حجاست میکرد و در فم
 و نوز و سم و بیتیم از ماه عن انس بن مالک ان رسول الله صلعم یحجم و هو
 حرم و یملک علی ظهر القدم مرویت از انس که گفت بدستیک پیغمبر حجاست کرد و در حالتی
 محرم بود یعنی احرام بسته بود بموضع طل و اقع میادینه و که بر پشت پای باب مصالحه
 فی اسماء رسول الله صلعم این باب حدیثی است که آمده در انها پیغمبر عن محمد
 بن جبیر بن مطعم عن ابيه قال قال رسول الله صلعم انی اسماء انا و انا
 و انا و انا الحی الذی یسوی الله فی الکفر مرویت از جریر بن مطعم که گفت پیغمبر
 بدستیک که مرا نهاده است من محمد و من احمد نام نهاده شده باین نامها از جهت کثرت

الکامل
 عامه
 فی فقه
 در این
 فی فقه
 در این
 فی فقه
 در این

در این
 فی فقه
 در این

محمده و نامیده البر طبعی استایش کند محمد اهل آسمان اهل زمین و حق تعالی چنان کرد که او
امید داشته بود و ابونعیم آورده که در حدیث قدسی وارد شده که الله تعالی فرمود قسم نعمت
و جلال من عذاب کنم احدی را که نامیده شود و بنام یعنی محمد و احمد و منم حاجی آنکه محموی نبین
الله تعالی کفر را یعنی بعثت من کفرا صحو و باطل کرد از که دمدینه و دیار عرب و اکثر بلاد ممالک
معموره و انا الخائف الذی یخشئ الناس علی قد حجی و منم حاشر یعنی حشر میکند یعنی
برمی انگیزد خدایتها آدمیان بر قدیم من یعنی اول حشر من میشود و بعد از آن انبیا و دیگر که در
او اخر زمان بعثت من قیامت قائم شود و انا العاقب و العاقب الذی یخشی کس بعد
نبی و منم آخر همه انبیا و عاقب آن کسی است که بعد از نبی نیست یعنی خاتم نبیاست عحت
خذ یفته قال لقیته النبی صلعم فی بعض طریق الدینة فقال انا محمد و انا
احمد و انا نبی الرحمة و نبی التوبة مرویست از حدیقه که گفت ملاقات کردیم نمبر
در بعضی راه دینه طیبه بر گشت نمبر منم محمد و منم احمد و منم غیر محمد و منم غیر احمد قبول تبه بر گشت
من است در این است و انا النقی و انا الخائف و نبی المکرم و منم از پی در آمده و منم
حاشر یعنی حشر میکند حقیقه و الله اول مرایع اول من بر خیزم و در حشر باب
میا جاء فی عیش رسول الله صلعم این بابی نیست که آمده در باب عیش نمبر و درین
کتاب دو باب عیش واقم شده است اول باب کوتاهی است مشتمل بر دو حدیث و دوم باب
طویل و عیش التفسیر کرده بحیات طعام آنچه آن نیست کند و درین باب باراده از حیات و
طعام مشتمل است و وجوه آنکه صنف بیان عیش را در دو باب و روه ظاهر نیست اگر آن باب محمول
شود بر طعام و این باب نیز است یا بر آنچه آن است کند عحت سیمای این حدیث قال سمعت
النعمان بن بشیر یقول انکم فی طعام و شراب یشتتم لقد ذلیت ذلیتکم صلعم
و ما یجد من الذل ما یملأ بطنه مرویست از سما که گفت شنیدم من از نعمان که میگفت
آیا نیستید شما در طعام و شراب آنچه میخواهید یا ما دادم که می خواهید بر آن قارید از خوردن
آنها میدان و الله که تحقیق دیدم بغیر شما را و حال آنکه نمیدانم از بدترین خرابه جای خرابانان
قدر که بر کنه شکم را و مقصود آنست که آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم با وجود ضعف معیشت هرگز
از شکم خالی نبود باید که شما با وجود این بطن نمیشد شکم خالی نه باشید و حق نعمت است که بجا آرید
یا آنکه حضرت جبرئیل را که پشت و خاطر بچگونگی و ذخیره نماشت شما باید که با و اقتدا کنید و طریقی

در نمبر قائل

جمع مال و اذرا را در باران بکشد عَنِ عَائِشَةَ رَضِيَ عَنْهَا قَالَتْ اِنْ كُنَّا اَنْ مُحَمَّدٌ مَكَثَ شَهْرًا
مَا اسْتَوَقَدَ يَنَارًا اِنْ هُوَ اِلَّا النَّخْرُ الْمَاءُ مَرِيسًا زَعَانَةً كَقِفْتَ اَنْ مُحَمَّدٌ مَكَثَ
ماه كه افروخته نمیشود و در خانه پیغمبر آتش بجهت چراغ و نه غیر آن یعنی بر آتش طبع اینكه نبود و كبر خرماد
اب عن ابی الخثعمه قال شكوا فاما الى رسول الله صلى الله عليه وسلم الخوج و دفعنا عن بطوننا
عن جحر فرفع رسول الله صلى الله عليه وسلم عن بطوننا عن حجربن مريضه از ابی طلحه كه گفت
شكايت بردیم از گرسنگی بسوی پیغمبر پس برداشتیم از شكبه خود از سنگ سنگ یعنی هر يك يك
يك سنگ خودیم كه گرسنه بودیم پس پشت بخمر از شكم خود دو سنگ فهم میشود كه كشف بطن نزد
مسلح است و حديث وال است بر آنكه اظهار شكوه از كرمات نزد غیر مذموم نیست و منافعی فكر
و رضانه عن أبي هريرة قال خرج النبي صلى الله عليه وسلم في ساعة لا يخرُج فيها ولا
يلقاه فيها أحد فأتاه أبو بكر فقال ما جاء بك يا أبا بكر فقال خجبت الكفى
رسول الله صلى الله عليه وسلم وانظري في وجهه والقتل عليه فلم يلبث ان جاء عنده
فقال ما جاء بك يا عمر فقال الخوج يا رسول الله مرويت از ابو هريره كه گفت برو
مده بود و پیغمبر ساعتی كه عادت نبود كه بیرون آید در آن ساعت ملاقات نمیکرد و در آن
بچكس آنسر و در ابراس مد بسوی آنحضرت ابو بكر صدیق پس گفت پیغمبر چه آورده است ترا ای ابا بكر پس
گفت صدیق الكبر بیرون آمده ام از برادر یافتن پیغمبر پس رنگ نكر و ندايشان تا آمد عمر اليه
رنگی بدشت آمدن عمر پس گفت پیغمبر چه چیز آورده است ترا ای عمر گفت گرسنگی ای پیغمبر خدا
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا قد وجدت بعض لك فانطلقوا الى منزل أبي
لحيثم بن النخعي انا لا نصلي و كان رجلا كثير الخيل والشاء وكم يكن له
فلم فكم يجد و به پس گفت پیغمبر بشو كه یافته ام بعض از جوع پس از آن جوع كه موجب
بیت شده همچنین پس و ان شدند بمنزل ابی الهيثم و او مردی بسیار رخل و بسیار گرسنه
بود و او را خادمان پس یافتند و او را فقالوا لا نحر انك ان صلاحك فقال انطلق
ستعذب لنا الماء فكم يلبث ان جاء أبو الهيثم يقريه يزعبها فوضعها
م جاء يلبثهم النبي صلى الله عليه وسلم وبقايا به يابسه و امه پس گفت زن او را كه است بازو
شی و هر تو پس گفت كه رفته است كه طلب آب بشیرین كند از برای پس رنگ نكر و ندايشان تا آمد
الهيثم با همگی بر آب كه برداشته بود از این نهاد آن را پس ام و در بر گرفت آنحضرت و گفت پدر

و نظر کن بر دین اسلام و بر آن کفر و عداوت و کینه

و انروز دای تو باد نشد انطالق بشم الی حد یقینه فلیسط لهم سبائا ثم انطلق الی
نخالة فجاء یقینوا موضعه فقال النبی صلعم اولاً تنقیت لنا ربیه فقال یا رسول
الله صلعم ای اردت ان تختاروا او تختاروا من ربیه ولبسیدہ فاکلوا وشربوا
من ذلک الماء فقال النبی صلعم هذا واللہ فی نفسی سیدہ من النعیم الذی
تسألون عنه یوم القیمۃ ظل بارڈ و درطب و طب طبک و ماء بارڈ و برنج
ایشان از بستان پس گسترده است ایشان فرشی پس پشت بسوی من رختی از خرما پس خوشه آورد
پس نهاد آنرا پس گفت بخمبر شما کی دی پس نکرده می پرسد ما از طریق پرس گفت یا رسول الله بدو
که من میخواهم شما بزرگترین کینه از رطبا و و بسیرا پس خوردند و آشامیدند از آن آب پس گفت بخمبر
بان خدا که روح من و رقبه قدرت او ستانم که حاصل شد از آن نعیم که خواستید از آن و
قیامت سایه خنک و رطبا کینه و آبی خنک فاطلق ای اهل بیتکم لیصنع حکم طعاماً فقال
النبی صلعم لا تمنا بحن کنا ذات ددد فذبح حکم عتاً فافجد یا فائاً تا هم هسا
فاکلوا پس وان شد ابو الهشیم از بر سر آنکه جهت ایشان طعامی باز و پس گفت بخمبر جهت شما
راکش پس بچ کرد از برای ایشان برغاله ماده که بسال نخیده بود و یازغاله زیر حاضر ساخت
اترا بر تاول فرسودند فقال النبی صلعم هل لک خادم قال لا فاذا اتانا سبی
فاتنا فای النبی صلعم برأسین لیس معهما ثالث فاتا ابو الهشیم فقال
النبی صلعم اخذ منهما قال یا نبی الله اخذ لی فقال النبی صلعم ان السنتشاد
مؤمن لکن هذا فای رأیتہ یصلی و استوحش به معروفا پس گفت بخمبر ما برت
خاومی گفت ابو الهشیم که نمی گفت بخمبر هرگاه که آید بر ما بنده پس یا تو بسوی ایشان رده شد
سجدت بخمبر و کس و بان و کس و کس یعنی همین دو کس بنجد بود پس آمد ابو الهشیم بسوی خمر
پس فرمود و بخمبر که اختیار کن از ایشان پس گفت یا نبی الله تو اختیار کن بر من پس گفت بخمبر
که پستی آنکه از و طلب شورت کرده آید و او را این اختیار بدار این پس سجدت که من زیده ام که
نماز میکند و روز نماز علامت صلاح است بر او میت و اگر خوب با او فاطلق ابو الهشیم الی
احسانه فاحبدها بقول و سؤل الله صلعم فقالت احسانه ما انت ببالغ ما قال
فیہ النبی صلعم الا ان یثقہ قال فهو عتیق فقال و سؤل الله صلعم ان الله
تعالی لم یبعث نبیاً الا و حلیفه الا و کاه و طانتان بطانته تاخره بالمعروف

یا

الطائفة صاعقة
که در این امر الهی
بشارت از اولاد ۱۲
و طائفة الرسل
الهدی فافهموا ان الله

عنه انفسه في الامم العرب
والتوفيق على التفرغ من الامور
والمقام واداء الامور
والمقام واداء الامور
والمقام واداء الامور
والمقام واداء الامور
والمقام واداء الامور
والمقام واداء الامور
والمقام واداء الامور

وَسَمِعَاهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَطَيْبَانَهُ لَا تَأْكُلُهُ حَبَا لَا وَمَنْ يُؤَقِّطُ بَطَانَةَ السُّوءِ فَقَدْ
وَقِيَ بِسِرِّهِ ابْنِ الْهَيْثَمِ سُبُوِي وَجْهَ خُودِيسْ خُزَادُورِ الْقِيُولِ مُعْجِبِ سِرِّهِ كَفَتْ زَنْ اَوْ كَهْ تَوْنِيسْ
سُجِّي اَكْهْ بِمُغْبِرْ كَفَتْ اَلَا اَنَّا كَهْ اُرَا اَزَادُ كُنِي زِيْرَا كَهْ حَقُوْقُ مَعْرُوفِ رِشَانِ عُبْدِ شَاوِ سِتَابِ كَفَتْ
ابُو الْهَيْثَمِ نَبَا بَرِيْنِ اَزَادُ سِتْ بِرْ كَفَتْ بِمُغْمَرِ خُدَا الْعَا بَرِيْنِ الْكَيْخَسْرُ بِمُغْمَرِ رَاوَنَهْ طَلِيْفُ رَا جِي جَا بِيْ
الَا كَهْ اُوْرَاوْ صَدَبْ نَبْرُودَهْ كَهْ دَرَا مَوْرُ وَخُلْ سِيْ كَرْدَهْ اَنِيْ كِيْ اَمْرُ سِيْ كَرْدَهْ اُوْرَا مَعْرُوفِ نَبِيْ سِيْ كَرْدَهْ اُوْرَا
اَزْ سِيْ كَرْدَهْ دِيْ كِيْ كِيْ كَرْدَهْ اَسْتِ اُوْرَا بِيْ مَسَا دِرَا مَنَعِ سِيْ كَرْدَهْ اُوْرَا اَزْ فَاوْ وِهْرْ كُنْ كَا بَرَشْتَهْ شُوْ اَزْ حَسَا
بِ بَرِيْ سِيْ كَرْدَهْ كَا بَرَشْتَهْ شُوْ دَرِ جِيْرِيْشْ دِلَالَتْ سِتْ بِرْ اَنَّا كَهْ جَانْزَابْ شَدْ بَرَا بَرَا جَمَاعَتِيْ كَهْ سَجَا اُوْرَا
وَا بَرِيْ كَهْ بَاوْ اَعْتَمَادْ اَبَا شَدْ بِيْ طَلِبْ بَرُوْنْدَهْ وَا بَرَا اَنَّا كَهْ مَنَاسِبَتْ كَهْ بِرِيْشْ مَهْمَانِ اُوْلَا حَاضِرِيْ بِيَارَنْدْ
بَعْدَ اَزْ اَنْ فِكْرُ مَطْبُوحِ نَمَا يَنْدْ چَرَشَا يَدِ اُوْرَا جَمْعُ غَالِبْ شَدْ دَرِ مَطَارِ وِشْوَارِ بُوْ وِ دِيْ كَرْدَهْ اَنَّا كَهْ مَهْمَانِ اُوْرَا
بَاخْجَهْ مِيْشُوْ دَهْمَانِ دَا كَرْدَهْ عَنَنْ قَلِيْسْ نَبَا اَبِيْ الْحَاذِمِ قَالَتْ سَمِعْتُ سَعْدَ بْنَ كَبْرِ
وَقَالُوا يَقُولُ اِنِّي لَا اُكُلُ نَجْلَ اَهْرَاقَ دَمَا كِيْ تَسْبِيْلُ اللّٰهِ وَآيِيْ لَا اُكُلُ رَجُلٍ دَنَ
بِسَنَمِ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ لَقَدْ رَأَيْتُنِيْ اَعَزُّوْا فِيْ الْعَصَا يَةِ مِنْ اَصْحَابِ مُحَمَّدٍ سُوْلِ
اللّٰهِ صَلَّعْ مَا نَاكُلُ اِلَّا اَدَقَّ الشَّجَرِ وَالْحَبْلَةَ مَرُوِيْتَ اَزْ قِيْلْ كَهْ كَفَتْ شَنِيْدَمْ اَزْ سُوْ كَهْ
مِيْ كَفَتْ بَدَرْ سِيْ كَهْ مَنُ اُوْلِ مَرْدِيْ مَكَهْ خُوفِيْ رِيْخْتَهْ وِرْ رَا هْ خُدَا يَمَا وِ بَدَرْ سِيْ كَهْ مَنُ اُوْلِ مَرْدِيْ مَكَهْ
اَنْدَا خْتَهْ تَمِرْ وِرْ رَا هْ خُدَا يَ تَعَالَى وَا لِدَمْ هَرْ اَيْنَهْ دِيْدَهْ اَمْ خُودِ اَزْ كَرْغَزْ وِ مِيْ كَرْدَهْ اَمْ وِرْ جَمَاعَتِيْ اَزْ حَسَا
بِيْ مَغْمَرِ وَرْ حَالَتِيْ كَهْ مِيْ خُورِ دِيْ مَكْرُ بَرْ كَرْدَهْ وَرْ خَسْتْ وِ مِيْ وِيْ وِرْ خَسْتْ بَاوِيْهْ حَتَّى اِنْ اَحَدٌ نَا لِيْقْنَعُ كَمَا اَقْنَعُ
الشَّكَاةُ وَابْعِيْزْ وَاقْبَلْتِ بَنُو السَّيِّدِ يُعَزِّدُوْنِيْ فِي الدِّيْنِ لَقَدْ جُنِبْتَ اِذَا وَضَلْتَ
عَمِيْلَهْ نَاهِيَاتِيْ كَهْ كِيْ اَزْ بَا مِيْ نَهَادْ فَضْلَهْ مَجْنَانْ كَهْ كُوْ سَفَنْدْ وِشْ مَكْرُ دَانِيْدَهْ اَنْدَمْ بَاوَسْ چِيَا نَكَمْ اَمْرَا
نَاوِيْ كَهْ كَنْدْ وِرْ دِيْنِ تَاوَاتِقْ مِيْ كَرْدَهْ اَمِيْدْ وِرْ دِيْنِ مَرْ اَيْنَهْ نَا اَمِيْدْ شَدَمْ وَفِيْ كَهْ حَالِ مَنُ اَيْنِ اَبَا شَدْ
كَهْ بِلْعَمْ خُودْ نَكَمْ بَاوَجُوْ وِصْلَاتِ دَرِ دِيْنِ مَرْ نَاوِيْ بَاوِيْ كَرْدَهْ وِ كَمْ شَدْ عَمَلِ مَرْ اَيْنَهْ كَمْ كَشْتِ عَمَلِ
وَمَنْ اَزْ زِيَانِ زِدْ كَانِ شَدَمْ وَاَنْ كَفْتَا رَا يَنْ عَمَلِ بُوْ كَهْ نِيْ كُوْ مِيْ كَرْدَهْ اَزْ نَمَا عَنَنْ خَالِ الدِّيْنِ
عُمَيْرُ وَشَوْيْسُ اَبَا الرَّقَادِ قَالَا بَعَثَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عُثْبَةَ بْنَ عَزْوَانَ وَقَالَ
اِنَّا طَوَّانَتْ وَمَنْ مَعَكَ حَتَّى اِذَا اَنْتُمْ فِيْ اَقْصَى اَرْضِ الْعَرَبِ وَاَدْنَى بِلَادِ اَرْضِ
الْعَجَمِ فَاقْبَلُوا حَتَّى اِذَا كَانُوا بِالْمَرْيَدِ وَجَدُوا هَذَا الْكَلْبَ اَنْ تَقَالُوا لَهَا هِيَ قَالُوا هِيَ
فَسَارُوا حَتَّى اِذَا بَلُّوْا حَيَا اَلْجَبْرِ الصَّغِيْرَ فَقَالُوا هَهُنَا اَهْرَثُمْ فَذَرْ نَوَافِدْ كَرُوْا

عنه انفسه في الامم العرب

الهدى فافهموا ان الله

بدین
چنان مایل

که آن شب روز بود و خواجه بزرگوار در آن حال میگذشت که در وقت صرا و در بلال را طاعانی میخور و در آن
 جگر و آری گریه میفرمود و فرمود که از آن بلال بجهت قلت و مصنف گفته که این حال
 وقتی بوده که از کمر برآمدند و بلال را ملازمت میفرمود و در این فتنه هجرت مدینه نیست و بلال
 که اتفاقاً با او آسبیده بوده و سخن آنس از آنست که ان النبی صلعم که منتهی عند
 غدا و لا تخشوا من جنودکم ولا من جنودکم الا علی فقیف مرویت از انس که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 جمع نشدند و آنحضرت طعام داشت و طعام شام از نان و گوشت گرد و در آن سخن بنویس
 بن ایاس اطری قال کان عبداً لرحمن بن عوف لکاحلیسا و کان نعم الکلیس
 و انما انقلب بنا ذاک یوم حتی اذ ادخلنا بیته و دخل فاعطس فخرج
 و اتینا بصفحة فیها خمر و حکم فلما وضعت بکی عبداً لرحمن مرویت از زید
 بن ایاس که گفت بود عبد الرحمن را هفتین بود و نیکو نشین و بدی که سخن اینست باز گردانید
 روزی که بان متوجه بودیم بسوی خانه خود تا آنکه در آنجا خانه او را یافتیم و در آنجا بود
 عبد الرحمن بچانه پس غسل کرد و برآمد و آورد و ما را کاسه کهیم کس از آن میر خورد که در آن
 و نان بوده پس چون آن کاسه نهاده شد گریست عبد الرحمن فقلت له یا باهشید
 ما ینیک بس گفتم صرا را ای با محمد چه خبر ترا در گریه از خفا هکذا رسول الله صلعم
 که شبع هو و اهل بیته من خیر الشیخ و گفت رحلت فرمود و پیغمبر و اهل بیت را خبر
 آن سرور و این بیت او از آن فلان اذ انک اخرجت الیها هی خیر لکایر که این خبر بدیدم و آن
 را که تاخیر کرده شدیم از برای آنچه خبر ماست زیرا که عیش ما بر طواف عیش آنحضرت و اوست
 است و عیش آنحضرت در غایت هیبت بوده و باب ما جاء فی سنن رسول الله صلعم
 این باب حدیثی است که آمده در سال حیات آن سرور رحمت ابن عباس قال کان کتب النبی
 صلعم بمائة ثلث عشرة یوحى الیه و بالمدينة عشرة و ثوبی و هو ابن
 ثلث و سبعمائة مرویت از ابن عباس رضی الله عنه که گفت است کرد و پیغمبر در مدینه و کمال
 می آمد با و وحی میورد مدینه ده سال رحلت نمود و لیال بقا و عمر آنحضرت شصت و سه سال بود
 عن جابر عن معاویة انه سمعه یخطب قال هات رسول الله صلعم
 و هو ابن ثلث و سبعمائة و ابوبکر و عمر و انا ابن ثلث و سبعمائة و سید
 از جابر که بیان میفرماید که شنید جابر از معاویه و حالیکه خطبه میخواند گفت رحلت فرمود

در زمانیکه برداشت بر در روز و شبانه پس نظر کردم بسوی وی مبارک آنحضرت گویا که در
 مصحف یعنی در کمال جمال و خوش روی و صفاتی و لمعان نور و الناس خلف آبی بگرد
 حال آنکه مردمان پس بویگر صدیق بودند یعنی اقتدا بوی کردند فاشاد الی الناس ان
 انتخبوا پس اشارت کردیم به مردمان اینکه ثابت باشید شما بحال خود بشیبه ابوبکر یومئذ
 و ابوبکر امامت کرد ایشان را و آلتی السجف و فرو و اندخت بغیر پرده را و آورده اند که
 این نماز بامداد روز و شبانه دوازدهم ربیع الاول بوده و ثوبی من اخذ ذلک لایق
 و رحلت فرمود آنحضرت در آخرین روز یعنی و شبانه دوازدهم ربیع الاول سال یازدهم هجرت
 و اتفاق استایل بریث و سیه و تواریخ را که آنحضرت در وقت صبحه کبری یعنی چاشت بر صبحه
 رضوان شافقت عن عائشة قالت کنت مسندة النبی صلی الله علیه و آله و سلم الی صدره کاف
 قالت الی حجره مریثه از عائشه گفت بودم من تکیه بر تنه پیغمبر بسوی سینه خود و گفتم
 بسوی کنار خود قد عابطت لی بول فیہ نفک کال فمات بس طلیه و طشت اما بول
 کند در آن بر لول کرد بعد از آن طشت فرمود عن عائشة انها قالت رایت رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم یأوی و عنده قدح فیہ ماء و هو یخدر یده فی القدح
 ثم یسک و وجهه بالماء ثم یقول اللهم اعنی علی منکوات الموت او قال
 سکوات الموت مرویت از عائشه بر تنه گفت دیدم پیغمبر را در حالتیکه مشغول بود و
 و حال آنکه نزد او قدحی در آن آب بود آنحضرت در می آورد دست و در قدح می آید و میبارد
 آب پس میگفت خدایا یا ربی هر بار که مرگ و مات موت یا گفت یا ربی ده مرا بر شداید موت شک
 روایت عن عائشة قالت لا أعبط احدا بھون موت بعد الذنوب رایت من
 شیة موت النبی صلی الله علیه و آله و سلم روایت از عائشه که گفت آن هنگام که قبض روح آنحضرت شد
 کردند صحابہ در دفن او بعضی گفتند که آنحضرت را در سجده و دفن کنیم و بعضی گفتند و بقیع و بعضی گفتند
 بکبریم فقال ابوبکر سمعت من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شیئا ما نشیت به پس گفت ابوبکر
 صدیق ثنیدم من از پیغمبر چیز بر این معنی سخن را که فراموش نکردم از آن قال ما قبض الله نبيًا
 الا فی الموضع الذی یحب ان یدفن فیہ اذ فتوه فی موضع فواشبهه گفت پیغمبر
 قبض کند استلزام روح نبی مگر جای آنکه دوست میدارد خدایا پیغمبر انیکه دفن کرده شود در
 محل گفت صدیق کنید شما آنحضرت را در دفن او را یعنی در همانجا که قبض روح آنحضرت شده عن

و روایت از عائشه که گفت دیدم پیغمبر را در حالتیکه مشغول بود و حال آنکه نزد او قدحی در آن آب بود آنحضرت در می آورد دست و در قدح می آید و میبارد آب پس میگفت خدایا یا ربی هر بار که مرگ و مات موت یا گفت یا ربی ده مرا بر شداید موت شک روایت عن عائشة قالت لا أعبط احدا بھون موت بعد الذنوب رایت من شیة موت النبی صلی الله علیه و آله و سلم روایت از عائشه که گفت آن هنگام که قبض روح آنحضرت شد کردند صحابہ در دفن او بعضی گفتند که آنحضرت را در سجده و دفن کنیم و بعضی گفتند و بقیع و بعضی گفتند بکبریم فقال ابوبکر سمعت من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شیئا ما نشیت به پس گفت ابوبکر صدیق ثنیدم من از پیغمبر چیز بر این معنی سخن را که فراموش نکردم از آن قال ما قبض الله نبيًا الا فی الموضع الذی یحب ان یدفن فیہ اذ فتوه فی موضع فواشبهه گفت پیغمبر قبض کند استلزام روح نبی مگر جای آنکه دوست میدارد خدایا پیغمبر انیکه دفن کرده شود در محل گفت صدیق کنید شما آنحضرت را در دفن او را یعنی در همانجا که قبض روح آنحضرت شده عن

ابن عباس و عائشة ان ابابكر قبل النبي صلى الله عليه وسلم بمات مائة ورويت هاتان
 ابن عباس عائشة بنتركية ابو بكر بن بوسه و ابو بکر علیه السلام را پس از وفات آنحضرت عن
 عائشة ان ابابكر دخل على النبي صلى الله عليه وسلم بعد وفاته مرويت از عائشة كه گفت بتركيه
 ابو بكر صديق در آمد بعد از وفات آنسرور فوضع عليه بين يديه و وضع يده على
 ساعده يده بر نهاد صديق در بين رايان و چشم آنحضرت نهاد و دست خود را بر دواز
 آنحضرت وقال و انيتاه و اصفياه و اخليله و اخليله و اخليله و اخليله و اخليله
 حق عن ابن قال لما كان اليوم الذي دخل فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة اضاء
 منها كل نبيء مرويت از ابن كه گفت بود روزي آنكه در آن روز پيغمبر پي را روشن شد و آن
 هر چه فلما كان اليوم الذي مات فيه اظلم منها كل نبيء پس بنود رو كه كه حلت
 فرمود آنحضرت و از روز تاريك و از آن مدينه روزي و ما نفصنا ايدينا عن اللذات
 و انما لحي في صلح حتى انكرنا قلوبنا و نفصنا و بويوم و دستها خود را از خاك حالتيه
 بدرستی با هر آينه بوديم و در دفن پيغمبر مشغول تا غایت خلافت معهود و يا فتيما از و لها خود عن
 عائشة قالت ثوبتي رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الاثنين مرويت از عائشه كه گفت حلت
 فرمود و پيغمبر روز و شب و دوازدهم ربيع الاول وقت چاشت بند مانند وقت در آمدن پيغمبر
 عن جعفر بن محمد عن ابيه قال قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الاثنين فمكث
 ذلك اليوم و ليلة الثلاثاء و يوم الثلاثاء قد فن من الليل مرويت از امام جعفر و في
 ان محمد باقر و ارحامه ناقل سناز پدر خود كه گفت قبض كرده شد روح پيغمبر روز و شب پس
 نگاه داشت آنحضرت از روز و شب سه شنبه و دفن كرده شد و مرا و از اين چهار شنبه است و قال
 سفيان و قال غيرهم يسمع صوت المساحي من اخير الليل و گفت سفيان و گفت غير او
 يعني امام محمد باقر شنیده ميشد و از پيله ها و از شب چهارشنبه عن ابي مسلمة بن عبد
 الرحمن بن عوف قال ثوبتي رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الاثنين قد فن يوم الثلاثاء
 مرويت از ابي مسلم كه گفت حلت فرمود پيغمبر روز و شب سه شنبه و دفن كرده شد روز شنبه بعضي
 محدثان حمل بر سهو كمي از رواه اين حديث كرده اند كه دفن آنحضرت روز شنبه نبوده بلكه در
 شب چهارشنبه نبوده و جمهور برين قول اند عن سالم بن جبيل و كانت له صحبة
 قال اعني على رسول الله صلى الله عليه وسلم في حرمه فاذا قى مرويت از سالم و ابو مروار

صحبت یعنی از محابیه و گفت الم فرو رفتی شد بر منیم یعنی خوش واقف شد در عرض ابر
بهوش آمد فقال حضرت الصادق فقالوا انهم یکنون بمبرایا وقت نماز شد پس
گفتند اری فقال مروا ببلایا فلیؤذون و مروا ابابکر فلیصل بالناس او قال
یا الناس یکنون بمبرکین بلال را بر گویید و امر کنید ابابکر را بر گویید نماز میگذار و هر مردمان
را یگفت نماز میگذار و مردمان شک داشتند فثم انجی علیه رفاقا فقال مروا ببلایا
فلیؤذون و مروا ابابکر فلیصل بالناس پس در فتی شد بر منیم پس بر پیش آمد بر گشت
امر کنید بلال را تا اعلام کند و امر کنید ابابکر را تا نماز گذار و مردمان فثالث عائشه
ان اینی رجل لا سیف اذا قام ذلك القام بکی بر گشت عائشه بر تنیکه بر منیم
نرم دل است چون رسید بان مقام گریه کند از جهت تدبر معانی قرآنی و ناویدن دست خود
در آن مقام یعنی پیغمبر و از نا یافتن این انوار آنحضرت فلا یستطیع فلو کانت غیبه
بر طاقست نمی آرد پس اگر امر کرده شود و بر گیر اقال فثم انجی علیه رفاقا فقال
مروا ببلایا فلیؤذون و مروا ابابکر فلیصل بالناس فان کف صلیب اری
صالحات یوسف علیه السلام گفت پسالم فرو رفتی شد بر منیم پس بر گشت
کنید بلال را تا اعلام کند و امر کنید ابابکر را تا نماز گذار و مردمان پس انیکه شما هستید و صواب
یوسف یعنی خلایق انی انهم میگویند در رنگ آن زمان که با یوسف کردند قال فامید
بلال فاذا ذن و احرابو بکر فلیصل بالناس گفت سالم پس امر کرده شد به بلال پس اعلام
کرد و امر کرده شد به ابوبکر پس نماز گذار و مردمان یعنی شروع کرد و در نماز برای مردمان و آورد
اند که مهند نماز ابوبکر صدیق در نماز حیات پیغمبر است کرد و ثم انک رسول الله صلی الله
علیه وسلم وجد خرقه فقال انظروا الی من انک علیکم پس تنیکه پیغمبر است
خفتن بر گشت به بینید که کیست من تنیکه هم بر و فجاءه یوسف و جعل فاحرقا تنکاء علیه و
پس بر بریره کنیز کبی بی عائشه مردی بر نام کبر تنیکه کرد و حضرت بر ایشان فلما راه ابو بکر
ذهب لیکتص فاقحی الیه پس ایستاد که دید آنحضرت را را بیکر اراده کرد و انیکه میگردد
بر پاشارت کرد و پیغمبر او ان ثبت مکانا فلیقضی اوجیک صلاک انیکه استند ابوبکر
بجای خود و تا غایتی که گذار و ابوبکر نماز را به بیرون ندید به ایال بمنزل خود رفت ثم انک
رسول الله صلی الله علیه و آله فیض پس انک پیغمبر روح پیغمبر فیض کرده شد فقال عسرو الله

[illegible]

۱۰۲ - ۱۳۴۴ / ۱۳۴۵ / ۱۳۴۶ - ۱۳۴۷

رسنده باو میان تار و ز قیامت عتبد رفته بن باز بق الحقی قال سمعت جدی آتیا
 ابی سمالک بن الونید یحدث أنه سمع ابن عباس یحدث أنه سمع رسول
 الله صلعم یقول من كان له قرطبان من ابی دخله الله تعالى هبما الجنة
 مرویت از عبد رب که گفت شنیدم از جد خود سماک می گفت بدستیکه او شنید از ابن عباس
 در آن حال که می گفت سیکه باشد مر او را و و قرطه کنایه است از آنکه دو طفل کسی مرده باشد و قرط
 کسی گویند که او از قافله پیش و پیسر که نزول کن آب علف و آنچه با محتاج است و بهیاست
 یعنی سیکه دو طفل او پیش رفته باشد از امت من مر می آورد و الله تعالی او سبب آن و طفل
 بهشت فقال له عائشة من كان له قرط من امته قال ومن كان له
 قرط یا موفقة بگفت عائشه یک سیکه باشد مر او را یک طفل اگر پیش رفته باشد از امت
 گفت پیغمبر سیکه باشد مر او را یک قرطه ای موافق کرد و ترا خدا تعالی در نصیر یعنی سبب این سوال سبب
 و خول بهشت ابون یک طفل هم باشد قالت فمن کم یکن له قرط من امته قال
 فانما قرط الامته کن یصا بنو امیه گفت عائشه سیکه باشد مر او را قرط یعنی طفل او مرده
 باشد و مصیبت و در و فرزند خود کشیده باشد پس گفت پیغمبر من قرطه امت خود را هرگز نصیبت
 زده نخواهد شد بمثل من یعنی مصیبت فات من تحت ترست بر ایشان از سایر صائب
 باب ما جاء فی میزانت رسول الله صلعم این باب حدیثی است که آمده در میراث پیغمبر
 صلعم عن عمرو بن الحارث ابی جویریه له صحبة قال ما تروك رسول الله صلعم
 الا سلاحة و بخله و ارضا جعلها صدقة مروت است از عمر و برادر بنی جویریه بود
 مر عمر و اصحبت یعنی از جمله صحابه بود گفت گذشت پیغمبر است مگر اسلحه و خمر و سوار خجی و زمین فک
 اگر و انید همه این را صدقه از ظاهر این حدیث چنان فهم میشود که چیزی دیگر غیر اینها نگذشت و حال آنکه
 جامها پوشیدنی و متاع خانه و اهل سیر آورده اند که حضرت شتر بسیار گذشت و بود مر آنحضرت را
 بیت ارواحه که می خریدند که مدینه و می آوردند شیر را بسوی آنحضرت هر شب بود مر آنحضرت را
 راهفت بزرگ می پوشید شیر آنها را هر شب سلاخی که خاصه آنحضرت بود که می پوشید از از نینزه و شیر
 و زره و خود و حربه و اسلحه سوار که نام او دلدل بود عن ابی هريرة قال جاءني فاطمة
 ابی بگو فقال من يترك فقال اهله و ولدني مروت است از ابی هریره که گفت آمد
 بنی بی فاطمه زهر ابوی ابو بکر صدیق پس گفت بنی بی فاطمه کیه است که میراث می برد از تو پس گفت

در این حدیث از پیغمبر صلعم

در این حدیث از پیغمبر صلعم

در این حدیث از پیغمبر صلعم

صدیق که اهل من و سپهر من فقالت مالي لا اريت اني ليركبت بي في ايام حيت مر اكره ان يركبني
 برهم از بدو و فقال ابو بكر سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا نورث من تركت دينه
 شيئا من امواله و لم ير ميراث برده نشو و از ما و لكني اعول من كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 و انفق على من كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ينفق عليه و لم ير ميراث برده نشو و از ما و لكني اعول من كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 داری و را میگرد و نفقه میدهم کسی که نفقه او بود و بر آنحضرت عن ابي البختري ان العباس
 عليا جاء الى عمر بن الخطاب فيقول كل واحد منكما لصاحبه انت كذا انت كذا
 مرويت از ابي البختري كه گفت بدستيك حضرت عباس و امير المؤمنين علي آمدند بسوی امير المؤمنين عمر و در
 خلافت او و در حاليكه نماز است ميگر و ند بايد گر و ميگفت هر يك از ايشان صاحب خود را يعني بايد گر و در
 و نه چيزي بآني كه كسب نديك ميگفتند كه تو استحقاق لايت اين هدايات حضرت نديك فقال عمر للمكثي
 و الذي و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن شدك الله الله اسمعتم رسول الله
 يقول كل مال نبي صدقه الا ما اطعمه انا لا نورث و في الحديث قصه كه گفت
 عمر فاروق هر طلحه را و زبير و عبد الرحمن سعد كه اين چهار كس از عشر بشمارند كه مي پرور شما و سوكند بر شما
 شما را بخدا ايا شنيديد شما از بنو كعبه كه گفت هم مال من صدقه است مگر خيزي نصيب و خداي من
 و جل بدستيك ميراث برده نشو و از ما و در حديث قصه است عن عائشة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال لا نورث ما تركنا فهو صدقة مرويت از عائشه كه گفت بدستيك عمر بن عمر فاروق و زبير و عبد الرحمن
 نشو و از ما آنچه گذاريم ابرار نشود صدقه است عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يقسم و ترك
 دنيا دار و لا درهم ما تركت بعد نفقة نسائي و مؤنة عايلي فهو صدقة مرويت
 از ابي هريرة و آنحال كه ناقل بود آنحضرت خير البشر كه فرمود همت نيكند و از ثمن من نيار را و نه و زهر را
 خيزي كه گذارم بعد نفقة زن خود و بعد خراج عالمان خود و هر اوزن عالمان جماعه اند كه بر ابي ضبط و جمع
 ان بيت المال القين و بدليل الصدقة است يعني اين خرج زياده باشد صدقه است بفقير بايد و او در
 محتاجا و عيال مسلمانان صرف بايد و عن مالك بن ابي نيس بن الحارثان قال دخلت على
 عمر فدخل علي عبد الرحمن بن عوف و طلحة و سعد و جاء علي و العباس و خنصم
 فقال لهم عمر انشدكم بالله ان ياذبه فقوموا السمتا و اذركم مرويت از مالك بن
 اوس كه گفت و راندم بر عمر بن ابد و عبد الرحمن و طلحة و سعد آمد علي و عباس كه خصوصت ميگرد و بايد گر
 را بر گفت مرا ايشان امير المؤمنين كه مي پرور و سوكند بر شما بآني كه بقوت و خويشت و است قيام اسمان

وَرَبِّهِمْ أَنْ دَسَّوهُمُ اللَّهُ صَاحِبُ الْكَوْبَرِ يَا سَيِّدُ أَيْدِي شَاكِرٍ سَيِّدِ مَغْمُورٍ مَسْرُودٍ كَرِيمٍ
 تَشَوُّوْهُ بِرَأْسِ إِزْمَا تَرَكْنَا فَهَوَّصَدَّاهُ فَقَالُوا الْكَلِمَ نَعَمْ أَتَجْعَلُكُمْ فِيهِمْ أَنْ صَدَّقْتُمْ
 بِقَوْلِهِمْ إِيَّاكَ خَدَّارِ يَا سَيِّدُ مَرْقَامٍ وَأَرْشَاهُ وَتَبَعِي إِيَّاكَ وَأَرْشَاهُ وَتَبَعِي إِيَّاكَ
 مَا زَاوَى فِي الْحَدِيثِ قِصَّةً كَمَا يَكُونُ وَوَرَجِدَتْ قِصَّةٌ فِي رِوَايَةٍ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ مَا
 تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا وَلَا شَاوًا وَلَا بَعِيرًا مَرُوسًا أَرَعَانَهُ كَقَوْلِهِ
 كَلِمَتِ نَجْمٍ بِرَأْسِ رَاوَنَةٍ وَرَبِّهِمْ رَاوَنَةٌ كُوسْفَنَدَارٍ وَنَشْرَارٍ قَالَ وَاشْكُ فِي الْعَبْدِ وَالْأَمَةِ
 كَقَوْلِهِ رَاوِي إِيَّاكَ إِيَّاكَ بِرُومٍ مَرْقَامٍ دَوَاهٍ بِعَيْنِي كَقَوْلِهِ لِي بِي نَهْ غَلَامٍ رَاوَنَةٍ دَاهٍ رَاكِبٍ
 بِمَلُوكٍ مَرْقَامٍ بِشَدِّ بَابٍ مَا جَاءَنِي رُؤْيَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَنَامِ إِيَّاكَ
 بِتِ كَمَا أَدْرَكَ وَرَوَيْتُ عَنْ نَجْمٍ بِرَأْسِ رَاوَنَةٍ وَرَبِّهِمْ رَاوَنَةٌ كُوسْفَنَدَارٍ وَنَشْرَارٍ قَالَ وَاشْكُ فِي الْعَبْدِ وَالْأَمَةِ
 فِي الْمَنَامِ فَقَدْ دَانِي فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَمْتَنِعُ لِي بِمَرْوَسَةٍ أَوْ بِعَدَسٍ مَسْرُودٍ وَرَأَيْتُ
 نَاقِلَ سَهَابٍ بِرَأْسِ رَاوَنَةٍ وَرَبِّهِمْ رَاوَنَةٌ كُوسْفَنَدَارٍ وَنَشْرَارٍ قَالَ وَاشْكُ فِي الْعَبْدِ وَالْأَمَةِ
 لَوَانَدُمُوْهُ وَخَوْرَاعٍ لِي بِرَأْسِ رَاوَنَةٍ وَرَبِّهِمْ رَاوَنَةٌ كُوسْفَنَدَارٍ وَنَشْرَارٍ قَالَ وَاشْكُ فِي الْعَبْدِ وَالْأَمَةِ
 دَانِي فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَمْتَنِعُ لِي بِمَرْوَسَةٍ أَوْ بِعَدَسٍ مَسْرُودٍ وَرَأَيْتُ
 كَيْدَهُ وَرَأَيْتُ رَاوَنَةً بِرَأْسِ رَاوَنَةٍ وَرَبِّهِمْ رَاوَنَةٌ كُوسْفَنَدَارٍ وَنَشْرَارٍ قَالَ وَاشْكُ فِي الْعَبْدِ وَالْأَمَةِ
 إِيَّاكَ الْاَشْجَعِي عَنْ إِيَّاهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَانِي فِي الْمَنَامِ فَقَدْ
 دَانِي مَرْوَسَةٍ إِيَّاكَ كَقَوْلِهِ دَانِي نَاقِلَ سَهَابٍ بِرَأْسِ رَاوَنَةٍ وَرَبِّهِمْ رَاوَنَةٌ كُوسْفَنَدَارٍ وَنَشْرَارٍ
 بِتَحْقِيقٍ يَدْرَأُ عَنْ عَجَائِمِ بْنِ كَلْبٍ حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَانِي فِي الْمَنَامِ فَقَدْ دَانِي فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَمْتَنِعُ لِي بِمَرْوَسَةٍ أَوْ بِعَدَسٍ مَسْرُودٍ
 حَدِيثًا كَرِيمًا بِرَأْسِ رَاوَنَةٍ وَرَبِّهِمْ رَاوَنَةٌ كُوسْفَنَدَارٍ وَنَشْرَارٍ إِيَّاكَ بِرَأْسِ رَاوَنَةٍ وَرَبِّهِمْ رَاوَنَةٌ
 بِرَأْسِ رَاوَنَةٍ وَرَبِّهِمْ رَاوَنَةٌ كُوسْفَنَدَارٍ وَنَشْرَارٍ قَالَ وَاشْكُ فِي الْعَبْدِ وَالْأَمَةِ
 عَبَّاسٍ فَقُلْتُ قَدْ رَأَيْتُكَ فَذَكَرْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ فَقُلْتُ شَيْئًا يَهْدِيهِ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ
 أَنَّهُ كَانَ يُشَاهِدُهُ كَقَوْلِهِ عَجَمٌ كَقَوْلِهِ بِرَأْسِ رَاوَنَةٍ وَرَبِّهِمْ رَاوَنَةٌ كُوسْفَنَدَارٍ وَنَشْرَارٍ
 بِرَأْسِ رَاوَنَةٍ وَرَبِّهِمْ رَاوَنَةٌ كُوسْفَنَدَارٍ وَنَشْرَارٍ قَالَ وَاشْكُ فِي الْعَبْدِ وَالْأَمَةِ
 حَضْرَتُ أَبُو بَكْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ
 وَكَانَ يَكْتُبُ الْمُصَاحِفَ قَالَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَنَامِ دَانِي فِي الْمَنَامِ فَقُلْتُ

ایچی دایت رسول الله صلعم فی التقریر مریت زید فارسی حال آنکه بود که کتابت میکرد و چون کتابت
 است بسوی رکت عمل او و چنانچه او حضرت خدیجه بن خباب مبارک بزرگ میگفت زید که دیدم پیغمبر را و خواب را
 حیات ابن عباس گفت من عربی را که بر تنیکه دیدم پیغمبر را و خواب را و خواب را و خواب را و خواب را
 کان یقول ان الشیطان لا یتسطیع ان یتکلم بی برکت شارب عباس بن تنیکه پیغمبر را و خواب را
 بر تنیکه شیطان تطاعت را و تنیکه شارب را و تنیکه شارب را و تنیکه شارب را و تنیکه شارب را
 مراد خواب پس تحقیق مرادید هل یتسطیع ان تنعت هذا الرجل الذی دایت فی التعم گفت
 عباس آیا تطاعت و سوا تو اینک صفت میکنی تو این مراد را آنکه دیدی او را و خواب را و خواب را
 لا یبایع الجالین حیمه و حیمه اسمی الی البیاض لکل العینین حسن العینین
 گفت زید که آری صفت میکنم ترا و مرادی میباید و مرادی دراز و یکی کوتاه را و آنکه دراز میباید و کوتاه
 یعنی میباید لا بدین مبارک و گوشه ها و گنیم گون بود و بال سفید سیاه چشم خوش خنده میگوید و در خواب
 بر بود و خوابی حسن مبارک میباید این یعنی از هر گوشه شارت به پستی تحقیق کرده بر سینه مبارک
 اشارت بر سر تو قال عوف و لا ادری ما کان مع هذا النعت گفت عوف کی از رتبه حال
 نمیدانم که بنو این صفتی از آنکه یافت صفا پیغمبر را و خواب را و خواب را و خواب را و خواب را
 ما یتسطیع ان تنعت فیه هذا ای گفت بر عباس و دیدی تو او را و در بیدارگی و خواب را و خواب را
 او را بالانرا قال بوقتاده قال رسول الله ص من ذل فی یعنی فی التعم فقد ای الحق گفت و من
 که گفت من خبر میکنم دیدم خواب بر تنیکه و خواب را و خواب را و خواب را و خواب را و خواب را
 من ای فی المنام فقد ای فان الشیطان لا یتطیع فی قال رؤیا المؤمن جزء من سبته و
 از بعین جزء من الشیوة مریت از آنکه گفت بر تنیکه پیغمبر را و خواب را و خواب را و خواب را
 شیطان خیال نمیکنم بر گفت خواب بر تنیکه پیغمبر را و خواب را و خواب را و خواب را و خواب را
 اذ انبلیت بالقضاء فعلیک بالاثو گفت عابد بن بزرگ چون فغانی تو با حکم من بنی حاکم باقی
 شوی پس تو با و اینک تقدیر کنی آنحضرت خلفا را و حکام میان قضایا را یعنی حکم کنی موافق حکم خدا را
 خدا سخن این سیدین قال هذا الحديث من فانی فانی و اعلم فانی فانی و اعلم فانی فانی و اعلم فانی فانی
 ابن میر که گفت یا حدیث ویت یعنی این عالم آنکه آن فرج حدیث است یعنی علم که از آنحضرت شاست و آنحضرت
 خلق را از کتابت بر تنیکه تا از هر کفایت خود را یعنی پیغمبر را و خواب را و خواب را و خواب را و خواب را
 و زودیک مرادید این عت و جمیع کج عقیده آنها موافق اعتقاد است و جماعت نباشد



بازوی خاص

فَهَذَا بَشَرٌ فَاِذَا سَمِعْتُمْ نَادِيًا فَاِذَا سَمِعْتُمْ نَادِيًا فَاِذَا سَمِعْتُمْ نَادِيًا

[illegible]

